



ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) شماره ۵۹ فروردین ۱۳۹۱

**درس های سوریه**  
**سه گزارش از: کمیته‌ی بزرگ‌داشتِ سی‌امین سال‌گرد قیام سربداران**  
**بررسی سیر تحول خط مشی اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران در مورد جنبش زنان**  
**فراخوان زنان مبارز و انقلابی**  
**ماهیت کلی یک دولت سوسیالیستی و قانون اساسی آن**  
**زنان در مواجهه با جنگ میان جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها**  
**تغییر ماهیت خانواده در چین انقلابی و رهائی زنان**

**نمونه‌ای از قانون اساسی یک دولت سوسیالیستی**  
**نامه : درس‌های قیام آمل مربوط به امروز است ...**

## **درس‌های سوریه**

یک بار دیگر توده‌های مردم سربلند کردند، حکام مستبد و فاسد خود را به چالش گرفتند، از جان مایه گذاشتند، اما بازهم به حاشیه رانده شدند و انواع و اقسام نیروهای ارتجاعی و ضد مردمی به نام آنان و به نام انقلاب میدان‌دار شده و صحنه‌ی سیاست را در دست گرفتند. به گفته‌ی حسان شتیلا کمونیست انقلابی سوری « اکنون تناسب قوا در اپوزیسیون به نفع ضد انقلاب چرخیده است.» (به نقل از سرویس خبری جهانی برای فتح، 20 فوریه 2012)

یک سال پیش، مردم سوریه علیه رژیم بشار ا

سد سر به شورش برداشتند. جنبشی که 15 مارس 2011 در سوریه آغاز شد جنبشی خودجوش بود، شورشی الهام‌گرفته از جنبش‌های مشابه در تونس علیه رژیم

بن‌علی و در مصر علیه رژیم حسنی مبارک و در اعماق، واکنشی به رنج‌های بیشمار جسمی و روحی

بود. طبق آمار سازمان ملل متحد قریب به 25 درصد و طبق آمار عارف دالیا ( اقتصاددان مخالف رژیم) 50 درصد مردم زیر خط فقر زندگی می کنند. شکاف طبقاتی عظیم است. لایه نازکی از ثروتمندان به سبک بورژوازی اروپا زندگی می کنند. اما افشار میانی چون کارمند و معلم و مهندس نیز باید چند شغله باشند و نسل‌های جوان‌تر بیکار خود را تامین کنند.

ارتشبد حافظ اسد (پدر بشار) در سال 1970 در نتیجه‌ی کودتا به قدرت رسید و تحت رژیم بشار و پدرش، سرکوب سیاسی از همه نوع رواج داشته است. 15 سال زندان برای هر مخالف سیاسی عادی است. اتحادیه‌های کارگری همه دولتی اند. صدها هزار کُرد حتا شهروند محسوب نمی شوند(1). خیزش کردها در واکنش به بی حقوقی مغرط در ماه مارس 2004 در شهر قامیشلی به خون کشیده شد. ساختار قدرت قبیله ای است و علوی ها در حکومت، ارتش و دستگاه امنیتی دست بالا را دارند.

نقش جنایت‌کارانه‌ی رژیم اسد و پدرش محدود به مرزهای سوریه نبود. در دهه‌ی 1970 میلادی حافظ اسد آن بخش از جنبش فلسطین را که در لبنان متمرکز بود درهم شکست. با وجود اشغال بخشی از خاک سوریه توسط اسرائیل، صلح با اسرائیل را به جنبش فلسطین تحمیل کرد. از تجاوز نظامی آمریکا به عراق در سال 1991 پشتیبانی کرد. از زمان به قدرت رسیدن حافظ اسد امپریالیسم آمریکا سوریه را «عامل ثبات منطقه» (2) دانسته و روابط پیچیده‌ای با آن داشته است. رژیم حافظ اسد، با حمایت و کمک‌های مالی عربستان سعودی، نقش «قیم» جنبش مقاومت فلسطین را بر عهده گرفت و در دهه‌های 1970، 1980 و 1990 تلاش‌های مهمی در تضعیف جنبش مقاومت فلسطین و ادغام آن در ساختارهای سیاسی دول عرب منطقه به خرج داد. در دهه‌ی 1980 سوریه در اتحاد با نیروهای طرفدار اسرائیل در لبنان ضربات سختی بر پیکر جنبش مقاومت فلسطین در لبنان زد. در سال 1991 به ائتلاف جنگی آمریکا علیه عراق پیوست. در سال 1998 وارد «قرارداد آدانا» با دولت ترکیه شد و طبق آن پ.ک.ک. را که سوریه را پایگاه فعالیت‌های خود علیه دولت ترکیه کرده بود ممنوع کرده و عبدالله اوجلان را از سوریه بیرون کرد که موجب دستگیری وی توسط نیروهای امنیتی ترکیه شد. پس از آغاز «جنگ علیه ترور» توسط دولت بوش، سازمان سیا تا سال‌ها برخی از «مظنونین» بین‌المللی را پس از دستگیری برای شکنجه و بازجویی‌های سخت به دست سازمان امنیت سوریه می سپرد. با این اوصاف هیچ یک از این خدمات «ثبات‌آفرین» برای امپریالیست‌ها و مرتجعین در منطقه مانع از اتحاد مستحکم این رژیم با جمهوری اسلامی نبود.

### شروع جنبش سرنگونی و ادامه مقاومت

جنبش در شهر جنوبی درعا (با دستگیری دو جوان به خاطر شعارنویسی بر دیوار) شروع شد. از آن زمان در هر تظاهرات، شعار اصلی مردم خواست سرنگونی رژیم بود. درعا، مرکز منطقه‌ی هاوران است. عامل مشترک فقر، مردم این منطقه را شجاع و آموخته به زندگی سخت کرده است. بسیاری از دهقانان این منطقه در اصل از کردستان در شمال شرقی کشور آمده‌اند. وقتی در دهه 1970 بر روی رودخانه فرات سد ساخته شد دولت آنان را از زمین‌هایشان بیرون کرد و زمین‌های مرغوب‌تر را به دهقانان عرب داد. (سیاستی که به تعریب یا عربی کردن معروف شد. همین سیاست بعدها توسط حکومت بعث عراق در کردستان عراق به خصوص در منطقه کرکوک به اجرا درآمد).

شورش به سراسر کشور گسترش یافت هرچند در دمشق و حلب (دو شهر بزرگ سوریه) محدود به دانشگاه‌ها ماند. در ابتدا، تظاهرکنندگان مخلوطی از دختر و پسر با متوسط سنی سی سال بدون تمایزات قومی و ملی و دینی بودند. شعارها سرنگونی اسد و تغییر قانون اساسی بود. تنها راه بقا برای رژیم اسد دست زدن به سرکوب نظامی بود. دیگر از پلیس کاری ساخته نبود. ارتش با توپ و تانک به مقابله با مردم برخاست. حضور هزاران تن از نیروهای سپاه پاسداران که نقش فعالی در سرکوب خونین مردم بازی می‌کنند به کرات اثبات شده و آنچنان نفرتی از جمهوری اسلامی در میان مردم سوریه گسترش یافته که در برخی تظاهرات‌ها همراه با عکس بشار اسد عکس‌های خامنه‌ای و احمدی نژاد هم به آتش کشیده می شوند. با وجود سرکوب شدید، جنبش مردم با فداکاری‌های بی نظیر جوانان از زن و مرد پیش رفت و گسترش یافت.

اما معضل فقط شدت سرکوب رژیم اسد نیست. معضل بزرگ دیگر چنگ انداختن نیروهای ارتجاعی بر جنبش مردم است.

## بار دیگر برپاخاستن مردم، بار دیگر اتحاد میان بنیادگرایان اسلامی و سازمان‌های اطلاعاتی امپریالیستی

وقتی شورش مردم علیه بشار اسد با خواست سرنگونی آن آغاز شد، دولت آمریکا از این خواست حمایت نکرد. اما با تداوم و گسترش روز افزون جنبش مردم در مقابل توپ و تانک بالاخره پس از 5 ماه اوپاما رژیم سوریه را که قبلا به عنوان شکنجه‌گر و بازجوی امپراتوری به خدمت می‌گرفت، خون‌آشام خواند!

تغییر موضع امپریالیسم آمریکا از موضع بی طرفانه به موضع دخالت‌گری فعال زیر فشار ضرورت و فرصت طلبی است. از یکسو ضروری دید که از رژیم منفور اسد فاصله بگیرد تا بتواند خود را در موقعیت کنترل خیزش مردم سوریه قرار دهد و آن را به راه دلخواه خویش بکشد. بنابراین دست به کار شد تا برای جنبش مردم «رهبر» تعیین کرده و «نقشه راه» ترسیم کند. از طرف دیگر در بطن این شرایط فرصت‌هایی را برای تقویت هژمونی لرنانش در خاورمیانه دید. فرصتی دید که شاید بتواند با سرنگونی رژیم اسد محور اتحاد ایران- سوریه- حماس- حزب‌الله را بشکند زیرا این محور تبدیل به مانعی در مقابل استقرار و تحکیم ساختار سیاسی مورد نظرش در منطقه شده است. در محافل نقشه‌ریز امپراتوری آمریکا صحبت از سودجستن از اوضاع برای ایجاد محورهای شیعه- سنی در منطقه است. البته آمریکا سعی می‌کند در این منطقه متلاطم و لغزنده با گام‌های حساب شده پیش رود. زیرا صرفا با رژیم سوریه طرف نیست. بلکه با ائتلافی از قدرت‌های بزرگ جهانی طرف است که آنان نیز دارای مقاصد ژئوپلیتیک هستند. به طور مثال، چین و روسیه در شورای امنیت سازمان ملل از حق وتوی خود استفاده کرده و مانع از «سازمان مللی» شدن طرح‌های ناتو و کشورهای خلیج در سوریه شده‌اند. روسیه با اشاره به کارزار «دخالت بشردوستانه» آمریکا و بریتانیا و فرانسه در لیبی تهدید می‌کند که دیگر «کلاه سرش» نخواهد رفت. به علاوه، فقط آمریکا نیست که می‌تواند دول تحت حمایت خودش (مانند ترکیه و کشورهای نفتی خلیج) را به خط کند و جنگ‌های «نیابتی» proxy راه بیندازد. روسیه و چین نیز از جمهوری اسلامی و رژیم بشار اسد حمایت می‌کنند و «پدرخواندگی» آنان را در بازی‌های بین‌المللی بر عهده گرفته‌اند. فقط دولت‌های ترکیه و عربستان سعودی نیستند که دستی در گروه‌های بنیادگرا و سازمان‌های «اپوزیسیون» دارند. خود سوریه هم دارای چنین موکلینی هست. کارتی از همه نوع در دست دارد. از کارت بنیادگرائی اسلامی تا کارت گردی. هم اکنون پ.ک.ک. و شاخه‌هایش با استفاده از حاد شدن تضاد میان سوریه و ترکیه در حال تقویت نیروهای خود در سوریه‌اند. (3) آمریکا کشورهای خلیج و ترکیه و فرانسه و بریتانیا را به خط کرده است و سوریه نیز حمایت روسیه، چین و ایران و احتمالا بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) را دارد.

هدف تحرکات آمریکا تنها خود سوریه نیست. بلکه ایران هم هست. هدف آمریکا صرفا رژیم‌های سوریه و ایران نیست. تغییر رژیم در این کشورها برای رسیدن به مقاصد بزرگتر است. آمریکا هدف دوگانه‌ای را دنبال می‌کند: اول، ممانعت از رسیدن جنبش‌های مردمی به یک انقلاب واقعی با یک رهبری انقلابی و دوم، دور کردن رقبای قدرتمند بین‌المللی اش (چین و روسیه) از این منطقه استراتژیک.

با این مقاصد، آمریکا و امپریالیست‌های غربی فعالانه وارد میدان شدند تا سرخ اوضاع را در دست گیرند. روزنامه نیویورک تایمز خبر داد که ارتش آمریکا در حال بررسی راه‌های دخالت در سوریه است. یکی از مقامات نظامی به این روزنامه گفت: «همه نوع دخالتی ممکن است. مانند کمک بشردوستانه، شورش ارتشیان، عملیات مخفی، حملات هوایی، پیاده کردن سرباز. یا هیچ‌کار.» (نیویورک تایمز، 11 فوریه 2012). طبقات حاکم‌های دولت‌های متحد غرب مانند کشورهای عربی خلیج و ترکیه نیز با هدف حفظ و گسترش منافع خود، در چارچوب پیشبرد طرح‌های مورد نظر فعال شدند.

البته پیش از اعلام صریح و علنی «دخالت»، ارتش آمریکا در اتحاد نزدیک با ارتش و سازمان امنیت ترکیه (میت) آنها شروع به «اپوزیسیون» سازی در مرز سوریه کرده‌اند. دولت ترکیه به نیابت از سوی ناتو (ارتش مشترک امپریالیست‌های غربی که ترکیه نیز عضو آن است) خود را قیم اپوزیسیون سوریه اعلام کرد. مرز خود را به روی پناهندگان سوری گشود و سازمان امنیت آن (میت) نهادی به نام «ارتش سوریه آزاد» از ژنرال‌ها و سربازان فراری ارتش بشار اسد سازمان داد. «ارتش سوریه آزاد» چتری است برای باندهای مسلح گوناگون از ارتشیان فراری تا نیروهای شبه نظامی فرقه‌های گوناگون بنیادگرایان اسلامی. سرلشگر ریاض الاسعد رئیس آن است. در مطبوعات غربی از او به عنوان بازوی نظامی شورای ملی سوریه یاد می‌شود. این شورا به رهبری برهان غلیون (استاد در دانشگاه سوربن) ائتلافی از مخالفین

رژیم اسد در تبعید است. بنیادگرایان اسلامی نیروی اصلی آن را تشکیل می دهند. این شورا در اواخر ماه مارس اعلام کرد که یک «شورای نظامی» به ریاست سرلشکر مصطفی الشیخ و ده ژنرال سوری مسئول تعیین استراتژی برای «ارتش سوریه آزاد» خواهند بود. «نیروهای مخصوص» قطر همراه با «نیروهای مخصوص» ارتش بریتانیا در چهار نقطه‌ی سوریه مقرهائی برپا کرده و عملیات «ارتش سوریه آزاد» را هدایت می کنند.

«شورشیان سوریه توسط پرسنل "شورای انتقالی" لیبی تعلیم می بینند. این شورا در جریان سرنگونی قذافی با پشتیبانی ناتو در لیبی ساخته شد. روز 7 مارس سفیر روسیه در مقابل شورای امنیت سازمان ملل گله کرد که اعضای ناتو فعالانه در جنگ داخلی سوریه درگیرند. آمریکا، فرانسه، بریتانیا هرگونه درگیری در جنگ داخلی سوریه را انکار می کنند و سعی دارند تمام رد پاها را پاک کنند. اما شواهد کافی دال بر درگیری مستقیم و حتا حمایت نظامی آنها موجود است. ... ترکیه عضو ناتو است علنا از ارتش سوریه آزاد حمایت می کند. پایگاه این ارتش در ترکیه است ... عربستان سعودی که طی سالیان دراز از اپوزیسیون اسلامی زیرزمینی در سوریه حمایت کرده است در این ماجرا به شدت فعال است.» (4 فوریه 2012 عملیات مخفی در سوریه. یواخیم گیلیارد.) (4)

افسر سابق سازمان اطلاعاتی سیا، فیلیپ ژیرالدی گزارش داد که در اواسط دسامبر 2011 هواپیماهای بدون علامت ناتو داوطلبان لیبیائی را در بندر اسکندرون ترکیه پیاده کرده اند. همراه با مقدار زیادی سلاح و مهمات. این شهر بندری در مرز سوریه قرار داشته و پایگاه «ارتش سوریه آزاد» است. سپس این داوطلبان و سلاح‌ها به درون سوریه حمل شدند. علت حمل سلاح از لیبی به سوریه آنست که ناتو رد پائی از درگیری خود در جنگ داخلی سوریه بر جای نگذارد. طبق همین گزارش، «نیروهای مخصوص» (نیروهای کماندوئی) فرانسه و بریتانیا نیز درگیر تعلیم دادن و سازماندهی و هدایت عملیات گروه‌های مسلح اپوزیسیون سوریه هستند. سازمان اطلاعاتی سیا و نیروهای مخصوص آمریکا نیز وسائل ارتباطی و جاسوسی به شورشیان سوریه می دهند تا بتوانند تحرکات نیروهای ارتش سوریه را پیگیری کرده و از درگیری با آنها پرهیز کنند. (فیلیپ ژیرالدی. 4 فوریه 2012) (4)

همزمان نوت گرینگریچ، عضو کنگره آمریکا و یکی از کاندیدهای ریاست جمهوری اعلام کرد که آمریکا به جای حمله‌ی نظامی به سوریه باید دست به عملیات مخفی بزند.

تارنمای دیکافایل (5) که منابع خبری اش را از ارتش اسرائیل و دیگر منابع خبری «درونی» می گیرد در 4 اوت 2011 نوشت «مقر ناتو در بروکسل و فرماندهی عالی ترکیه اکنون در حال طراحی اولین گام‌های نظامی شان در سوریه هستند که شامل مسلح کردن شورشیان برای مقابله با تانک و هلیکوپتر است ... به جای تکرار مدل لیبی استراتژیست‌های ناتو می خواهند مقدار زیادی ضد تانک و موشک‌های ضد هواپیما و سلاح‌های سنگین وارد مراکز اعتراض کنند و بدین ترتیب نیروهای نظامی دولت را پس بزنند.» همین تارنما از قول منابع اسرائیلی خبر می دهد که اتحادیه اروپا و ترکیه بر روی نقشه ای از نوع کارزار افغانستان در دهه 1980 کار می کنند. در آن زمان برای مقابله با ارتش شوروی سابق که افغانستان را اشغال کرده بود آمریکا و سازمان امنیت پاکستان به آموزش و تسلیح بنیادگرایان اسلامی در افغانستان (مجاهدین افغانستان) پرداختند. به عبارت دیگر، ارتش ترکیه مسئول قبول و تعلیم شورشیان سوری و فرستادنشان به درون خاک سوریه خواهد شد.

روزنامه حریت در ترکیه خبر داد که پیشاپیش کماندوهای سازمان اطلاعات فرانسه و ام.آی.6 بریتانیا در شهر هاتای در جنوب ترکیه در شمال لبنان شورشیان را تعلیم داده‌اند. (6) روزنامه هاآرتص اسرائیل خبر از بازداشت 40 تن از ماموران امنیتی ترکیه (میت) در سوریه داد. سوریه در مقابل آزادی آنان خواهان استرداد ارتشیان فراری سوریه شد. (21 فوریه 2012)

روایت خبرنگار فیگرو، روزنامه دست راستی فرانسه از «ارتش سوریه آزاد» جالب توجه است. ادیت بویه همراه با سه تن از «رزمندگان» لیبیائی مخفیانه به سوریه سفر کرده و با «رزمندگان» ارتش سوریه آزاد در منطقه جبل‌الزویه و رئیس محلی آنان ملاقات می کند. هر سه لیبیائی اعضای «گردان طرابلس» هستند. نیروی نظامی تعلیم یافته توسط نیروهای ناتو که در تسخیر پایتخت لیبی شرکت داشتند. یکی از سه تن آدم کیکلی است که از نزدیکان عبدالرحیم بالحاج فرماندار فعلی طرابلس است. کسی که سال‌های جوانی اش را بعنوان «جهادگر» در افغانستان سپری کرده است. دیگری مهدی الہراتی، فرمانده گردان

طرابلس است. مهدی الهراتی در حالی که کلاشینکفی در دست دارد برای «رزمندگان سوری» سخنرانی می کند و می گوید که «رزمندگان لیبی» در کنارشان هستند. بعد از هر سخن آتشین، سوری‌ها الله اکبر سر داده و بالاخره همه به نماز می ایستند. (23 دسامبر 2011، فیگارو) (7).

گزارشات مشابه در مورد رشد و گسترش باندهای مسلح اسلامی در نقاط مختلف سوریه بسیار است. از سلفی‌ها که سالها توسط عربستان سعودی تقویت شده اند و طرفدار استقرار شریعت هستند تا اخوان المسلمین و «سربازان الله» و غیره. شیخ عدنان النور ملای سلفی سوری که پایگاهش در کشورهای خلیج است مرتبا در تلویزیون سعودی ظاهر شده و فرمان «جهاد» علیه بشار اسد «منافق» را میدهد. 107 تن از علمای اسلامی از سراسر جهان علیه بشار اسد «فتوا» صادر کرده و گفته‌اند: «از ارتش سوریه آزاد و انقلابیون باید حمایت مالی و معنوی همه جانبه کرد. سفارتخانه‌ها را باید از سوریه بیرون کشید. به چین و روسیه به دلیل حمایتشان از دولت سوریه اعتراض کرد.» یکی از امضا کنندگان یوسف القرداوی از رهبران اخوان المسلمین است.

اخوان المسلمین سوریه روابط خونین و در عین حال همکاری با رژیم اسد داشته است. رژیم سوریه در فوریه 1982 هزاران تن از آنان را در شهر حما به قتل رساند و اکثر رهبران و اعضای آن را به تبعید راند. با این وصف اخوان المسلمین مذاکرات محرمانه برای آشتی با رژیم را آغاز کرد. در سال 2006 همکاری نزدیک با عبدالحلیم خدام، از افراد با نفوذ هیئت حاکمه‌ی سوریه و از نزدیکان حافظ اسد، کسی که قاضی دادگاه‌های نظامی زندانیان سیاسی و در سال 1982 از طراحان و مجریان قتل‌عام حما بود. (8) امروز اخوان المسلمین سوریه مهم‌ترین جریان نزدیک به دولت آکپ در ترکیه و نیروی اصلی در شورای ملی سوریه است.

بدین ترتیب لاشخورها به جان جنبش مردم افتادند تا ثمره فداکاری‌های عظیم توده‌های مردم از کارگر، دهقان، زنان، ملل تحت ستم، تحصیل‌کردگان بیکار تا فعالین حقوق بشر و ویلاگ نویسان را تناول کنند و خود را به قدرت برسانند. مردم از هر سنی هنوز در تظاهرات حضور می‌یابند. بسیاری کشته شده و می‌شوند. اما نقشی در جهت امور ندارند. بنیادگرایان اسلامی از دسته‌ها و فرقه‌های گوناگون به سرعت بر مناطق و محلات و شهرها چنگ می‌اندازند: اخوان المسلمین که سالها توسط غرب در مقابل رژیم اسد تقویت شده است، «سربازان الله» که فرمان «جهاد» داده است، حزب الله لبنان که از اسد بریده و مستقل عمل می‌کند، القاعده و سلفی‌های لیبی که برای «کمک به برادران خود» وارد سوریه شده‌اند و بالاخره اسلامیونی که با رژیم اسد متحد بودند و بوی کباب را از آن طرف شنیده‌اند که با هک صف کشیده‌اند. این طیف ناهمگون در میان خود نیز دعوا دارند. اما همه به یک عملیات خدمت می‌کنند، به عملیات مخفی امپریالیست‌های غربی، کشورهای خلیج، ترکیه و ناتو برای کنترل جنبش مردم، به حاشیه راندن و تفرقه انداختن میان مردم و از این رهگذر، تضمین آینده‌ای در سوریه که به منافع انگلی و جنگ‌های تجاوزکارانه‌شان خدمت کند. اکنون صحنه گردان اینان شده‌اند. بسیاری از جوانانی که تغییر می‌خواستند تبدیل به سیاهی لشکر آنها گردیده‌اند و شماری دیگر هنوز تلاش می‌کنند در عین پیش‌برد مبارزه علیه رژیم اسد از این اپوزیسیون ارتجاعی دوری جویند. چند تن از روشنفکران سکولار با اعتراض از این شورا بیرون آمده‌اند. (آسوشیندپرس، 21 مارس) (9).

تا آنجا که به اهداف و چشم‌انداز سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این «اپوزیسیون» برمی‌گردد تفاوت ماهوی میان آن و رژیم بشار اسد نیست.

در مناطق کردنشین تا کنون واقعه مهمی روی نداده است. احزاب کرد خیلی دیر حرکت کردند و اخیرا تحت فشار توده‌ها به حرکت در آمده‌اند. در واقع در ابتدا گروهی به نام «کمیته جوانان مستقل» مبارزه را شروع کرده بود. «اتحاد دموکراتیک کرد» در سوریه که طرفدار پ.ک.ک. (شاخه قندیل) است در ابتدا مخالف مبارزه با رژیم بود، آنهم با مصلحت ایران و پ.ک.ک که در پی استفاده از تخاصم میان دولت سوریه و دولت ترکیه و گسترش قوای خود در سوریه است.

دولت ترکیه که «پدرخوانده» شورای ملی سوریه است اصولا راضی به فعال شدن کردهای سوریه نیست. اخیرا دکتر خالد عیسا، تاریخ‌پژوه سوری در بلژیک فاش کرد که دولت ترکیه و شورای ملی سوریه قراردادی علیه کردها و حقوقشان برای بعد از سقوط رژیم بشار اسد امضاء کرده‌اند. این قرارداد طرفین را متعهد به تضعیف سازمان‌های ملی کرد در سوریه، راه ندادن آن‌ها به ساختار قدرت و ندادن حق خودمختاری به کرد‌ها، کرده و عملیات فرا مرزی میان ترکیه و سوریه برای مقابله با کردهای هر دو کشور

را تضمین می کند. (10) سخنگوی شورای ملی سوریه به روزنامه حریت ترکیه گفت: «برخی از کردهای سوریه که از انقلاب حمایت می کنند حق تعیین سرنوشت می خواهند اما شورای ملی سوریه اهداف رادیکال را قبول نمی کند. ... و از طرفی دیگر شورای ملی سوریه تصمیم دارد آنان را به عنوان یک گروه ملی با حق زبانی و فرهنگی به رسمیت بشناسد. ...» (11)

در واقع دو گروه مهم مردم معترض کاملاً به حاشیه رانده شده‌اند: زنان که حضورشان با شعائر اسلامی باندهای حاکم در «اپوزیسیون» خوانائی ندارد و جوانان کرد که نقش مهمی در آغاز جنبش داشتند و بی باکی و ضدیت شان با احزاب جاخوش کرده‌ی کرد، هم احزاب کردی و هم شورای ملی سوریه را می ترساند. به پشت صحنه رانده شدن زنان در ابتدا با شعارهای «زنان به خانه‌ها بروید» شروع شد. وقتی در مقابل این سیاست مقاومت شد، زنان خانواده‌های حزب‌اللهی نیز سازمان داده شدند و به میدان آمدند و نقاب و روبنده و سربند اسلامی زدن را به کل زنان تحمیل کردند.

این چه نوع انقلابی است که پابرجائی زنجیرهای اسارت مردم را تضمین می کند؟ چرا باید مردم برای شکستن تصلب قدرت میان گروه‌بندی‌های مختلف از طبقات استثمارگر و جایگزینی یکی توسط دیگری در جامعه جان فدا کنند؟ مهره «بازی‌های ژئواستراتژیک» میان قدرت‌های بزرگ یا «کارت» بازی دولت‌های فئودال-کمپرادوری منطقه شوند؟

رژیم اسد نیز با کودتائی قدرت را در دست گرفت که اسمش را «انقلاب» گذاشته بودند. نه آن کودتا که رژیم مستبد چهل ساله را بر مردم سوریه تحمیل کرد ربطی به انقلاب داشت و نه عملیات مخفی ناتو به یاری مرتجع‌ترین نیروهای بومی سوریه. آنچه از سوی مطبوعات غربی «جنگ داخلی» خوانده می شود، جنگی است میان دو نیروی ضد مردمی و ارتجاعی: ارتش رژیم بشار اسد در یکسو (با شرکت فعال سپاه قدس جمهوری اسلامی و کمک‌های بی دریغ روسیه) و در سوی دیگر کلکسیون‌های ژنرال‌ها و شکنجه‌گران رژیم اسد به اضافه‌ی بنیادگرایان اسلامی از قماش اخوان و سلفی با کمک‌های بی دریغ ناتو و کشورهای خلیج. این انتخابی مهلک است. عناصر، نیروها، سازمان‌های مترقی و واقعا انقلابی و چپ سوریه موظف‌اند با تمام قوا توده‌های مردم را از چنین انتخابی دور کنند. تداوم انقلاب در گرو آن است که انقلاب علف‌های هرز را از دل خود بیرون بکشد تا رنگش شفاف و درخشان شود. در غیر اینصورت همه تلاش‌ها و فداکاری‌های مردم به منجلاب خواهد ریخت.

### چرا چنین شد؟ چرا روشنفکران عرب نخروشدند؟

چند ماه پیش روزنامه‌ی نیویورک تایمز مقاله‌ای منتشر کرد تحت عنوان «روشنفکران عرب که نخروشدند» و «مائو یا لنین بهار عربی کجاست؟». نویسنده مقاله، رابرت وورث می نویسد ده ماه از آغاز بهار عربی می گذرد و سه رژیم مستبد سرنگون شده‌اند «اما هنوز هیچ پروژه‌ی سیاسی یا اقتصادی یا گونه‌ای از معیارهای فکری که همه‌ی انقلاب‌های مدرن از سال 1776 به این سو داشته‌اند، تولید نکرده است. در آن قیام‌ها متفکرین یا نظریه‌پردازان سرآمدی چون توماس پین، لنین، مائو، واسلاو هاول (نویسنده و روشنفکر اهل جمهوری چک که رژیم پس از فروپاشی بلوک شرق را رئیس جمهوری کرد) بودند که به مردم در ترسیم افقی که متحدشان کرد کمک کردند یا تبدیل به سمبل آرزوهایشان شدند.» (ساندی ریویو-نیویورک تایمز، اکتبر 2011)

به یقین افق‌هائی که توماس پین و هاول ترسیم کردند کاملاً متفاوت از لنین و مائو بود اما نویسنده بر معضلی مهم دست می‌گذارد: توده‌های مردم در واکنش به رنج‌ها و دهشت‌هائی که این سیستم هر روز برایشان تولید می کند، به مقابله بر می‌خیزند، دیوارهای ترس را فرو می‌ریزند و با امید و بهترین آرزوها به میدان می‌آیند اما با رهبرانی مواجه نمی‌شوند که این آمال را در برنامه و نقشه‌ی راهی پیروزمند به آنان ارائه دهند و تبدیل به مشعل راهشان کنند. و از آنجا که هیچ جنبش «خودجوشی» نمی‌تواند بی‌رهبر بماند، توده‌ها لاجرم زیر پرچم دم دست‌ترین فلسفه و افق و نیروهای سازمان‌یافته‌ی حاضر در صحنه که مدعی رهبری‌اند می‌روند.

نویسنده تلاش میکند به علل ناتوانی و انفعال روشنفکرانی که قاعدتا باید بهتر عمل کنند پی ببرد. فقدان چنین شخصیت‌ها (و بهتر است بگوئیم، چنین شخصیت‌ها و احزاب و جنبش‌های سازمان‌یافته به حول برنامه و افقی تازه و واقعا ضد نظام‌های حاکم) را نشانه‌ی چندین دهه سرکوب دولتی وحشتناک از یکسو

و رشد بنیادگرایی اسلامی از سوی دیگر، ادغام بسیاری از آنان در حکومت‌ها یا خریدن با پول نفت خلیج می‌داند. یا عارضه‌ی دورانی که نقش روشنفکر تقلیل یافته است به پلاگ‌نویسی یا سازمان‌گری خیابان، می‌گوید، آنانی که سرکوب یا خریدن نشدند برای خیزش مردم صرفاً کف زدند در حالی که خیزش رهبری می‌خواهد. می‌گوید، عده‌ای فکر می‌کنند «جنبش بی‌رهبر» عالی است اما خیلی زود همه دیدند که چگونه این کیفیت تبدیل به ضعف بزرگ شد. صادق جلال‌العظم، فیلسوف و مبارز سوری می‌گوید: «هیچکس نمی‌خواهد متهم به دزدیدن انقلاب شود. این ترس زیاد از حد تبدیل به مانع شده است.» (11)

مشکل در نبود افراد ثابت قدم و انقلابی نیست. دهسال پیش روشنفکران سوری بیانیه‌ای به نام بیانیه 99 علیه استبداد سیاسی رژیم اسد منتشر کردند که پس از آن بسیاری زندانی شدند. شجاعت و ثابت قدمی این مبارزین در سوریه و مصر و نقاط دیگر زمینه‌های «بهار عربی» را فراهم کرده است. مشکل در بحران فکر است. بحرانی که با وام گرفتن از بی‌تس شاعر ایرلندی می‌توان گفت یکی از نتایجش «هار شدن بدترین‌های جامعه و پر از تردید بودن بهترین‌های آن» است.

برای مقابله با این بحران فکری حداقل‌هایی لازم است.

یکم، نظریه‌ی «جنبش‌های بی‌رهبر» در عمل پوچی و خطرناک بودن خود را ثابت کرده است و هیچ آدم مبارزی را مرعوب یا افسون نمیکند و نباید بکند.

دوم، تحلیل طبقاتی از رژیم‌های ناسیونالیست جهان عرب (ناصر، قذافی و حزب بعث) ضروری است. اینان تحت نام «انقلاب» و «سوسیالیسم عربی» همان ساختارهای قبیله‌ای و طبقاتی گذشته را حفظ کردند و ضمن لفاظی ملی علیه امپریالیسم کشورهای تحت حاکمیت خود را محکم در نظام سرمایه‌داری جهان ادغام کردند. و در همان حال به سرکوب جنبش کمونیستی، جنبش کارگری و دهقانی و روشنفکران پرداختند و در این کار تا آنجا که توانستند از خدمات اسلام‌گرایان نیز بهره جستند.

سوم، تحلیل طبقاتی از بنیادگرایان اسلامی و علل رشد و گسترش نفوذشان در میان مردم از ضروریات دیگر است. در واقع اینان نیز همچون رژیم‌های حاکم در خاورمیانه بخشی از طبقات استثمارگر بومی هستند که حتا زمانی که در قدرت نیستند در چارچوب ساختارهای سیاسی حاکم عمل می‌کنند. افق، برنامه و ایدئولوژی آنان عمیقاً ضد منافع و حقوق کارگران، دهقانان، ملل تحت ستم، به ویژه ضد آزادی و برابری زنان است. هرگز قصد، خواست و توانش را نداشته‌اند که از چارچوب نظام سرمایه‌داری جهانی گسست کرده و نظام اقتصادی و سیاسی عادلانه و مترقی مستقر کنند. تحلیل شفاف از ماهیت طبقاتی این جریان‌ها بخصوص از آن جهت لازم است که بخش بزرگی از جنبش چپ جهان عرب همواره لای منگنه‌ی رژیم‌های ناسیونالیست و بنیادگرایان اسلامی قرار گرفته‌اند. گاه به دلیل مخالفت با رژیم‌های حاکم به بنیادگرایان اسلامی امتیاز داده‌اند. و گاه تحت عنوان حفظ اتحاد «عربی» یا «دفاع از فلسطین» با رژیم‌های موجود سازش کرده‌اند. بخش بزرگی از «چپ» در جهان عرب تحت عنوان اینکه رژیم‌های ناسیونالیست- نظامی حاکم نماینده‌ی «راه رشد غیر سرمایه‌داری» به سوی «سوسیالیسم» هستند به حمایت از آنان برخاستند. آبشخور این نظریه و سیاست، شوروی امپریالیستی و منافع سیاسی آن در جنگ سرد با امپریالیست‌های غربی بود.

چهارم، تحلیل طبقاتی از ماهیت نیروهای ناسیونالیست که در نیم قرن گذشته رهبری جنبش‌های آزادی خواهانه‌ی عادلانه‌ی مردم این منطقه را رهبری کرده و به شکست کشانده‌اند یا در بهترین حالت مشابه جوامع پوسیده‌ی موجود را برای «ملت خود» کپی کرده‌اند. بخصوص در جنبش فلسطین و کردستان. با سیاست‌های پراگماتیستی رهبران این جنبش‌ها باید مرزبندی کرد. استراتژی استفاده از شکاف میان دولت‌های منطقه به شکل تبدیل شدن به چماق این یا آن دولت در دعوای آنها این جنبش‌ها را از درون فاسد کرده است. الگوی پذیرش «پدرخواندگی» دولت‌ها تحت عناوین ناسیونالیستی سنتی است که رهبران بورژوازی جنبش فلسطین در این منطقه بدعت‌گذاری کردند و رهبران احزاب فتوودالی و بورژوائی گرد هم همواره از آن استفاده کرده‌اند. و نام این سیاست «نیابتی» را «زرنگی سیاسی» و «تاکتیک داهیان» گذاشتند. اکنون هم احزاب کردی سوریه در حال تصمیم‌گیری «مهم» هستند که به نیابت از منافع کدام دولت (سوریه و ایران یا ترکیه و کشورهای نفتی خلیج) می‌توانند وارد بده بستان سیاسی بشوند. بعد از سرنگونی صدام و تشکیل «حکومت منطقه‌ای کرد»

خود حکومت منطقه‌ای تبدیل به یک پای دلالتی سیاسی در رابطه‌ی میان جنبش‌های ملی گرد در 3 کشور همسایه‌ی عراق و دولت‌های آن‌ها شد. اتخاذ استراتژی تکیه بر شکاف‌های دولت‌های منطقه، جنبش‌های آزادی خواهانه را از درون فاسد و تبدیل به زائده‌ی سیاسی و استراتژیک دولت‌های این منطقه کرد. «بازی با کارت کرد»، «بازی با کارت فلسطین» بیان همین واقعیت است. اتکاء به خود که از اصول خدشه‌ناپذیر جنبش‌های انقلابی بود توسط این جنبش‌های ملی «کودکانه» و تکیه به دولت‌ها نوع تاکتیکی نمایانده شد. به تدریج اصل اتکاء به خود به عنوان یکی از اصول خدشه‌ناپذیر جنبش‌های رهائی بخش عمیقاً دفن شد. غلبه‌ی همین پراگماتیسم راه را برای نفوذ سرویس‌های امنیتی قدرت‌های امپریالیستی در این جنبش‌ها و بازیچه قرار دادن آن‌ها، باز کرد. قدرت‌هایی که معمار دولت‌های ارتجاعی منطقه و ستم‌گری ملی علیه فلسطینی‌ها و کردها هستند. این پراگماتیسم راه را باز کرد برای تبدیل جنبش‌های مردم به «کارت بازی» و «مهره شطرنج» در بازی‌های سیاسی بزرگ و کوچک این منطقه. سلسله مراتبی از «پدرخوانده‌ها» و «موکلین» شکل گرفت. امپریالیست‌ها دولت‌های تحت سلطه را اداره می‌کنند و آنها جنبش‌ها را از طریق بازی با کارت‌های رنگارنگ ملی، قومی، دینی. پای این دلالتی سیاسی را باید از جنبش‌های مردم قطع کرد. یک بار دیگر به سیاست رهائی‌بخش اتکاء به خود، به قدرت توده‌های آگاه و سازمان‌یافته، به استراتژی‌های متحد کننده‌ی توده‌های مردم بر مبنای عمیق‌ترین منافع و حقوق‌شان و علیه دشمنان مشترکشان بازگشت. و جنبش‌هایی را بر این مینا سازمان داد. این کاری است که بدون وجود هسته‌ی مستحکمی از سازمان‌های کمونیستی و جنبش کمونیستی گسترش یابنده ممکن نیست.

پنجم، جمع‌بندی از تاثیرات جنگ سرد (رقابت میان امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی) بر روی جنبش‌های مترقی و انقلابی در جهان عرب. بعد از احیای سرمایه‌داری در شوروی و مخالفت چین کمونیست تحت رهبری مائو با کشور تازه سرمایه‌داری شده در شوروی، جنبش کمونیستی جهان منشعب شد و جنبش کمونیستی نوین و احزاب کمونیست نوین ایجاد شدند با خط مرز و تمایز روشن با شوروی سرمایه‌داری. اما در جهان عرب با چنین تحولی به ندرت مواجهیم. بسیاری از کسانی که خود را منتسب به جنبش کمونیستی می‌دانستند در این جدال در میانه ایستادند. این جدال در واقع برای زنده نگاه داشتن جنبش کمونیستی بود زیرا احیای سرمایه‌داری در اولین کشور سوسیالیستی ضربه‌ای مرگبار بر پیکر آن نواخت. این انشعاب در واقع تسویه حساب با گرایش‌های بورژوائی و افکار متافیزیکی در بدنه‌ی جنبش کمونیستی و دادن تصویری روشن از کمونیسم انقلابی و انقلاب کمونیستی بود. فرآیندی که امروز نیز ادامه دارد و باید داشته باشد.

ششم، ایجاد خط تمایز با آن گرایش در میان فعالان و روشنفکران «چپ» که نظریه‌های پراگماتیستی گوناگون را به قصد متحد شدن با این یا آن جناح از مرتجعین حاکم یا مرتجعین «اپوزیسیون» اختراع می‌کنند. بطور مثال همان نظریه «راه رشد غیر سرمایه‌داری» که حزب توده‌ی ایران و امثالش در جهان عرب برای حمایت از رژیم‌های حاکم ساختند. (13) حمایت از شاه، ناصر، اسد، جمهوری اسلامی و غیره. نظریه‌ی مشابه دیگر نظریه «ضد امپریالیست» بودن جمهوری اسلامی است که رواج بسیار دارد. یا نظریه‌ی «جنگ مقاومت ملی» که تکیه‌گاه اکثریت «چپ» افغانستان در دوران اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیسم شوروی بود برای توجیه اتحاد با بنیادگرایان اسلامی (که در واقع توسط سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و پاکستان اداره می‌شدند). امروزه، این گونه نظریات پراگماتیستی در شکل دیگری نیز ظاهر شده است که عبارتست از رضایت دادن به همکاری با سرویس‌های اطلاعاتی غرب و کشورهای مختلف خاورمیانه جهت «دخالش بشردوستانه» قدرت‌های نظامی بزرگ در «کمک» به سرنگونی رژیم‌هایی چون اسد و جمهوری اسلامی.

هفتم، تحلیل از تضاد میان امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی. دو نظام اجتماعی پوسیده‌ای که هیچ یک نمی‌توانند بدیلی «بهتر» از دیگری برای مردم خاورمیانه باشند. کارزارهای مبارزه به حول ستم بر زن، رابطه دین و دولت، و ضرورت رواج اخلاق دموکراتیک انقلابی در مقابل اخلاق دینی ضروری است. موضوع رهائی زنان و برانگیختن خشم آنان به منزله‌ی نیروی قدرتمندی برای انقلاب نقشی اساسی در پاره کردن حصارهای این دو انتخاب غیر قابل قبول دارد. ستم بر نیم بشریت عمیقاً در نسوج نظام طبقاتی بافته شده است. «آزادی» از این ستم نیاز مبرم زنان است که تنها از طریق رادیکال‌ترین دگرگونی اجتماعی به کف خواهد آمد. امروز طرح این موضوع به منزله معیار و محک سنجش در میان خود توده‌های تحت ستم بخشی از تقویت اخلاق و فرهنگ نوین و الهام بخشیدن به آنان و آماده کردنشان برای انجام انقلابی است که رهائی بشریت را بر تارک خود نوشته است. این



نیروهای انقلابی کمونیست نباید با تفکر همه چیز یا هیچ چیز جلو بروند. باید حضور دائم هرچند کوچک داشته باشند. و نگذارند صحنه در انحصار امپریالیست‌ها و مرتجعین باقی بماند. ولی این حضور باید از آنچنان کیفیتی برخوردار باشد که توده‌های مردم بتوانند تمایز و تفاوت آن را با بقیه نیروهای در صحنه ببینند و آن را یک راه حل معتبر و مشروع بدانند. رنگ جنبش کمونیستی به دلیل آلوده بودن به انحرافات گوناگون کدر شده است. باید آن را تسویه کرد تا به رنگ سرخ درخشان درآید. این آنچیزی است که درها را به روی تحلیل روشن و ارائه سیاست‌های نافذ و شفاف باز می‌کند و توده‌ها و روشنفکران را به سوی کمونیست‌ها جذب می‌کند. تبدیل این کیفیت به کمیت چالش مهم دیگری است. نیروی مادی سازمان یافته ضرورتی حیاتی است. زمانی که یک کیفیت صاحب وزنه مادی گردد که قبل از هر چیز نفرت آگاه و متشکل است، به همان نسبت به طور تصاعدی بر صفوفش اضافه می‌شود. بدون تلاش برای جذب بهترین‌های صحنه مبارزه و ساختن قطبی انقلابی که مجهز به علم کمونیسم باشد تمام جانفشانی‌های مردم علیه قدرت‌های هار و پوسیده به هدر خواهد رفت. انقلابیون سوریه (از هر ملیتی که هستند) همراه انقلابیون ایران، افغانستان، مصر، ترکیه و ... باید با این افق برزمند.

## پانویس‌ها

- 1- در دهه‌ی 1960 رژیم بعث سوریه صدها هزار کرد را از حق شهروندی محروم کرد. بشار اسد در فوریه 2011 به عنوان «اصلاحات» به کردها پیشنهاد کرد که به آنان به عنوان «عرب» شهروندی سوریه داده شود. گفتنی است که نام کشور سوریه «جمهوری عربی سوریه» است و تغییر این نام به «جمهوری سوریه» همواره یکی از خواست‌های کردهای سوریه بوده است.
- 2- «سوریه عامل ثبات منطقه است» از گفته‌های هنری کسینجر، وزیر خارجه‌ی نیکسون بود.
- 3- با بررسی موقعیت و مواضع اپوزیسیون کرد در سوریه می‌بینیم که موقعیت این‌ها نیز در چارچوبه بزرگ‌تر منطقه‌ای شکل می‌گیرد. بین دو حزب جلال طالبانی و مسعود بارزانی که احزاب حاکم در «حکومت منطقه‌ای کرد» در عراق هستند رقابت شدیدی بر سر کنترل «کارت ملی کرد» جریان دارد. هر یک از این احزاب کادرهای حقوق بگیر خود را در سوریه دارند. هر دو حزب در ابتدا موضعی بی‌طرف در قبال جنبش ضد اسد در پیش گرفتند. اما اپوزیسیون کرد در سوریه عمدتاً از جوانان تشکیل شده است. این جوانان از موضع منفعل احزاب کردی در سوریه بسیار ناراضی بودند. برای کنترل این جوانان و جهت دادن به خواست‌های ملی آنان احزاب «حکومت منطقه‌ای کرد» شروع به حمایت از «تغییر رژیم» در سوریه کردند و سیاست‌های خود را در هماهنگی با ترکیه شکل دادند. در فوریه 2012 بارزانی کنفرانسی در اربیل تشکیل داد با قصد متحد کردن گروه‌های مختلف در اپوزیسیون کرد سوریه و حمایت از شورای ملی سوریه. حزب «اتحاد دموکراتیک کرد» (شاخه پ.کا.کا. در سوریه) در این کنفرانس و اتحاد شرکت نکرد.
- 4- عملیات مخفی به فعالیت‌های نظامی مخفی دولت‌ها در کشورهای دیگر می‌گویند، با استفاده از جاسوسان و نیروهای نامنظم کماندونی و غیره. به طور مثال، کودتای 28 مرداد سازمان اطلاعاتی سیا علیه دولت دکتر مصدق در سال 1332، عملیات مخفی سازمان اطلاعاتی سیا در کردستان عراق در سال 1973 علیه کردها. این عملیات زیر نظر کسینجر، وزیر کشور وقت دولت نیکسون انجام گرفت. قرار بود آمریکا از جنگ استقلال کردها به رهبری مصطفی بارزانی حمایت کند. اما پس از استفاده از نیروهای کرد آنان را فروخت. در جواب به اتهام «خیانت» به کردها، کسینجر در کنگره آمریکا یادآوری کرد: «عملیات مخفی را با خدمات اجتماعی عوضی نگیرید».
- 4- Covert operations in Syria, Joachim Guilliard,  
<http://globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=26043>  
jghd.twoday.net
- 5- DEBKAFfile
- 6- Pepe Escobar
- 7- Le Figaro : Des Libyens épaulent les insurgés syriens Asia Times,
- 8- The Moslem Brotherhood Reborn, Yvette Talhamy. Middle East Quarterly. Spring 2012
- 9- Islamists Seek Influence in Syria Uprising; Lee Keath and Zeina Karma. 31-03-2012
- 10-Brussels, Mach 13, 2012, Dr. Khalit Isa, historian and vice chairman for the external relation of Syrian opposition National Coordinating Committee for Democratic Change.
- 11- Roni Alasor and Lorin Sarkisian
- 12- The Arab Intellectuals Who Did Not Roar. By ROBERT F. WORTH  
Published: October 29, 2011 Sunday Review of NYT
- 13- نظریه‌ی «راه رشد غیر سرمایه‌داری» در دهه 1960 توسط نظریه‌پردازان حزب کمونیست شوروی پرداخته و ترویج می‌شد. یعنی زمانی که سرمایه‌داری در شوروی احیاء شده و شوروی تبدیل به یک نیروی سرمایه‌داری

امپریالیستی شده بود که با امپریالیست‌های غربی برای یافتن مناطق نفوذ در کشورهای «جهان سوم» رقابت می‌کرد. طبق این نظریه پروژه‌های ملی کردن صنایع و سدسازی‌های بزرگ که دولت‌های «جهان سوم» انجام می‌دادند «مترقی» بود و به سوسیالیسم منجر می‌شد زیرا موجب رشد نیروهای مولده می‌شد، به خصوص اگر این پروژه‌ها در همکاری با شوروی پیش می‌رفتند. به طور مثال بیانیه‌ی مشترک شوروی- سوریه به سال 1966 پس از ملاقات هیئت نمایندگی دولت سوریه و شوروی می‌نویسد: «شوروی قدردانی بالای خود را از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در سوریه که در جمهوری عربی سوریه با هدف رشد کشور بر مبنای «راه رشد غیر سرمایه‌داری» برنامه‌ریزی شده است ابراز کرد ... طرفین اعتقاد خود را مبنی بر این واقعیت ابراز کردند که ساختمان سوسیالیستی بهترین راه فائق آمدن بر عقب ماندگی، آزاد کردن کارگران، تضمین شکوفائی کامل نیروهای تولیدی و رها کردن انرژی خلاق توده‌های وسیع مردم است. رهایی اقتصادی، پیشرفت اجتماعی و رفاه افشار وسیع مردم را بدون اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی رادیکال نمی‌توان کسب کرد.» این بیانیه مشترک در ایزوستیا چاپ شد و مقاله‌ای به قلم ک. ایوانف با تحسین نوشت: «رژیم جدید در سوریه راه رشد غیر سرمایه‌داری را در پیش گرفته که به سوسیالیسم منجر می‌شود.» ایزوستیا راه دادن «کمونیست»‌ها به حکومت سوریه را تحسین کرد و آن را «نشانه وحدت رژیم با دهقانان و پرولتاریا» دانست. (اول مه 1966) / نقل شده در The From : Soviet Union and the Syrian Bath Regime: Hesitation to Rapproachmen, Rami Ginat

## سه گزارش از: کمیته‌ی بزرگ‌داشت سی‌امین سالگرد قیام سربداران در آمل

کمیته‌ی بزرگ‌داشت سالگرد "قیام آمل" به مناسبت سی‌امین سال این قیام جلساتی را در پالتاک برنامه‌ریزی کرده است تا از این راه و به نوبه‌ی خود نسل جوان را با این رویداد تاریخی آشنا کند. این کمیته از جوانانی ساکن در چندین کشور مختلف تشکیل شده که طی فعالیت‌های سیاسی خود با این قیام آشنا شده‌اند. اعضای این کمیته هم شامل فعالین سیاسی است و هم از جوانانی تشکیل شده که در پرتو خیزش سال 88 با سئوالات جدی روبرو شده و ضمن آشنایی با قیام آمل و ابعاد آن در جستجوی نقادانه‌ی پاسخ‌های خود هستند. این کمیته قبل از فرارسیدن سی‌امین سالگرد قیام آمل، در مشورت با بازماندگان "سربداران" و فعالین قدیمی "اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران" که در تداوم بازسازی سیاسی و تشکیلاتی اتحادیه، «حزب کمونیست ایران م.ل.م» را ساختند و همچنین برخی دیگر از بازماندگان این جریان، تصمیم به این کار گرفتند. در این دور از مشورت‌ها، کتاب پرنده‌ی نوپرواز و سایر اسناد و مدارک این قیام، دست آوردها و جمع‌بندی‌های حزب کمونیست ایران (م.ل.م) و انتقادات و مخالفت‌ها مورد بررسی قرار گرفت و امیدواریم چنین روندی برای تمام جریان‌های کمونیستی و انقلابی ادامه یابد تا نسل حاضر در صحنه‌ی مبارزه در مسیر پُر پیچ و خم انقلاب توشه‌ای پربار بگیرد. برای این کار ما با امکانات محدود ولی یاری بسیاری از رفقای قدیمی و فعال در جنبش اتافی با نام 5 بهمن آمل ایجاد کردیم و جلسات را در این اتاق مجازی پیش بردیم. جلسه‌ی اول، یکشنبه 29 ژانویه 2012 برگزار شد.

**موضوع جلسه‌ی اول «بیان خاطراتی از برخی رفقای رهبری قیام آمل»** بود با روایت رفقا: جابر کلیبی، نوال محسن، امیر حسن پور و مریم جزایری. رفیق شهرزاد مجاب نیز برای سخنرانی در این جلسه دعوت شده بود که امکان حضور در این جلسه را نیافت.

سخنران اول رفیق جابر کلیبی بود که عمدتاً به دو موضوع در بحث‌هایشان پرداختند. موضوع اول این بود که چرا برگزاری چنین برنامه‌هایی و برنامه‌های مشابه اهمیت دارد؟ رفیق جابر تأکید زیادی بر نقش گرفتن نسل جوان و همراهی نسل مبارز پیشین برای رساندن پیام انقلاب و دست‌آوردها و مبارزات نسل قبلی به نسل جدید و نسل‌های آتی کرد. رفیق جابر تأکید کرد که با توجه به شرایط فعلی جنبش چپ و نیروهای کمونیست و اوضاع سیستم سرمایه‌داری جهانی لازم است که بیشتر و بیشتر به بررسی مبارزات انقلابی و به خصوص مبارزات قهرآمیز مانند قیام آمل پرداخته شود.

موضوع دوم بحث رفیق جابر تأکید بر اهمیت نقش محوری "سیامک زعیم" رهبری اصلی اتحادیه کمونیست‌ها بود. جابر کلیبی از دوران قبل از انقلاب روابط نزدیکی با سیامک زعیم داشت و بر سر مسائل مختلف با وی در تماس بود. ایشان بخش‌هایی از مبارزات سیاسی و اختلافات خطی در دوران قبل از انقلاب با سیامک را در پروسه‌ی بحث‌هایی که داشتند برشمردند. وی به قطع دیدارها و انقلاب و سپس بروز خط راست در اتحادیه کمونیست‌ها اشاره کرد و این که در آن دوران واقعا متأسف شده بود. سپس آخرین دیدارش با سیامک زعیم و قطع ارتباطشان تا این که در خارج از کشور با خبر می‌شود که چه

اتفاقی افتاده و رفیق سیامک زعیم دستگیر و جان باخته است. رفیق جابر تاکید مکرر داشت که به این قیام و رفیق سیامک زعیم بسیار کم پرداخته شده و باید به ابعاد گوناگون این قیام و نقش مشخص سیامک زعیم در آن بیش از این پرداخته شود.

سخنران بعدی رفیق نوال محسن بود. ایشان همسر حسین ریاحی از رهبران اصلی اتحادیه کمونیست‌ها بود. نوال محسن با بیان گرم خود خاطراتی از آشنایی و زندگی با حسین ریاحی برای حاضرین در اتاق نقل کرد که هم حاوی درس‌های ارزشمندی بود و هم بیانگر استواری زنی که در سخت‌ترین شرایط، همکار و هم‌سنگر حسین ریاحی بود. گفتنی است که زبان اصلی نوال عربی است و فارسی را آموخته است. او از مبارزات خود و حسین و بسیاری دیگر از هم‌نسلان‌شان در عراق و دوران قبل از انقلاب سخن گفت، از فعالیت در رادیو بغداد و رادیو میهن پرستان و صدای گرم و قوی و استوار حسین ریاحی که از آن رادیو به افشای رژیم شاه می‌پرداخت. از آشنایی‌های شان با خلق فلسطین و سفر زنده‌یاد حسین ریاحی از عراق به فلسطین. از ماه‌های تدارک قیام آمل و سریداران و جا به جایی‌های شان گفت، از شکست قیام و سپس دستگیری حسین ریاحی و شرایط سخت خروج خودش از ایران گفت. اعدام حسین ریاحی به عنوان یک رفیق مبارز پایان بخش خاطرات نوال محسن بود.

سخنران بعدی رفیق امیر حسن پور بود که به بیان خاطرات خویش از کاک اسماعیل ( رفیق پیروت محمدی ) پرداخت. رفیق امیر ضمن اشاره به تأکیدات رفقا جابر و نوال در مورد ضرورت برگزاری جلسات این‌چنینی از آشنایی و رفاقت قدیمی و عمیق خود با کاک اسماعیل گفت و نقشی که وی به عنوان فرماندهی نظامی قیام آمل ایفا کرده بود. رفیق امیر خصلت‌های ویژه کاک اسماعیل را برشمرد و او را فرماندهای پرشور و آگاه معرفی کرد و بسیار تحریک آمیز این جملات را به کار برد: «کاک اسماعیل از خانواده‌ای فتودال بود و زمانی‌که با علم رهایی‌بخش کمونیسم آشنا شد، به طبقه‌ی خود خیانت کرد و در اولین گام‌های مبارزاتی به تقسیم زمین‌های خانوادگی خود میان دهقانان و رعیت‌های بی‌زمین پرداخت». رفیق امیر تاکید کرد که این نگاه و اعمالی این چنینی از سوی کاک اسماعیل او را میان مردم بسیار محبوب کرد و توانایی‌های بالای او در رهبری مبارزات مردم از او چهره‌ای متفاوت ساخته بود. روحیه‌ی انترناسیونالیستی کاک اسماعیل هم از نکات مورد بحث امیر حسن پور بود و اینکه گسست از ناسیونالیسم گرد چگونه با آشنایی با کمونیسم صورت می‌گیرد. رفیق امیر در بخش‌هایی از سخنرانی خود انتقادی از کاک اسماعیل در مورد نداشتن رویکرد و سیاست قاطع در زمینه‌ی درهم شکستن جو فتودالی در مورد مسئله زنان در جنبش آن دوره کرد. این نقد رفیق امیر در بخش پرسش و پاسخ جلسه به چالش کشیده شد.

سپس رفیق مریم جزایری به بیان خاطراتی از رفیق سورنا درخشان (مراد) پرداخت. رفیق مراد در زمان قیام آمل از اعضای کمیته دائم اتحادیه کمونیست‌ها بود.

در این جلسه همچنین شعرهایی از سوی رفقای جوان خوانده شد که یکی از آن‌ها چنین گفت:

تاریخ را درمی‌نوردند

یک صد جنگجو!

از درّه‌ای به درّه‌ای

و از تلاری به تلاری

آری این خشم زمان است که چنین ره می‌پوید

و دلیران‌اش دست به کار زایش نفی‌پی نوین.

سکوت مشترک

همهمه‌ی نبردی است به مجرای زمان

خشباب در شباب بوی باروت می‌دهند

و فردایی که چشم به بلندای واپسین خیزشان دوخته است.

درختان به بدرقه‌ی غمگین ماه به پچپچه نشست‌اند

و جنگل زادگاهی است که به ردّی از خون ترک‌اش می‌کنند

تا با چنین حجمی از " بودن "

حجمی از " شدن "

به جشن مقرر آفتاب ره بسپارند

و در مذهبی دیگر گونه  
حرف را زندگی کنند و مرگ را دریابند  
در آوردگاه پنجم بهمن  
بهمن حماسه‌ها  
بهمن همه امیدها  
بهمن مکرر دوباره‌ها  
دوباره‌ها  
و دوباره‌ها.....

**دومین جلسه‌ی پالتاک «سی‌امین سالگرد قیام آمل»** تحت عنوان «**درس‌ها و خاطرات قیام آمل**» بود و با شرکت رفقا امیر حسن پور، استی پیروتی، شیرین، شهاب سیروان.

امیر حسین پور ضمن تبریک سی‌مین سالگرد قیام آمل، ابتدا به مسائل به جا مانده از جلسه‌ی قبل اشاره کرد مانند ترکیب جنسیتی نیروی سربداران و اشکالات آن و انتقادات طرح شده پیرامون نظرات وی پرداخت. رفیق امیر تاکید کرد که، عدم گسست عمیق از گرایش‌های پاتریارکال معضل عمومی جنبش کمونیستی در آن زمان بود و نقد تبارزات آن ضروری است و بخشی از نگاه به گذشته و راه‌گشایی برای آینده است.

موضوع مورد بحث رفیق امیر «خشونت انقلابی و خشونت ضد انقلابی» در پرتو تجربه‌ی سربداران بود. وی ضمن برشمردن انواع خشونت مانند مرد علیه زن، والدین بر کودک، جنگ میان دولت‌ها به جنگ طبقاتی یا جنگ دولت‌ها علیه مردم توجه کرد. او دو نظر رایج در میان اپوزیسیون را تشریح کرد. اول طرفداران نفی خشونت که هر نوع خشونت را رد و محکوم می‌کنند بدون توجه به این واقعیت که خشونت جزئی از جامعه‌ی طبقاتی است. به نظر وی طرفداران نفی خشونت از متفکرین بورژوازی قرن 17 هم عقب مانده‌تر فکر می‌کنند زیرا بیان ایشان این است که «خشونت خشونت می‌آورد». برای ایشان خشونت هم علت است و هم معلول. از نظر این دسته خشونت دور باطلی است که باید شکسته شود و شکستن آن یعنی این که مردم خشونت نکنند که در واقع یعنی خلع سلاح مردم. امیر گفت کمونیست‌ها مانند سربداران خواهان برافکندن جنگ و خشونت هستند اما می‌دانند که برای از بین بردن آن باید خشونت انقلابی به کار برده شود. یعنی خشونتی که هدفش زیر و رو کردن بنیان جامعه و رسیدن به جامعه‌ی بدون تمایزات طبقاتی است که خشونت را از بین می‌برد. رفیق امیر گرایش دوم در اپوزیسیون را طرفداری از خشونت بدون توجه به اهداف سیاسی آن دانست. در این‌جا مثال سازمان مجاهدین خلق را زد که اهداف سیاسی شان، جنگ‌شان را نیز غیرقابل دفاع می‌کند و خصلت مترقی ندارد. امیر گفت، سربداران و قیام آمل و رفقای سربدار اسلحه را تقدیس نمی‌کردند و آوانتوریست نبودند. بلکه برنامه‌ای داشتند که این جنگ در خدمت آن بود. سربداران خواهان برقراری یک جامعه‌ی نوین بود. رفیق امیر ادامه داد که 30 سال پیش سربداران تشخیص درستی داد که تضاد بین مردم و رژیم دیگر به صورت سیاسی حل نمی‌شود و باید از طریق نظامی حل شود. امروز هم این سؤال مطرح است و این تضاد با تضادهای منطقه‌ای و بین‌المللی گره خورده است. این تشخیص و این سؤال در رابطه با سربداران و بررسی قیام آمل مهم است و آن وقت درک از خواست آن‌ها مبنی بر جامعه‌ی نوین روشن‌تر می‌شود.

رفیق امیر در خاتمه به تفاوت جنگ سربداران با جنگ نیروهای ارتجاعی و رژیم پرداخت. او موارد مهمی را طرح کرد مانند این که "رابطه‌ی رهبری و اعضا و رابطه‌ی فرماندهی نظامی و واحدها دموکراتیک و انقلابی بود. رابطه‌ی کل نیرو با مردم انقلابی بود. عنصر طبقه و تکیه و اهمیت به طبقه‌ی زحمت‌کش و طبقه‌ی کارگر مهم بود. وی گفت زنان نیز در میان نیروهای مسلح سربداران حضور داشتند اما به طور عموم در آن زمان درک و نگاه سربداران به مساله‌ی زن اشکال داشت. این‌ها مواردی بود که رفیق امیر در تمایز سربداران و جنگ آن‌ها با دیگر نیروها و رژیم بیان کرد.

سپس نوبت به رفیق شهاب سیروان رسید که به سخنرانی در مورد درس‌های قیام آمل برای نسل جوان پرداخت. سخنرانی وی در وبلاگ **پرنده‌ی نوپرواز** و آدرس زیر قابل دست‌رسی است:  
[http://parandenoparvaz.blogspot.com/2012/03/blog-post\\_23.html](http://parandenoparvaz.blogspot.com/2012/03/blog-post_23.html)

مجموعه‌ی بحث‌های شهاب در مورد شرایط رشد و تحصیل نسل خود یعنی نسل بعد از انقلاب بود و

مسائلی که شکست انقلاب برای این نسل به دنبال داشت. سپس به بررسی نقش مبارزه در این نسل و آشنایی با تجربه‌ی سربرداران و قیام‌آمل و مطالعه‌ی کتاب پرنده‌ی نوپرواز پرداخت. او از تأثیری که این کتاب تاریخی-انتقادی بر جوانان می‌گذارد گفت و به طور مشخص بر شفاف شدن درک رفقای جوان از ماهیت دشمن و مبارزه‌ی تا به آخر با آن.

رفیق استی پیروتنی سخن‌ران بعدی بود که به بیان خاطرات خود از دوران عضویت در اتحادیه‌ی کمونیست-های ایران پرداخت و در قالب خاطرات به طور زنده و نافذ خط و کیفیت اتحادیه و رفقای شاخص این جریان مانند کاک صلاح شمس برهان را بیان کرد. رفیق استی از دوران دانشجویی خود در ترکیه و تفاوت‌های دانشجویان جذب شده به خط اتحادیه در کنفدراسیون احیاء گفت و از شور و تا به آخر حرکت کردن رفقای نزدیک به این خط. از این که چگونه در مبارزه طبقاتی کشورهای که در آنجا دانشجو بودند شرکت می‌کردند و چگونه با ایران ارتباط برقرار می‌کردند. او از بازگشتش به ایران و تشکیل تشکیلات پیشمرگه زحمت کشان کردستان که شاخه‌ی اتحادیه کمونیست‌ها در کردستان بود گفت. از رفقای بسیاری یاد کرد. از رفیق کاک اسماعیل و سوسن امیری. از حسین ریاحی، بهروز فتحی و رفقای دیگر. از فعالیت در کارخانه‌ها و کوره‌پزخانه‌ها برای آگاه کردن و سازماندهی کارگران. از تلاش‌ها برای کمک رسانی به سربرداران و گروه جنگل. از شنیدن خبر قیام و جان باختن کاک اسماعیل و اعدام رفقا گفت. از شورای چهارم اتحادیه گفت. شورائی که بعد از وارد آمدن ضربه سراسری به تشکیلات اتحادیه در سال 1362 برگزار شد. از اختلافات درون شورای چهارم حرف زد. از بازسازی اتحادیه که خود عملیات پر فراز و نشیب و حیرت‌انگیزی بود گفت. و بالاخره جمع بندی از تئوری و پراتیک گذشته اتحادیه و قیام‌آمل.

گفت و گوی صریح در مورد اشتباهات و اختلافات یکی از نقاط قوت ما در برگزاری این سری برنامه‌های پالتاکی بوده که بدون مشکل از سوی تمام رفقای سخن‌ران پذیرفته شد و به نوعی بیان‌گر خط انقلابی-انتقادی آن‌ها در برخورد به گذشته برای حرکت به پیش است.

رفیق دیگر سخن‌ران شیرین (از اعضای گروه پزشکی سربرداران) بود که گفت از اینکه نسل جوان این برنامه را اجرا می‌کند بسیار خوشحال است و ادامه داد، «از من خواسته شده است خاطراتی از آن زمان بگویم. اما هر روز آن مبارزه برای من خاطره است. به خصوص از نظر ایدئولوژیک. اولین روزها مثل پیک نیک بود اما وقتی درگیری‌های نظامی با نیروهای مسلح رژیم شروع شد آوازه‌ی کوه و دشت شدیم و صدای انقلاب به همه جا رسید.»

رفیق شیرین گفت، «هرچند خط سربرداران دچار التقاط و گیجی بود اما پاسخ کاملاً درست و مسئولانه به شرایط آن زمان بود.» وی آن حرکت الهام‌بخش را با امروز که توده‌ها به میدان مبارزه آمده‌اند و ظرفیت عظیمی را برای مبارزه به نمایش گذاشته‌اند مقایسه کرد و ضمن انتقاد گفت: «متأسفانه امروز چپ جوابگوی اوضاع نیست.» رفیق شیرین در مورد زنان سربردار گفت، «اول ما 5 نفر بودیم که به عنوان تیم پزشکی به جنگل رفتیم. این که ما را فقط در تیم پزشکی گذاشته بودند نشانه اشکال دیدگاه بود. اما این اشکال با مبارزه زنان درست شد. به خصوص وقتی که در دور دوم سوسن امیری به نیروهای جنگل پیوست زنان نقش فعال‌تری داشتند.»

وی گفت شک ندارد که انقلاب بر دوش زنان پیش خواهد رفت.

**جلسه‌ی سوم اتاق با موضوع «رهایی زن و انقلاب اجتماعی» در تاریخ 11 مارس 2012** با سخنرانی‌های عمیق، پرمحتوا و آموزنده‌ی رفقا مریم جزایری، ناصر مهاجر و شهرزاد مجاب برگزار شد. سؤال‌ها، نقدها و پاسخ‌های سخنرانان بر عمق و محتوای مباحث بازهم افزود. ... به جرات می‌توان گفت این جلسه سطح مباحث و مشاجرات درون جنبش چپ، به حول مسئله‌ی ستم جنسیتی را یک سر و گردن بالاتر برد. امیدواریم که شمار فزاینده‌ای از فعالین جنبش زنان و جنبش چپ به این مباحث گوش داده، اسناد و کتاب‌های معرفی شده در این جلسه، کتاب‌های تاریخی در دست انتشار را مطالعه و بررسی کنند و جوشش فکری بزرگی حول این موضوع بزرگ مربوط به رهایی بشریت به راه افتد.

محور بحث بررسی سیر تحولات خطی و عملی اتحادیه کمونیست‌های ایران تا حزب کمونیست ایران (م.ل.م) در مورد ستم بر زن بود. اما ... اهمیت خطیر این مباحث بر بستر اوضاع به شدت متلاطم ایران و خاورمیانه قابل فهم است. هدف صرفاً بررسی یکی از تجارب بسیار مهم جنبش کمونیستی ایران برای

دادن یک ترازنامه نیست. اما بدون این تجارب نمی‌توانیم فردای خودمان را هموار کنیم و به چالش‌هایی که اوضاع منطقه و ایران در مقابلمان می‌گذارد پاسخی درخور بدهیم. برای راهگشایی، هم بازبینی تاریخی لازم است و هم نگاه به اوضاع امروز با دیدی نوین. به‌خصوص آن‌که در تمام جنبش‌های خاورمیانه جای‌گاه زن میدانِ نبرد میان نیروهای طبقاتی و سیاسی مختلف است؛ نگاه کنید به عراق، به مصر، به تونس و ایران که جای خود دارد.

در جریان جلسه نیز سخنرانان بر این نکته تأکید می‌کردند که هدف، کمک به بازکردنِ راهی برای پاسخ‌گویی به چالش‌های امروز است. شورش‌های اجتماعی بزرگی رخ داده و بیشتر از آن در راه است و زنان نقشی مرکزی در آن‌ها دارند. در چنین اوضاعی نباید میدان را به جابه‌جایی قدرت میان انواع و اقسام مرتجعین داد. با نگاهی به این اوضاع ضرورت این جلسه و جلسات مشابه واقعا احساس می‌شود.

مریم جزایری در نیمه‌ی اول سخنانش تصویری از خط و عمل سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست-لنینیست) در مورد مسئله زنان داد. این سازمان بعدها در اتحاد با گروه‌های دیگر تبدیل به اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران شد (در سال 1355)

در دهه‌ی 1350 این سازمان نفوذ زیادی در کنفدراسیون (جنبش دانشجویی خارج از کشور) داشت و یکی از دلایل بسیار مهم حضور پرتعداد و چشم‌گیر زنان در آن، خط پیشروی این سازمان بود. مریم تأکید کرد که پیش‌رو بودن خط و عمل‌کرد این سازمان در زمینه‌ی زنان متأثر از جنبش‌های انقلابی نوین در دهه‌ی 1960 به‌خصوص متأثر از «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی» در چین سوسیالیستی بود. «انقلاب فرهنگی» اعلام این بود که در کشور سوسیالیستی هنوز بقایای تمایزات اجتماعی و اقتصادی گذشته و افکار کهن موجود است؛ بنابراین هنوز انقلاب لازم است. این انقلاب باید بر روی شکاف‌های اجتماعی باقیمانده از گذشته تکیه کند و آن افشاری را که روی لبه‌ی بُرنده‌ی این شکاف‌ها قرار دارند به‌عنوان نیرویی رهایی‌بخش به میدان آورد. بقایای شکاف بین زن و مرد یکی از آن بازمانده‌هاست که انرژی عظیمی را برای تداوم انقلاب فراهم می‌کند. اعلان جنگ به مردسالاری و پدرسالاری در جامعه‌ی سوسیالیستی چین که رهایی‌بخش‌ترین جامعه‌ی موجود در آن زمان بود شور و هیجان زیادی را در جنبش‌های چپ و فمینیستی دنیا به پا کرد؛ و این فکر را به میان آورد که احزاب کمونیست و جنبش کمونیستی نیز مصون از مردسالاری و پدرسالاری نیستند و مبارزه علیه ستم بر زن حرکتی مختص «بیرون» از این سازمان‌ها، احزاب و جنبش‌ها نیست. (جزئیات این مبارزه در فصل آخر کتاب «نیمی از آسمان» شرح داده شده است)

این فضای عمومی بر همه‌ی صفوف جنبش نوین کمونیستی ایران تأثیر گذاشت و به‌خصوص در سازمان انقلابیون کمونیست (بعدها، اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران) تأثیرات زیادی داشت. زنان سازمان انقلابیون کمونیست نقش مهمی در مبارزه علیه مردسالاری و پدرسالاری در این سازمان و به‌طور کلی در جنبش دانشجویی آن زمان داشتند. مریم گفت: سنت خوبِ مقابله‌ی زنان با عقب‌ماندگی نظری و عملی در سازمان خود، به بخشی از هویت این جریان تبدیل شد که تا کنون ادامه دارد.

پس از مریم، رشته سخن را ناصر مهاجر در دست گرفت تا سیامک زعیم و (برای اولین بار) سندی را که حاوی آرای او در زمینه‌ی مبارزات زنان ایران است معرفی کند. سیامک تئوریسین اصلی و از بنیان‌گذاران اتحادیه‌ی کمونیست‌ها بود؛ و از رهبران اصلی قیام سربرداران در آمل به سال 1360. او 7 بهمن 1360 در جریان همان قیام به اسارت نیروهای نظامی جمهوری اسلامی درآمد و در سال 1363 اعدام شد.

سند مورد بحث ناصر متن سخنرانی سیامک درباره‌ی تاریخ مبارزات زنان ایران است. این سند ضمیمه‌ی یک کتاب دو جلدی است که به کوشش مهناز متین و ناصر مهاجر منتشر خواهد شد. عنوان عمومی کتاب، خیزش زنان در اسفند 1357 است. جلد اول، یازبایی یک جنبش و جلد دوم همبستگی جهانی عنوان‌گذاری شده است. انتشار این کار بزرگ، نشان از این دارد که این دو رفیق چپ و انقلابی چقدر در کار از زیر آوار تحریف در آوردنِ آپسودهای مهم از تاریخ مردم و جلوگیری از فراموشی پیگیرند. ناصر گفت که خودش و مهناز متین در جریان پژوهش در مورد برنامه‌های برگزاری هشت مارس 1357 با کسانی که در ارتباط با اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران بودند گفتگو داشتند؛ و در جریان این تحقیق به پیشینه‌ی مباحث زنان درون این گروه حساس شدند: «در این جستجوها و پرس و جوها با سندی روبه‌رو شدم. سندی که تاریخ ندارد. ... به‌یقین می‌توان گفت این سخنرانی در یک جلسه‌ی حزبی یا گروهی ارائه

شده. منطقی باید در سال‌های 52-53 نوشته شده باشد. ... به هر حال پرسشی را که در ذهن ما ایجاد کرد، این بود که تا آن زمان ما هیچ متنی از نسل انقلابیون بعد از 28 مرداد درباره‌ی مبارزات زنان ایران در دست نداریم ...»، «وقتی سند را نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم با نویسندگی روبه‌رو هستیم که جنبش تنباکو و جنبش مشروطه را می‌شناسد. کتاب‌های تا آن زمان موجود را می‌شناسد. ... آشناسی با روزنامه‌های آن دوره که روی مسئله زن حساسیت داشتند و تحول جامعه ایران را در گروهی تحول زن ایرانی می‌دانستند: مثل صوراسرافیل، ملا نصرالدین. آگاه‌ست که اولین نشریه‌ی زنان ایران نشریه‌ی دانش است. ... آگاه‌ست که جمعیت نسوان وطن‌خواه، بیک سعادت نسوان، جمعیت بیداری نسوان در ایران وجود داشته؛ و این‌ها چه نقشی داشتند که حساسیت نسبت به تغییر موقعیت زن را به درون جامعه ببرند ...»

ناصر مهاجر گفت که آگاهی تاریخی بالای این سند او و مهناز متین را حساس کرد که شناخت بیشتری از شخصیت سیامک زعیم پیدا کنند. وی به شدت ابراز تأسف کرد از این‌که در مورد سیامک زعیم که بی‌تردید از چهره‌های درخشان جنبش کمونیستی ایران بود، کم و ناقص یا شاید بتوان گفت اصلاً نوشته نشده است. بیشترین اطلاعات را در مورد وی برادرش کوروش زعیم، عضو جبهه ملی ایران، داده است. ناصر گفت سیامک در یکی از خانواده‌های سیاسی ایران بزرگ شد. «جدش یکی از سه بازرگان بزرگ ایران بود که در تجارت تنباکو بودند و در همبستگی با جنبش تحریم تنباکو این سه نفر در کاشان و تهران و اصفهان هم زمان انبار تنباکویشان را سوزاندند. عموی او «سید حسن زعیم» جزو نمایندگان مجلس 5 و 6 بود که لایحه استیضاح سردار سپه (رضا پهلوی) را نوشتند و به مجلس دادند. ... جزو معدود کسانی بود که با جریان رضاخان همراه نشد و هشدار دادند که به قدرت رسیدن رضاخان پایان مشروطیت خواهد بود ...»

پس از سخنان ناصر، مریم نیمه‌ی دیگر سخنانش را ارائه داد. که حاوی نقدی سخت، صمیمانه و راه‌گشا به سیر قهقرایی خط و عمل اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران در زمینه‌ی مبارزات زنان بود (دوره‌ی پس از استقرار جمهوری اسلامی).

پیش از رسیدن به فصل «قهقرا» مریم تصویری گویا و زنده از فعالیت‌های مهم و الهام‌بخش اتحادیه‌ی کمونیست‌ها برای سازمان دادن مبارزات زنان پس از استقرار جمهوری اسلامی داد؛ و مشخصاً به تشکیل «جمعیت زنان مبارز» و انتشار نشریه‌ی «زن مبارز» و نقش الهام بخش این تشکیلات در تقویت شورش 5 روزه‌ی زنان در اسفند 57 علیه فرمان حجاب اجباری خمینی اشاره کرد. تبدیل این «اوج» به «افت» بعدی است که ما را قانع می‌کند که واژه‌ی «قهقرا» را مریم به جا استفاده کرده است؛ و وقتی به سال 1360 می‌رسد و می‌گوید: «گسست اتحادیه‌ی کمونیست‌ها از خط راست به این کابوس پایان داد. گسستی که در قیام سربرداران فشرده شد»، اهمیت پر و بال گرفتن پرنده نوپرواز را - بازگشت اتحادیه به اصل خویش و عزم صعود به قله‌هایی نوین را با تمام وجود حس می‌کنی.

مریم گفت که اتحادیه پس از شکست قیام آمل ضربات سختی خورد به طوری که تقریباً نابود شد. اما انرژی آن قیام به شمار کم بازماندگان اتحادیه امکان داد که نه تنها تشکیلات اتحادیه را بلکه در سطحی کیفیتاً عالی تر خط کمونیستی انقلابی این سازمان را بازسازی کنند. کاری که فقط با سلاح نقد ممکن شد؛ و یکی از سلاح‌های نقد در زمینه‌ی خط و عمل اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در زمینه‌ی ستم جنسیتی و رابطه‌ی رهایی زن با رهایی اجتماعی بود. این کار در جزوه‌ای فشرده شد به نام «پرولتاریای آگاه و مسئله‌ی زن» (منتشره در سال 1366). اما پس از تشکیل حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) این کنکاش‌ها ادامه یافت؛ از جمله در زمینه‌ی ستم جنسیتی. و نه فقط در خط و عمل خود این جریان بلکه در کل جنبش کمونیستی بین‌المللی. این تلاش‌ها در افکار و آرای بازتاب یافت که به تره‌های پیشنهادی این حزب مشهور است.

پس از مریم، شهرزاد مجاب رشته سخن را به دست گرفت و تره‌های هفت‌گانه را تشریح کرد: 1- ستم جنسیتی معلول ستم طبقاتی نیست! 2- تولید فقط تولید وسایل معاش نیست! 3- طبقه‌ی کارگر مرد نیست! 4- سرمایه‌داری بدون استثمار زن قادر به تولید و بازتولید نیست! 5- مساله‌ی زن، یک مساله‌ی بورژوازی نیست! 6- مساله‌ی زنان یک مساله‌ی رفرمیستی نیست! 7- تنها راه رهایی زنان سوسیالیسم است، اما!

شهرزاد بیش از سه دهه در عرصه‌ی نظری و عملی جنبش زنان فعال بوده و به تاریخ جهانی مبارزه‌ی زنان

و جدال‌های نظری مربوط بدان، کاملاً آشناست. او تأکید زیادی بر اهمیت این جلسه و مباحثی از این دست داشت. شهرزاد در تشریح تزه‌های هفت‌گانه گفت که این تزه‌ها محصول کار جمعی بسیار دقیق و چند ساله‌ی حزب است. برای رسیدن به آن‌ها آثار مربوطه‌ی مارکس و انگلس و ... مطالعه شده، تجارب 160 ساله‌ی جنبش کمونیستی در این زمینه در حد امکان بررسی شده، آثار فمینیست‌ها و دانش تولید شده توسط آنان در زمینه‌ی مکانیسم‌های ستم جنسیتی، جایگاهش در سوخت و ساز نظام‌های طبقاتی به‌خصوص نظام سرمایه‌داری در حد امکان خوانده و بررسی شده است؛ و نقدهای‌شان به جنبش کمونیستی و تجارب کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم در حد امکان مورد توجه قرار گرفته است.

در انتهای تشریح تزه‌ها، شهرزاد رابطه‌ی میان این تزه‌ها و «چهار گسست» را که مارکس به‌عنوان شاخص نظام سوسیالیستی و پیشروی به سوی جامعه‌ی کمونیستی تعیین کرده است، نشان داد؛ و بر گفته‌های مارکس و انگلس تأکید کرد که انقلاب کمونیستی فرآیندِ رادیکال‌ترین گسست از مناسبات سنتی مالکیت و رادیکال‌ترین گسست از ایده‌های سنتی است.

شهرزاد شنوندگان را دعوت کرد که این تزه‌ها و اسنادِ پشتوانه‌ی آن‌ها را مطالعه کنند. به‌طور مشخص، دو مجموعه‌ی انتشار یافته از سوی حزب کمونیست ایران (م.ل.م) با عناوین: «**کمونیسم و مساله‌ی زنان، جهت‌گیری‌های نوین**» و «**جنبش کمونیستی و مساله‌ی زن، تجربه‌ها و نقدها**» (از امید به‌رنگ).

در جواب به سؤال یکی از حضار که پرسید: «شما با این تزه‌ها چه می‌خواهید بکنید؟» شهرزاد جواب داد که این‌ها تزه‌های پیشنهادی است، برای راه افتادن بحث و جوشش فکری به حول این مسئله با هدف سنتز یک درک پیشرفته و راه‌گشا برای کل جنبش کمونیستی ایران، جهان و جنبش‌های بخش زنان. برای راه‌گشایی عملی، افکارمان باید روشن باشد و... در بخش بعدی، سؤالات، انتقادات و نظرات مهمی از سوی حاضرین طرح شد که حول آن‌ها بحث درگرفت و بر غناک جلسه افزود که امکان درج تمام آن‌ها در این گزارش مختصر وجود ندارد. شما می‌توانید فایل صوتی سخنرانی‌های این جلسه را از وبلاگ «پرنده‌ی نو پرواز» دریافت کنید. ۱

در این جلسه هم‌چنین از طرف برگزارکنندگان انتشار دو کتاب بسیار مهم در سال گذشته در حیطه‌ی مبارزات زنان تریک گفته شد... کتاب **سال صفر** نوشته‌ی آذر درخشان که از طریق تماس با سازمان زنان ۸ مارس (ایران- افغانستان) قابل تهیه است ۲ و کتاب **یک سعادت نسوان** که به کوشش ناصر مهاجر و بنفشه مسعودی منتشر شده است و در کشورهای آلمان و کانادا امکان خریداری آن از طریق کتاب‌فروشی‌ها می‌باشد، علاقمندان هم‌چنین از طریق تماس با ایمیل **نشر نقطه** می‌توانند در این مورد راهنمایی دریافت کنند. ۳

پیش از برگزاری این جلسه نماهنگی از طرف یکی از رفقای جوان در جهت معرفی این برنامه‌ی پالتاکی تهیه و منتشر شده بود ۴ که انتقادات و نظرات زیادی را برانگیخت... با تشکر ویژه از رفقای سخنران که دعوت ما را برای برگزاری این مبحث چالش برانگیز پذیرفتند و سپاس از همه‌ی عزیزانی که با حضورشان، یا اطلاع‌رسانی و یا کمک‌های فنی و ... امکان برگزاری هرچه بهتر این جلسه را فراهم آوردند.

### کمیته‌ی بزرگ‌داشت سی امین سال‌گرد قیام آمل

1. [http://parandenoparvaz.blogspot.com/2012/03/blog-post\\_15.html](http://parandenoparvaz.blogspot.com/2012/03/blog-post_15.html)
- [http://www.4shared.com/mp3/kIdtBkBu/01\\_-\\_5bahman-11mars2012-enghel.html](http://www.4shared.com/mp3/kIdtBkBu/01_-_5bahman-11mars2012-enghel.html)
- [http://www.4shared.com/mp3/xL-MegGo/02\\_-\\_5bahman-11mars2012-enghel.html](http://www.4shared.com/mp3/xL-MegGo/02_-_5bahman-11mars2012-enghel.html)
- [http://www.4shared.com/mp3/ZUqdIphM/03\\_-\\_5bahman-11mars2012-enghel.html](http://www.4shared.com/mp3/ZUqdIphM/03_-_5bahman-11mars2012-enghel.html)
- [http://www.4shared.com/mp3/Vn0Vsvcc/04\\_-\\_5bahman-11mars2012-enghel.html](http://www.4shared.com/mp3/Vn0Vsvcc/04_-_5bahman-11mars2012-enghel.html)
2. [http://www.8mars.com/zan\\_dem\\_iran@yahoo.ca](http://www.8mars.com/zan_dem_iran@yahoo.ca)
3. [Nashrenoghteh@yahoo.com](mailto:Nashrenoghteh@yahoo.com)
4. <http://www.youtube.com/watch?v=8iezLlxNfk4>



## بررسی سیر تحول خط مشی اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران در مورد جنبش زنان

متن زیر نسخه‌ی کامل‌تر و ویرایش شده‌ی سخنرانی مریم جزایری در اتاق پالتاکی سی‌امین سالگرد سربداران - 11 مارس 2012 است. گزارش این جلسه را در همین شماره حقیقت بخوانید.

بحث امشب بررسی سیر تحولات فکری و پراتیک اتحادیه کمونیست‌های ایران از آغاز (از زمان سازمان انقلابیون کمونیست/م.ل.) تا به امروز (حزب کمونیست ایران/م.ل.م.) در مورد ستم جنسیتی است.

بحث من دو بخش است. در بخش اول به نظرات و پراتیک سازمان اتحادیه کمونیست‌ها در خارج از کشور نگاهی می‌کنم.

اتحادیه کمونیست‌ها در آن زمان خط پیشروئی در مورد مسئله زنان داشت به این معنی که مبارزه‌ی طبقاتی را جدا از مبارزه علیه ستم بر زن نمی‌دید. اتحادیه این خط را در سیاست‌های خود نشان می‌داد و آن را زندگی می‌کرد. سازمان انقلابیون کمونیست (م.ل.) که در سال 1976 در اتحاد با گروه «پویا» اتحادیه کمونیست‌های ایران را تشکیل داد، زنان برجسته‌ای داشت که نه فقط در سازماندهی بلکه در نظریه‌پردازی دست کمی از مردان نداشتند. در «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در آمریکا» و بعدها «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی برای احیاء سازمان واحد دانشجویی» (به اختصار «کنفدراسیون احیاء») هزاران زن و مرد جوان با این افکار تعلیم یافتند. سیاست این بود که در هر جا که یک زن و مرد است باید روی زنان و تبدیل آنان به کادرهای جنبش دانشجویی و جنبش کمونیستی و انقلابی تمرکز کرد. با تعمیم نقش سنتی زن به درون جنبش دانشجویی مانند وظایف آشپزی و تایپ مقابله می‌شد. با تقسیم کارهای ستم‌گرانه میان زن و شوهرهای سازمان که مثلاً زن نان آور خانه بشود و شوهر فعال سیاسی تمام وقت و زنان تحت تاثیر شوهران‌شان و در دنباله‌روی از آنان مواضع سیاسی بگیرند مقابله می‌شد. زنان به موضع‌گیری آگاهانه و مستقلانه تشویق می‌شدند و به طور کلی با خانه دار شدن زنان مخالفت می‌شد. در جنبش دانشجویی در مورد تاریخ مبارزات زنان ایران و روز جهانی زن صحبت می‌شد و کنفرانس داده می‌شد. از طریق پوستره‌های تبلیغاتی، سرود و نمایشنامه نقش رهائی‌بخش زنان به هنر کشیده می‌شد. در مورد تشکیل خانواده، سیاست "هر چه دیرتر بهتر" تبلیغ می‌شد. در سمینارها و کنفرانس‌ها نظریه دادن و نظریه پردازی توسط زنان مهم بود و البته این‌ها با مبارزه علیه مردان و خود-کم بینی زنان همراه بود.

این خط پیشرو تحت تاثیر شرایط آن زمان جهان بود. مشخصاً جنبش 1968 و انقلاب فرهنگی در چین سوسیالیستی که تمام جنبش‌های دهه 1960 را عمیقاً تحت تاثیر قرار داد. سازمان انقلابیون کمونیست/م.ل. توسط چند جوان تازه کمونیست شده در آمریکا و مشخصاً در منطقه‌ی خلیج کالیفرنیا پایه گذاری شد یعنی جایی که پایه‌های اولیه‌ی جنبش دانشجویی رادیکال، جنبش انقلابی سیاهان، جنبش فمینیستی و هم‌جنس‌گرایان آمریکا و بالاخره کمونیست‌های انقلابی آمریکا نیز در آنجا شکل گرفت. اما مهم‌ترین عامل جهانی که بر افکار این افراد و سمت‌گیری‌شان در جنبش کمونیستی تاثیر فوق العاده داشت انقلاب فرهنگی چین سوسیالیستی بود.

در جریان انقلاب فرهنگی چین خط بورژوا دموکراتیک در مورد رهائی زنان به نقد کشیده شد. حتی فیلم‌هایی که در چند سال اول انقلاب چین ساخته شده بودند و در آن زنان به ارتش سرخ می‌پیوستند دچار تغییر رادیکال شدند. زن قهرمان داستان در نسخه‌ی جدید در نتیجه‌ی جان باختن نامزد یا شوهرش که در ارتش سرخ می‌جنگید به انقلاب نمی‌پیوندد بلکه به دلیل ستم‌هایی که از طرف فئودال، قبیله و خانواده به او می‌شود به انقلاب می‌پیوندد.

انقلاب فرهنگی، انقلاب در انقلابی بود که ده سال طول کشید. در جریان آن میان دو خط راست و چپ درون حزب کمونیست چین بر سر این که "سوسیالیسم چیست و چگونه آن را بنا کنند" مبارزه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک سختی درگیر بود. مائو و مائوئیست‌ها از آن بیم داشتند که مانند شوروی در چین هم سرمایه داری احیا شود. در جامعه‌ی سوسیالیستی به دلیل آن‌که سوسیالیسم هنوز ماترک جامعه‌ی

طبقاتی قبلی را با خود حمل می‌کند بورژوازی نوینی مرتبا سربلند می‌کرد و در حزب کمونیست نیز نمایندگان و سخن‌گویان خود را باز می‌یافت. مائو و مائوئیست‌ها یقین داشتند که اگر با اینان مقابله نشود آنان از قدرت حزب و دولت استفاده کرده و جامعه را به عقب برده و سرمایه‌داری را احیاء خواهند کرد و همان خواهد شد که در شوروی شده بود. بورژوازی نوین در واقع توسط خط راست در درون حزب کمونیست نمایندگی می‌شد. نگرش این خط به چالش‌های جامعه‌ی سوسیالیستی و راه‌کارهایش در پاسخ به این چالش‌ها، آن را به خطی راست بدل می‌کرد. انقلاب فرهنگی در اساس انقلابی برای تسویه‌ی حساب با درک‌های راست، بورژوا دموکراتیک و ساده‌نگرانه از سوسیالیسم بود تا با تغییر فکر و روشن‌تر شدن افق‌ها یافتن راه حل‌های صحیح برای چالش‌های جامعه‌ی سوسیالیستی و گذار آن به کمونیسم جهانی امکان پذیر شود.

مسئله‌ی جایگاه زن در جامعه یکی از عرصه‌هایی بود که در آن، بورژوازی نوین با استفاده از بقایای روابط ستم‌گراهی سعی می‌کرد نظم کهن و سرمایه‌داری را احیا کند. گرایش راست معتقد بود در جامعه‌ی سوسیالیستی مردان و زنان به برابری کامل دست یافته‌اند و این تمایز حل شده است. مبارزه‌ی دو خط راست و چپ در این زمینه در اواسط دهه‌ی 1970 حاد شد به طوری که مقاله‌ای در هشت مارس 1973 در نشریات چین منتشر شد و هشدار داد که استقرار سوسیالیسم به معنای محو ستم بر زن نیست و برای دست یافتن به آن هنوز راه درازی باید پیمود و زنان باید علیه آن شورش کنند. کاری که نیازمند احیای جنبش زنان و سازمان‌های آن بود. در مطبوعات چین، از این نوع هشدارها بسیار زیاد دیده می‌شد مثلاً هشدار در مورد جان سختی تفکر کنفوسیوسی در میان مردم که زن را تابع مرد می‌داند. در آن دوره به طور علنی از عقب‌ماندگی‌های روابط اجتماعی در چین صحبت می‌شد و از بیان حقایق شرمسار نبودند.

در واقع انقلاب فرهنگی جنبشی ده‌ساله بود برای افشای جوانب تاریک حزب کمونیست و مقابله با خطر احیای سرمایه‌داری در سوسیالیسم، تقدس زدائی از حزب، دولت سوسیالیستی و انقلابیون با تاکید بر این که آنان نیز فرسوده شده و تن به وضع موجود می‌دهند و نیازمند گسست‌های مجدد و تازه کردن خود هستند. چاره‌ی کار به طور کلی، تقویت آگاهی، ارتقاء سطح تئوری‌ها و شورش‌گری بود و در مورد زنان به طور خاص، تاکید بر نقد افکار کهن به خصوص فلسفه‌ی تبعیت زن از مرد و نقش خود زنان در این رهائی بود که شورش علیه **مردان** حزب بخشی گریزناپذیر از آن بود. این جنبه مانند دیگر جوانب تازه و بالنده‌ی سوسیالیسم در چین، بر روی افراد **اتحادیه** تاثیر گذاشت (**رجوع شود به تجربه‌ی سوسیالیسم بالنده در چین در کتاب نیمه‌ی از آسمان**) و راه را بر اصول و سیاست‌های پیشرو در زمینه‌ی زنان، در درون **اتحادیه** و در جنبش دانشجویی، که بخش مهمی از آن در خارج از کشور تحت رهبری **اتحادیه** بود، باز کرد. زنان **اتحادیه**، نقش مهمی در شورش علیه عقب‌ماندگی‌های نظری و عملی داشتند. در واقع سنت خوب مقابله‌ی زنان علیه عقب‌ماندگی نظری و عملی در زمینه‌ی زنان، بخشی از هویت این جریان شد. شعار انقلاب فرهنگی چین این بود که «شورش حق است» و طبعاً چنین فضائی را تقویت می‌کرد.

## بخش دوم

پس از استقرار جمهوری اسلامی خط پیشروی **اتحادیه** کماکان قدرت خود را حفظ کرده بود و راهنمای عمل **اتحادیه** در هشت مارس 1357 بود. به ابتکار اتحادیه، **جمعیت زنان مبارز** تشکیل شد که همراه با زنان مترقی و انقلابی، یکی از مهم‌ترین هشت مارس‌های تاریخ ایران را برگزار کرد. به خصوص آن‌که این روز مصادف شده بود با شورش زنان علیه فرمان حجاب اجباری توسط خمینی. شورش‌ی که 5 روز دوام آورد. نشریه‌ی **زن مبارز** در همان روز با سرمقاله‌ی «جسورانه علیه حکومت تازه، منتشر شد. در کنار زنان، مردان **اتحادیه** کمونیست‌ها کسانی مانند **قاسم صراف زاده**، **فریبرز لسانی** و **فرید سریع القلم** بر سر چار راه‌ها فریاد می‌زدند «**زن مبارز**» و نشریه‌ی **جمعیت زنان مبارز** را می‌فروختند. **جمعیت زنان مبارز** در کمک به تداوم شورش 5 روزه نقش فعالی بازی کرد. یک تور سخنرانی در سراسر کشور (شمال، جنوب و کردستان) برای سخنگوی **جمعیت زنان مبارز** ترتیب داده شد. عنوان سخنرانی این بود: «**بدون آزادی زن، جامعه آزاد نیست، پیش به سوی تشکیل سازمان سراسری زنان**». تشکیل «**سازمان سراسری زنان**» مهم‌ترین برنامه‌ی **جمعیت زنان مبارز** بود. نشریه‌ی **زن مبارز** در تهران نوشته، صفحه‌بندی و چاپ می‌شد و در شهرهای مختلف مانند اهواز، آبادان، مسجد سلیمان، گچساران، تبریز، آمل و مغان و غیره پخش می‌شد. جلسات، با استقبال پرشور زنان و مردان در خوزستان و کردستان مواجه شد و شور و شوق زاید الوصفی در زنان که رها شده و به عرصه‌ی سیاست پا گذاشته بودند ایجاد کرد.

فعالیت‌های جمعیت زنان مبارز از همان ابتدا با حملات حزب‌الله مواجه شد. اما معضل فقط این نبود. از سوی چپ هم فشار وارد می‌آمد. حتا سخنانی پوچ و حقیرانه برای بی ارزش کردن زنان آگاه و جنبش زنانی که تحت هدایت اینان بود زده می شد مثلا این که زنان اتحادیه شلوار جین می‌پوشند، سیگار آتش میزنند و با مردان خنده و شوخی می‌کنند و بالاخره نتیجه گرفته می‌شد که: این نشانه‌ی آن است که این جریان (یعنی اتحادیه) کارگری نیست!

کم کم خط و عمل اتحادیه در زمینه‌ی زنان نیز دچار دست انداز جدی شد و سیر قهقرائی طی کرد. البته عامل عمده تنها نفوذ و تمایلات "کارگرگرائی" عقب مانده در چپ نبود. باید این عقب‌گرد را بر بستر شرایط پیچیده‌ی داخلی و جهانی بررسی کرد. که البته در اینجا فرصت این بررسی نیست. به جای این کار می‌خواهم روی مختصات این عقب‌گرد و خط عقب مانده در زمینه‌ی زنان تمرکز کنم.

با وجود آن که اتحادیه کمونیست‌ها، نقش پیشروئی در شورش 5 روزه‌ی زنان بازی کرد اما مانند جنبش چپ در آن زمان، اهمیت تاریخی رخداد 5 روزه را نفهمید و از آن نتیجه‌گیری‌های فکری و عملی درخور نکرد. شورش 5 روزه‌ی زنان، اولین چالش انقلابی- اجتماعی در برابر رژیم دینی تازه استقرار یافته بود. با قضاوتی روشن و تکان دهنده در مورد این فاجعه: **ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!**

تاریخ، درستی این قضاوت را ثابت کرد. هیچ جنبش خودجوش دیگری، از جنبش کارگری تا خیزش‌های ملی و دهقانی در سراسر ایران، هیچ یک، چنین حکم همگانی را صادر نکردند. زنان شورشی فقط برای خودشان حرف نمی‌زدند. جهان‌شمولی فرمان حجاب اجباری را تیزهوشانه درک کرده و با قدرت فریاد زدند. در واقع آغاز انقلاب از آن زمان بود. قبل از آن یک حرکت آشفته‌ی ضد سلطنتی بود. با این حرکت، زنان ناقوس انقلاب اجتماعی را نواختند.

آیا این رخداد، جنبش کمونیستی ما را به خود آورد؟ خیر! بهتر است بگوئیم بیشتر به هراس انداخت یا در بهترین حالت در قبال آن گیج و آشفته بود چراکه یک قشر اجتماعی دیگر جز کارگران صنعتی، ناقوس انقلاب اجتماعی را به صدا درآورده بودند و این رخداد با الگوی نظری آنان هم خوانی نداشت. در نتیجه جنبش کمونیستی ترجیح داد آن را نشنود. هنوز هم خیلی از مردان جنبش چپ و هم‌فکران زن‌شان از این روایت آزرده می‌شوند. اما این روایت واقعیت دارد.

از همان ابتدا دو الگوی تئوریک نادرست یا ناقص، به هم گره خورد و خط مشی جنبش چپ را در زمینه‌ی زنان شکل داد: یکم، اعتقاد به این‌که مسئله‌ی رهائی زنان یک مسئله‌ی دموکراتیک است و نه یکی از قوای محرکه‌ی انقلاب کمونیستی. دوم، مترادف دیدن جنبش کارگری و جنبش کمونیستی.

جنبش کمونیستی در حمایت از این شورش و ممانعت از سرکوب آن نقش فعالی بر عهده نگرفت در حالی که جوهر این شورش بسیار انقلابی‌تر از اعتصابات و جنبش‌های شورائی کارخانجات بود زیرا مستقیما قدرت سیاسی را به چالش کشیده بود و صاحبان تازه‌ی قدرت داشتند از این طریق حکومت خود را تحکیم می‌کردند.

گرایش غالب در چپ، دنباله روی از گرایشات فکری و اجتماعی غالب در میان کارگران بود به صرف این که آنان کارگرند. همین دنباله روی یا اکونومیسم و به قول لنین "به دنبال قفای تودها راه رفتن به جای پیشاهنگ آنان بودن" به طرز اسفباری عقب ماندگی چپ را در زمینه‌ی زنان تقویت کرد.

سال 1357 بعد از سرنگونی رژیم شاه، افراد اتحادیه مانند افراد سازمان‌های چپ دیگر به طور گسترده به کارخانه‌ها رفتند. اینان در میان کارگران، نه در مورد مسئله‌ی زن و نه در مورد دین و حکومت دینی به بحث و آگاه‌گری نمی‌پرداختند. دنباله روی از مردم به آهنگ روز در میان تمام چپ از جمله اتحادیه تبدیل شده بود. این خطِ دنباله‌روانه در واقع تفکر پراگماتیستی بود به این معنی که اگر چیزی قابل استفاده و مفید باشد باید درست باشد. برای پراگماتیست‌ها اصلا مهم نیست که آدم‌ها با چه روحیه و افقی در مبارزه‌ی شرکت می‌کنند. در حالی که جمع شدن کارگران به حول افق و برنامه‌ی سیاسی انقلابی، موضوع کار جنبش کمونیستی در میان کارگران است.

تحمیل حجاب و اخلاق اسلامی از طرف جمهوری اسلامی از همان ابتدا نشانه‌ی آن بود که رژیم هار

خواهد بود و حمله به توده‌ها را شروع خواهد کرد. افکار و حرف‌هایی از این قبیل که «توده‌ها حجاب دارند پس حجاب مسئله‌ی زحمت‌کشان نیست» یا این که «ما هم برای از دست ندادن پیوندمان با توده‌های زحمت‌کش باید مثل آن‌ها بشویم» در چپ و در سازمان ما زیاد بود و نشانه‌ی آن بود که اصلاً این واقعیت درک نشده بود که این رژیم برای استقرار و تحکیم خود بر عقب افتاده‌ترین گرایش‌ها میان توده‌های مردم تکیه کرده و آن را تقویت می‌کرد و می‌کند و قانون حجاب اجباری اعلان جنگ نه تنها به کمونیست‌ها و آزادی‌خواهان بلکه به کل مردم است. با این قانون و راه انداختن کارزارهای اخلاق دینی و ضدیت با آزادی و برابری زنان، خمینی پایه‌ی اجتماعی‌اش را تعلیم داده و قوام می‌بخشید. در واقع با قانون حجاب اجباری به پایه‌ی اجتماعی‌اش اعلام می‌کرد که «زمان حمله و تعرض سر می‌رسد». کمونیست‌ها می‌بایست این مسئله را افشا می‌کردند و پایه‌ی اجتماعی خود را آماده می‌کردند که ما هم حمله خواهیم کرد، این رژیم در بحران است، کودتا خواهد کرد و باید آماده جنگ با آن شویم. ما نیز می‌بایست در موضع حمله قرار می‌گرفتیم و موقعیت را از دست نمی‌دادیم. ساختن قطب کمونیستی و آزادی خواهی در جامعه از همان ابتدا به مسئله زنان و مسئله‌ی دین گره خورد و هر دوی این‌ها باید تبدیل به موضوع فکری و تبلیغ و ترویج در میان کارگران و بقیه‌ی اقشار مردم می‌شد. اما چنین نشد.

در کمیته‌های کارگری اتحادیه در تهران، حتی کمیته‌های کارگری متشکل از زنان در کارخانه‌هایی که کارگران عمدتاً زن بودند، صحبت از حمله‌ی رژیم به حقوق زنان و حتی معرفی جمعیت زنان مبارز و نشریه‌ی زن مبارز مطرح نبود. در شهرستان‌ها و در خوزستان ماجرا کمی متفاوت‌تر بود.

درکی که از «پیوند با کارگران» موجود بود منجر شد به چادری شدن زنان چپی که به کارخانه‌ها می‌رفتند. آن هم در شرایطی که کارگران زن در کارخانه‌های اطراف تهران اکثراً چادری نبودند. همین درک منجر به ازدواج اجباری دختران چپ شد. می‌گویم اجباری به دلیل این که سازمان‌های شان رهنمود داده بودند که برای زندگی یا رفت و آمد در محلات کارگری، خانواده تشکیل دهند. بعد از ازدواج پروژۀ ی بچه داری و خانه داری پیش آمد تا فعالین کارگری بیشتر شبیه کارگران بشوند و این گونه بتوانند با کارگران کار سیاسی کنند. پیوند با کارگران در واقع پیوند با عقب افتادگی‌های اجتماعی و فکری جامعه بود که در میان کارگران نفوذ زیادی داشت. سکوت در مقابل موعظه‌های دینی و آئین‌های دینی در کارخانه‌ها و سکوت در مقابل برده کردن زنان، تبدیل به رفتار غالب در میان فعالین چپ در کارخانه‌ها شد.

جمعیت زنان مبارز هم برای «کارگری» کردن خود، بسیاری از فعالین جمعیت را به کارخانه‌ها و بسیاری دیگر را برای کار به محلات کارگرنشین، گودها و حاشیه‌ها فرستاد. نشریه‌ی زن مبارز به جای پی گرفتن شعار «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم» بر تعداد کلماتی مانند کارگر و زحمت کش اضافه می‌کرد. سازمان‌های چپ هر آنجا که می‌خواستند از مسئله‌ی زنان حرفی بزنند از دست‌مزد کمتری که زنان کارگر نسبت به مردان کارگر می‌گرفتند و جان فشانی‌های زنان در راه مبارزات کارگری حرف می‌زدند و کاری به ستم ویژه‌ای که به زنان می‌شود، موضع‌گیری علیه آن، تبدیل این معضل اجتماعی به برنامه‌ی مبارزاتی علیه رژیم و غیره نداشتند.

جمعیت زنان مبارز در هشت مارس سال 58 نیز برنامه داشت. برنامه‌ای چند روزه در نقاط مختلف تهران و ایران. یکی از این برنامه‌ها اختصاص داشت به نمایش فیلم هنگ سرخ زنان که در دوره‌ی «انقلاب فرهنگی» در چین سوسیالیستی ساخته شده بود و دیگری فیلم نمک زمین. فیلم هنگ سرخ زنان از طرف گمرگ جمهوری اسلامی توقیف شد. اما این دو فیلم در زمینه‌ی زنان کاملاً با هم تفاوت داشتند. در نمک زمین همسران کارگران معدن در حمایت از شوهران خود به مبارزه می‌پیوندند و در هنگ سرخ قهرمان داستان به خاطر شورش علیه ستمی که به خود زن می‌شود به ارتش سرخ می‌پیوندد.

عقب گرد خط اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در زمینه‌ی زنان به معنای سازش با نظم موجود، به خصوص با افکار مسلط در جامعه بود. به چالش نکشیدن نظم موجود با خود، کورچشمی در دیدن پیشروترین قشر اجتماعی را به وجود آورد.

اجازه بدهید در این جا قسمتی از خاطرات آذر درخشان را که اخیراً برایم تعریف کرده است، نقل کنم: «بهار 58 خط غالب در اتحادیه، پیوند با طبقه‌ی کارگر و پرولتریزه کردن اعضا و طبق «چه باید کرد؟» لنین بردن آگاهی به درون طبقه‌ی کارگر بود. در نتیجه در تهران، اکثراً به کارخانه‌ها رفتیم و کارگر شدیم، کارخانه‌های جاده‌ی کرج، جاده ساوه، آرامگاه استارلایت و دارو پخش و داروسازی‌هایی مانند میس این، فایزر، اسکوئیر و تولیدارو و کارخانه‌های دیگر مانند قرقره‌ی زیبا، کفش ملی، کاترپیلار، دوپال، پارس متال

و غیره. زنان بیشتر سازمان‌های چپ دیگر هم بودند مثل پیکار، رزمندگان، فدائیان اقلیت و اکثریت، رنجبران. توده‌ای‌ها هم بودند و حواس‌شان بود که تولید نخواهد.

«سیاست کلی اعلام شده‌ی اتحادیه این بود که وظیفه، بردن آگاهی سوسیالیستی به میان کارگران است. کتابی هم که مرتب در حوزه‌های کارگری خوانده می‌شد «چه باید کرد؟» بود. اما این آگاهی سوسیالیستی خلاصه شده بود به حرف زدن در مورد **ارزش اضافه** و بسیج برای اعتصاب با هدف بالا بردن حقوق و درست کردن شوراها کارگری! و البته رقابت در میان جریان‌های چپ برای عضوگیری از میان کارگران هم وجود داشت. طنز این بود که چپ به اصطلاح کارگری ما، از جمله بخش کارگری اتحادیه کمونیست‌ها آن زمان می‌خواست با احترام به ارزش‌های ضد زن به کارگران آگاهی سوسیالیستی بدهد. زنان و مردان چپ اول باید شبیه کارگران می‌شدند و این شبیه شدن بیش از همه در تن دادن به افکار کهن در مورد زنان و پوشش زنان و روابط خانوادگی ترجمه می‌شد یعنی درست جایی که جمهوری اسلامی شالوده‌ی خود را بنا می‌کرد. در محلات کارگری هم، خانواده‌ی کارگری تشکیل دادند و مثل توده‌ها شدند. در اتاق‌ها مردان می‌خوردند و بحث می‌کردند و کنار فشاری آب، زنان چپ ظرف و لباس می‌شستند چراکه می‌خواستند جلب توجه نکنند و مثل توده‌ها بشوند تا توده‌ها حرف‌شان را بشنوند. زنان خانه‌دار و چادری شدند و مردان سیل تاب می‌دادند و تسبیح می‌چرخاندند. مردان چپ راضی بودند از این که زنان کم کم بی سواد و عقب مانده می‌شدند و چالش نمی‌کردند و زنان راضی بودند که به خاطر طبقه‌ی کارگر نقش زن فرمانبر دانا را بازی می‌کنند. هیچ درکی از این مسئله نبود که آگاهی سوسیالیستی دادن در عمل یعنی چیز متفاوتی بودن، عمل کردن به روابط نوین اجتماعی یعنی چیزی که توده‌ها با آن برخورد نداشتند. زنان چپ در ابتدا با روسری و کم کم با حجاب به کارخانه می‌رفتند در حالی که زنان کارگر، چادری نبودند. آنها رخت کن داشتند و بعد از کار شیک و تمیز و مرتب از کارخانه بیرون می‌آمدند. زمان زیادی گذشت تا مقامات کارخانه‌ها توانستند روسری و چادر و جوراب کلفت را به کارگران زن تحمیل کنند آن هم نه به سادگی! مرتب میان آنان و زنان کارگر مشاجره بود. تا این که برای کنترل پوشش کارگران زن، حراست گذاشتند. در واقع آنقدر که زنان اقشار دیگر علیه حجاب و فشارهای اجتماعی اعتراض کردند، زنان چپ نکردند. فکر می‌کنید این بحث که "مگر چه یک تیکه پارچه است دیگه" یا این که "این مسئله‌ی زنان خرده بورژوا است" از کجا آمد؟ چپی‌ها به آن دامن زدند. اکثر کمیته‌های کارگری اتحادیه نه تنها زنان کارگر را به مراسم هشت مارس 58 نیاوردند بلکه خودشان هم نیامدند. چون در فعالیت‌های سیاسی انقلابی جمعیت زنان ارزش کمی داشت. به همین دلیل اکثر رفقای زن گرایش داشتند که از آن سازمان بیرون بیایند و وارد بخش کارگری شوند. فقط مسئله زنان نبود که تبدیل به مشغله‌ی کارگران نمی‌شد. هیچ یک از مسائل مهم دیگر مانند حمله به کردستان و ترکمن صحرا و بستن دانشگاه‌ها را تبدیل به مشغله‌ی کارگران نمی‌کردیم. کارگر را در مدار روابط درون کارخانه نگاه می‌داشتیم و این را سوسیالیسم معنی می‌کردیم. درک این بود که کارگر ذاتا سوسیالیست است و نیازی ندارد که آگاهانه خلاف جریان روابط ارتجاعی و افکار ارتجاعی حاکم حرکت کند، فقط باید به این ذات آگاه شود. در حالی که کار سوسیالیستی این است که کارگر را برای منافع عمومی بسیج کنی. جایگاه خودش را در آن توضیح دهی و بر این مینا نشان دهی که رسالت تاریخی و اجتماعی‌اش به عنوان طبقه‌ی کارگر چیست. این خط کارگریستی هنوز بر چپ ایران غالب است. کارگر را به خودی خود سمبل انقلاب و سوسیالیسم می‌داند. کارگر نیازی به عوض شدن ندارد چون ذاتا سوسیالیست است، فقط باید به این ذات پی ببرد. این چپ شدیداً گرایش به پنهان کردن تمام عقب ماندگی‌های اجتماعی کارگران به خصوص در زمینه‌ی زنان دارد. چقدر رایج است این حرف و فکر که: "عیب ندارد! کارگر است خسته است! زیر فشار است! و غیره و در فردای سوسیالیسم دیگر نه زنش را می‌زند و نه به زنان ستم می‌کند." (پایان خاطرات آذر)

این عقب‌گرد در خط و عمل اتحادیه در زمینه‌ی ستم جنسیتی همراه شد با غلبه‌ی خط راست در اتحادیه در مورد حاکمیت و دادن لقب ضد امپریالیست به آن و ضرورت احترام گذاشتن به این جنبه‌ی به اصطلاح ضد امپریالیستی حکومت. این دو (یکی درک اکونومیستی از پیوند با طبقه‌ی کارگر و دیگری ضد امپریالیستی دیدن خصلت جمهوری اسلامی) **یکدیگر** را تقویت می‌کردند.

گسست اتحادیه از خط راست، این کابوس ترسناک را پایان بخشید و هوای تازه‌ای به حیات سازمان داد. این گسست خطی بسیار مهم بود و اتحادیه را از رهبری تا پایه‌ها به دو بخش تقسیم کرد. اکثریت سازمان با خط چپ سمت‌گیری کردند با این همه اقلیت سازمان نیز، اقلیت قابل توجهی بود. این گسست خطی قبل از هر چیز در زمینه‌ی ارزیابی از ماهیت حاکمیت و لزوم سرنگونی آن بود. بیان عملی

این خط طرح قیام سیریداران شد که از سوی رهبری پیش گذاشته شد. در این شکاف و مبارزه ی خطی، زنان اتحادیه در هر دو طرف نقش فعالی داشتند. زنانی که در زندگی شخصی و فعالیت سیاسی تن به روابط مردسالارانه نداده بودند حتی در مواردی که خط سیریداران را قبول نداشتند با خط راست و جناح راست مرزبندی کردند و برای موفقیت طرح سیریداران از هیچ چیز فروگذاری نکردند. تدارک قیام بدون نیروی زنان در تشکیلات سراسری اتحادیه تقریباً ناممکن بود. در درون سیریداران نیز زنانی چون فرح خرم نژاد و سیوسن امیری با به پشت جبهه راندن زنان مقابله می‌کردند. در شورای سوم اتحادیه در سال 59 زنی حضور نداشت ولی در شورای چهارم که در تابستان سال 62 پس از شکست قیام آمل و ترمیم اولیه ی ضربات امنیتی سال 61 تشکیل شد تعداد زیادی از رفقای زن شرکت داشتند. رفقای زن سازمان که استوار برجای مانده بودند نقش مهمی در بازسازی سیاسی و تشکیلاتی اتحادیه پس از ضربات ایفا کردند.

شکست قیام و ضربات امنیتی، اتحادیه را تا آستانه ی نابودی برد اما بازسازی آن واقعه ی مهمی در تاریخ جنبش کمونیستی ایران است زیرا همراه بود با بازبینی بسیاری از جوانب تئوریک و عملی جنبش کمونیستی ایران و جهان. از جمله بازبینی در زمینه ی نگرش به ستم جنسیتی و جایگاه آن در تولید و بازتولید نظام طبقاتی و مشخصاً در کارکرد نظام سرمایه داری و جایگاه تعیین کننده ی آن در انقلاب اجتماعی. در میانه ی دهه ی 1360 به موازات بازبینی خط کلی، اتحادیه ی کمونیست‌های ایران (سیریداران) به بازبینی سیر قهررائی خط اتحادیه در زمینه ی زنان پرداخت. جزوه ی پرولتاریای آگاه و مسئله ی زن که در سال 1366 منتشر شد فشرده ی این بازبینی در زمینه ی زنان بود و پیشروترین نظریه را در جنبش کمونیستی ایران نمایندگی می‌کرد. در حیطه ی عمل، بازتاب آن کمک به تشکیل سازمان زنان هشت مارس (ایران و افغانستان) به عنوان سازمانی فراجزبی با وظیفه ی سازمان دادن جنبش رادیکال زنان در ایران بود. این پراتیک به عمیق‌تر شدن خط حزب ما کمک کرد و نیروی زنان را در حزب موثرتر کرد.

حزب ما از بازبینی سیر قهررائی تئوری و پراتیک گذشته فراتر رفت و به جمع بندی از دستاوردها و نقصان‌های تئوریک و پراتیک جنبش کمونیستی بین المللی از زمان مارکس تا مائو و تا به امروز پرداخت. حاصل آن سنتز نگرشی کیفیتاً نوین در این زمینه است. (رجوع کنید به کتاب کمونیسم و مسأله زنان- جهت‌گیری‌های نوین و همچنین جنبش کمونیستی و مسأله زن- تجربه‌ها و نقدها از امید بهرنگ).

## نتیجه گیری

آن چه شکل ستم بر زن را گرفته در واقع زنجیری است به پای بشریت. تا زمانی که جامعه ی انسانی بر پایه ی تولید و مبادله ی کالائی می‌چرخد تمایز و سلسله مراتب وجود خواهد داشت که یکی از آنها، تمایز و سلسله مراتب میان زن و مرد است. برای حفظ این تمایز و سلسله مراتب است که زن در زبان، فرهنگ، ادبیات و مذهب تحقیر می‌شود و میان مردان خرید و فروش می‌شود. بیشترین ترانه‌ها در وصف عشق میان زن و مرد است اما رابطه ی میان زن و مرد در میان همه ی لایه‌ها و طبقات جامعه عموماً خصمانه است. شمار زنانی که قربانی خشونت مردان می‌شوند بیش از زنانی است که در نتیجه ی سرطانی و جنگ جان خود را از دست می‌دهند. دو سوم کار جهان را زنان انجام می‌دهند اما صاحب ده درصد درآمد و یک درصد مالکیت بر ابزار تولید هستند. این تمایز یکی از مهم‌ترین و تعیین کننده ترین موتورهای انقلاب اجتماعی برای دفن روابط طبقاتی و سلسله مراتبی است.

نکته آخر این است که ما به طور عاجل نیاز به ساختن جنبشی رادیکال از زنان و علیه ستم جنسیتی در سراسر ایران و منطقه ی خاورمیانه داریم. مبارزه ی زنان برای حقوق برابر باید در چارچوبی گسترده‌تر و رادیکال‌تر پیش رود وگرنه به سطح افق‌های ناچیز و حقیری سقوط خواهد کرد که انواع جریان‌ات «سبز» و «اصلاح طلب» می خواهند. ما جنبشی نیاز داریم که تابوی "نخواستن قدرت سیاسی و به جای آن مطالبه کردن از قدرت‌های حاکم" را بشکند و اعلام کند که ما خواهان قدرت سیاسی هستیم و برایش می‌جنگیم و می‌دانیم **محتوا، خصلت و هدفش** چیست. ما نیازمند جنبش‌های سیاسی‌ای هستیم که افق آن چنین گسترده باشد و رویای رهائی زنان و به طور کل رهائی بشریت از چنگال روابط اقتصادی و اجتماعی کنونی را در قالب برنامه‌های سیاسی شفاف ارائه دهد، ترویج کند، به حول آن نیروی زنان را سازمان‌دهی کند و در نهایت به تحقق برساند. به دلایل گوناگون تاریخی زنان آن نیروی اجتماعی هستند که حداقل در خاورمیانه توسط تلاطمات اجتماعی به مرکز صحنه ی سیاست رانده شده‌اند و می‌توانند این پرچم رهائی بخش را بلند کنند. زنان و مردان کمونیست باید بر این واقعیت چنگ بیندازند و آن را رها

نکنند. همه باید چشمان خود را بر این واقعیت باز کنند که آن چه شکل ستم بر زن را گرفته در واقع زنجیری است بر پای کل بشریت که باید پاره شود.

## فراخوان زنان مبارز و انقلابی

فراخوان اول زنان چپ برای برگزاری نشست‌ها در شهر هامبورگ از تاریخ 6 تا 8 آوریل 2012

به جرات می‌توان گفت که طی سی و دو سال حاکمیت جمهوری زن ستیز اسلامی زنان پویا ترین قشر اجتماعی بودند که بطور دائم علیه این رژیم مبارزه و مقاومت کرده‌اند. تمام عمرننگین جمهوری اسلامی با این تخاصم اجتماعی رقم خورده است و همه‌ی گروه‌ها، احزاب، جریانات سیاسی و طبقاتی مختلف را مجبور به موضع‌گیری کرده است.

جناح رفرمیست و محافظه کار جنبش زنان که نماینده‌ی دیدگاه‌ها و منافع زنان طبقات مرفه جامعه است خواهان اصلاحات جزئی در قوانین جمهوری اسلامی است و آن را «راه» دست‌یابی زنان ایران به «آزادی و برابری» می‌داند.

اما گرایش‌های رادیکال و انقلابی زنان که از همان فردای 8 مارس 1357 پا به میدان مبارزه سازمان‌یافته علیه جمهوری اسلامی گذاردند گام ابتدائی و اولیه در راه رهائی زنان را در سرنگونی کامل جمهوری اسلامی و جدائی قطعی دین از دولت می‌دانند. این جناح از جنبش زنان علاوه بر موضع‌گیری روشن در مورد این‌که رسیدن زنان به هیچ سطح از «آزادی و برابری» در چارچوب جمهوری اسلامی ممکن نیست، در شرایطی که «دعوی» میان امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی صحنه سیاست جهانی را رقم می‌زد (و کماکان مولفه مهمی از اوضاع جهان است) با صراحت اعلام کرد که هر دوی این‌ها نماینده‌ی نظام‌های اجتماعی هستند که فرودستی زن و ستم جنسیتی بخشی لاینفک از آنان است و جنبش زنان باید مستقل از هر دو تکامل یابد و برای رهائی خود مبارزه کند.

تفاوت میان دو راه و دو افق و دو برنامه در جنبش زنان به خصوص در ده سال اخیر برجسته‌تر از هر زمان دیگر شده است. با این وصف هنوز توازن قوا به نفع گرایش رادیکال و انقلابی برهم نخورده است. این امر در شرایطی که جامعه‌ی ما می‌تواند به سرعت به سوی یک تعیین تکلیف سیاسی برود خطر مهمی برای جنبش رهائی زنان است. زیرا نیروهای بورژوائی جنبش زنان به طور قطع تلاش خواهند کرد انرژی مبارزاتی زنان ایران را دست‌مایه‌ی بازسازی نظام ستم و استثمار کهن در اشکالی نوین کنند.

مبارزه برای برهم زدن این توازن قوا کماکان در دستور کار ما است. اما دست‌یابی به آن در گرو حرکت متمرکزتر و تکاپوی بیشتر زنان کمونیست است. هر چند زنان کمونیست همواره هسته‌ی مرکزی و سازش‌ناپذیر و پی‌گیر گرایش رادیکال در جنبش را تشکیل داده‌اند اما برنامه و افق کمونیستی در جنبش زنان آنچنان که باید پزواک نیافته و همواره در پس پرده قرار گرفته است. حال آن‌که در زمینه‌ی رهائی زنان از قید ستم، کمونیسم رادیکال‌ترین فکر و تلاش تاریخ بشر بوده است. رهائی انسان از جهنم جامعه‌ی طبقاتی و رهائی کامل زن از قید ستم کاملاً به یکدیگر وابسته‌اند و این دو با رسیدن جامعه بشری به کمونیسم (که در آن نه از روابط سنتی مالکیت اثری است و نه از افکار سنتی) متحقق خواهند شد.

ما در آستانه‌ی دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی ناگزیری ایستاده‌ایم. بدون شک زنان نیروی اجتماعی بزرگ و تاثیر گذاری در تغییر و تحولات سیاسی آینده ایران خواهند بود. اما سوال این‌جاست که به نفع چه طبقه و برنامه‌ای عمل خواهند کرد؟ آیا قادر خواهند شد برنامه، افق و سمتی را در پیش گیرند که منطبق بر رهائی کامل زنان باشد؟ آیا قادر خواهند شد تشخیص دهند که عمیق‌ترین منافع آنان در دگرگونی انقلابی نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک در ایران است؟

این مسئله به طور تعیین کننده وابسته به دخالت‌گری زنان کمونیست انقلابی در جنبش زنان است. دخالت‌گری نظری و عملی آنان می‌تواند در جابه‌جایی تناسب قوای موجود در جنبش زنان نقش بالائی ایفا کند و از این طریق بر کل صحنه‌ی سیاسی و صف‌آرایی طبقاتی در ایران تاثیر گذارد. باید با جدیت افق و

برنامه کمونیستی در مورد امر رهائی زنان را شفاف کنیم و دست به تلاشی عظیم و جسورانه در فراگیر کردن آن بزنیم تا برنامه و افق کمونیستی تبدیل به قطب تاثیر گذاری در جامعه شود.

به جرات می توان گفت اگر کمونیسم واقعی تبدیل به قطب تاثیر گذاری در جنبش زنان نشود مبارزات زنان ایران برای رهائی کامل در نیمه راه مانده و حتی می توان گفت انرژی رها شده از این مبارزات دست مایه‌ی نوسازی نظام ستم و استثمار در اشکال جدید خواهد شد.

در شرایطی که توده های مردم بیزار از شکاف های طبقاتی، فقر، استثمار، ستم دینی و جنسیتی، رواج چهل و سنت های عقب مانده، بی حقوقی و ستم‌گری ملی دست به اعتراض، شورش و مبارزه می‌زنند، افق و برنامه‌ی انقلاب کمونیستی می‌تواند خشم زنان را به نیروی قدرتمندی در راه سرنگونی جمهوری اسلامی تبدیل کند. این حرکت نه فقط در ایران بلکه در کل خاورمیانه و جهان گام مهمی در جهت رهائی بشریت بوده و مسیر حرکت مبارزات رهائی بخش را روشنائی خواهد بخشید.

اما بر کسی پوشیده نیست که گرایشات گوناگونی در میان زنان کمونیست هست. در نتیجه، فرآیند شفافیت بخشیدن به افق و برنامه کمونیستی در زمینه مبارزه رهائی‌بخش زنان ضرورتاً نیازمند دامن زدن به بحث و جدل و جوشش فکری است. برای فراگیر کردن دورنمای کمونیسم و دامن زدن به بحث در میان زنان رادیکال و انقلابی و کل جامعه بر آنیم که کنفرانس‌هایی را به حول: جنبش‌های زنان نیاز به کدام افق دارد؟ ساختار ستم بر زن در کارکرد نظام کنونی حاکم بر جهان چه جایگاهی دارد؟ مبارزه علیه آن در برنامه و افق کمونیستی چه جایی دارد؟ کدام پراتیک مشخص جهت بر هم زدن توازن قوای موجود در جنبش زنان مورد نیاز است. و ... سازماندهی کنیم. (زمان و محل اولین کنفرانس در اطلاعیه ای جداگانه منتشر خواهد شد.)

**فریده رضائی، آذر درخشان، زمان مسعودی، صدیقه محمدی، ثریا فتاحی و لیلا پرنیان**

**2011/10/29**

**Zanane.chap@live.com**

**هشت مارس، روز جهانی زن:**

## **زنان در مواجهه با جنگ میان جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها**

جمهوری اسلامی و آمریکا (با حمایت اسرائیل و ترکیه و کشورهای خلیج) بر شیپور جنگ می‌دمند. ایران می‌تواند به نقطه تلاقی و اشتعال تضادهای بزرگ جهانی و منطقه‌ای تبدیل شود. در چنین اوضاعی وضعیت زنان ایران که سی و سه سال گذشته را در چنگال نظام جمهوری اسلامی اسیر بوده و مرتباً علیه آن طغیان کرده‌اند چه خواهد شد؟ پیروزی کدام طرف به نفع زنان و رهائی آنان از بردگی و فرودستی خواهد بود؟ سمت کدام یک را باید گرفت؟

**جواب ساده و روشن است: هیچ‌یک!**

رسیدن زنان به آزادی و برابری در گروهی گشودن راهی دیگر است. راهی که مانع از تکرار فاجعه‌ی 33 سال پیش شود. آن زمان، رژیم سلطنتی شاه بدست مردم و با شرکت فعال زنان سرنگون شد اما جای آن حکومتی به قدرت رسید که اولین کار رهبرش صدور فرمان حجاب اجباری و تحمیل اخلاقیات دینی بر زنان بود. ده‌ها هزار زن از مشاغل قضائی و آموزشی اخراج شدند. قانون اساسی اسلامی به تصویب رسید و زن را رسماً تبدیل به شهروند درجه دوم و موظف به تبعیت از مرد کرد. زنان علیه این هجوم به حقوق و حیاتشان، شورش‌ی 5 روزه کردند اما شکست خوردند. سرکوب زنان و تحمیل اخلاق و آئین‌های اسلامی بر آنان تبدیل به رویکرد سیاسی و امنیتی جمهوری اسلامی در حفظ کیانش شد. و این توجیه



گر تفتیش عقاید و جاسوسی گسترده در حریم خصوصی آحاد جامعه از زن و مرد گردید.

جمهوری اسلامی حتا اگر فقط یک جرم مرتکب شده بود و آن، سرکوب ابتدائی ترین حقوق زنان و تبدیل آنان به برده و کنیز مردان، بود؛ همین، برای صدور حکم مرگش کافی بود! این رژیم حق زندگی ندارد و باید سرنگون شود. اما به دست چه کسانی و چگونه باید سرنگون شود تا تجربه‌ی 33 سال پیش تکرار نشود؟ با کدام رهبری و برنامه سیاسی و اجتماعی باید سرنگون شود تا نظام پدرسالاری و مردسالاری دینی و غیر دینی، سرکوب سیاسی و فقر و شکاف طبقاتی تداوم نیابد؟ این، آن سوال مرکزی است که جواب فعال بدان می‌تواند نیروی شورشگر زنان را تبدیل به جنبشی کند که در اوضاع پرآشوب و ملتهدی که در راه است راهی دیگر را به روی کلیه جنبش‌های اجتماعی از جنبش کارگری گرفته تا معلمان و ملل تحت ستم بگشاید.

آمریکا حلقه محاصره را بر جمهوری اسلامی تنگ تر می‌کند و سران جمهوری اسلامی در جواب، رجز می‌خوانند و تهدید به تلافی می‌کنند. در این ماجرا آنچه به مردم مربوط و نیازمند هشیاری آنان است، آن است که هر دو طرف تلاش می‌کنند توده‌های مردم را تبدیل به گوشت دم توپ نزاع ارتجاعی خود کنند. در این میان امپریالیسم آمریکا و خدمتگزاران ایرانی آن برای حقوق زنان ایران اشک تمساح می‌ریزند و وعده‌های «نجات بخش» می‌دهند. 33 سال پیش نیز خمینی و همپالگی‌هایش به زنان وعده‌ی رستگاری داده و گفتند که نجات زن در استقرار نظام دینی و حجاب اسلامی است. لشگری از زنان تاریک اندیش را سازمان دادند و از آنان برای تحمیل نظام پدرسالاری و مردسالاری دینی بر زنان استفاده کردند. کسانی که بعدها خود را ملقب به «اصلاح طلب» کردند و رهبران «جنبش سبز» شدند قوانین مجازات‌های اسلامی علیه زنان را تدوین کرده و به تصویب رساندند. نقش زهرا رهنورد در تدوین و تزئین این قوانین یکتا بود! نتیجه‌ی این «عملیات نجات بخش» به قتل رسیدن ده‌ها هزار زن در دعوای «ناموسی»، نابودی زندگی میلیون‌ها زن در چنگال روابط سنتی و دینی، رواج احکامی چون سنگسار و افزایش عمق و دامنه‌ی روابط اجتماعی ستم‌گرانه‌ی مردان با زنان بود.

حال سوال اینجاست: آیا «عملیات نجات بخش» امپریالیست‌های آمریکائی ثمری بهتر از این خواهد داشت؟ تجربه‌ی تجاوز نظامی آمریکا به افغانستان و عراق جواب روشنی به این سوال می‌دهد. سلطه‌ی امپریالیستی در افغانستان و عراق نه تنها موجب تضعیف و درهم شکستن بنیادگرایی اسلامی نشد بلکه راه را برای آن گشود. اشغال افغانستان توسط ارتش آمریکا، انگلیس، آلمان و فرانسه برای زنان افغانستان حاصلی نداشت جز حضور ویتیرینی چند زن در ادارات دولتی و برقع‌پیچ ماندن اکثریت زنان و تداوم اسارت آنان در روابط پدرسالاری اسلامی- فئودالی. پروژه‌ی «نجات» عراقی‌ها از چنگال رژیم صدام به استقرار حکومت ملوک‌الطوایفی اسلامی منتهی شد که بیشترین قربانیانش زنان - اعم از سنی، شیعه، کرد و عرب - بوده‌اند. در کردستان عراق، طبقات بورژوا- فئودال گرد با پشتوانه‌ی تجاوز نظامی آمریکا به قدرت سیاسی رسیدند اما قتل‌های ناموسی و شکاف طبقاتی بطرز بیسابقه‌ای گسترش یافت. «حفظ ناموس» تبدیل به یکی از اصول عملکردی حکومت گردی شد. و در کنار آن NGO های «زنان» که توسط بنیادهای آمریکائی حمایت مالی می‌شوند مشغول تخدیر زنان در مورد واقعیت و ماهیت «دموکراسی» حاکم در عراق شدند. در مصر رژیم مبارک در نتیجه فداکاری‌های حیرت‌انگیز زنان و مردان مصر سرنگون شد. اما با دخالت آمریکا نه تنها نظام مبارک بدون مبارک حفظ شد بلکه نیروهای بنیادگرای اسلامی نیز تقویت شدند و در مصدر قدرت قرار گرفتند. اولین اقدام امنیتی قدرتمندان جدید حمله به تظاهرات زنان در هشت مارس سال 2011 بود با شعار «جای زن در خانه است». ارتشیان زنان را دستگیر کرده و آنان را در معرض انواع حقارت‌ها و شکنجه از جمله آزمایش بکارت قرار دادند. مبارک درست همان روزی سرنگون شد که 33 سال پیش نظام شاهی در ایران. و زنان مصر درست همان روزی مورد حمله‌ی اوپاش اسلامی تازه نفس قرار گرفتند که زنان ایران در اولین هشت مارس، روز جهانی زن، پس از استقرار حکومت اسلامی در ایران. باید این تشابه تاریخی تکان دهنده را هشدار برای باز کردن چشم‌ها و گوش‌ها دانست.

نزاع میان جمهوری اسلامی و اربابان جهان سرمایه‌داری در واقع جنگ میان نمایندگان و نگهبانان نظام‌های اقتصادی- اجتماعی پوسیده است. پدرسالاری، سرکوب سیاسی، فقر و شکاف طبقاتی جزء لاینفک این نظام‌هاست. هر دوی این‌ها عمیقاً زن ستیز بوده و عزمی بی پایان در سرکوب و به زنجیر کشیدن زنان دارند. هرآینه جنبش‌های اجتماعی بخصوص جنبش زنان با یکی از طرفین این نزاع سمت گیری کند در نهایت دیگری را تقویت کرده است. در این میان کمونیست‌ها علیه هر دو موضع گرفته و اعلام کرده اند که

تضاد میان امپریالیست‌های غربی (بخصوص آمریکا) و جمهوری اسلامی، از هر دو طرف، تضادی ارتجاعی است و ربطی به مردم ندارد. و جنگ احتمالی ناشی از دعوایشان نیز ارتجاعی بوده و توده‌های مردم هیچ نفعی در آن ندارند و نباید به حمایت از هیچ طرف برخیزند.

در کشورهای خاورمیانه و بطور کلی آسیا و آفریقا، زنان بشدت قربانی سلطه جهنمی دین‌اند و زیر بار سنگین انواع سنن هزاران ساله دست و پا می‌زنند. در کشورهای اسلامی کوچکترین حرکات زن توسط جنس مذکر کنترل می‌شود. آپارتاید جنسی در میان دریائی از خرافه دینی رایج است. حاکمیت مستبدانه‌ی اعضای مذکر خانواده همراه با آئین و سننی که در تار و پود جامعه تنیده شده است هنوز وجه مهمی از زندگی زنان است. حجاب اجباری، ختنه دختران، مالکیت مردان بر فرزندان، کتک زدن زن، حق مرد در طلاق و حضانت و هزاران شلاق دیگر از هر سو بر جسم و روان زنان فرود می‌آید. زنان این کشورها از اشکال "مدرن" ستم و تحقیر نیز "بهره مند" می‌شوند: آزار جنسی، پورنوگرافی، فحشا و تجاوز. این همه ستم، لاجرم به امواج بحران و مقاومت پا می‌دهد.

موقعیت زنان، ستمی که بر آنان می‌شود، عمیقتر و حادثر از همیشه خودنمایی کرده و راه حل می‌طلبد. نه فقط در ایران بلکه در مصر، سوریه، تونس، ترکیه و بطور کل در سراسر جهان منجمله در آمریکا. نمایندگان طبقات و جهان‌بینی‌های کاملاً متفاوت این واقعیت را دیده و برای آن «راه حل» می‌دهند. اما اکثر «راه حل»ها در چارچوب ابقای تمایز طبقاتی، استثمار بی‌رحمانه و روابط و تمایزات اجتماعی ستم‌گرانه است.

در نظام سرمایه داری، ستم جنسیتی یک موضوع گذرا و در حاشیه نیست. تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری، یعنی تضاد میان هرچه اجتماعی‌تر شدن تولید با مالکیت خصوصی، منبع این ستم است. استثمار طبقاتی و ستم بر زن، هر دو، از جوانب جدائی‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری‌اند. این دو، تضادهای متفاوتی هستند اما از یک جا سرچشمه می‌گیرند. سرمایه داری بدون ستم بر زن نمی‌تواند دوام آورد. رابطه میان ستم بر زن با سیستم سرمایه‌داری یک رابطه دائمی است. فرقی نمی‌کند که حکام با استفاده از دین، توده‌های مردم را در مورد ماهیت این سیستم تحذیر می‌کنند یا با استفاده از «دموکراسی انتخاباتی». این است واقعیت بنای اجتماعی ستم بر زن که بار گران و طاقت‌فرسای رنج و محنت را بر او تحمیل کرده است. نه فقط بر او بلکه بر مادران و دخترانش. نه فقط در ایران که در سراسر جهان، نه فقط امروز بلکه در طول تاریخ.

مبارزات سیاسی امروز و هدف نهائی کمونیست‌ها پایان دادن به کلیه روابط ستم‌گرانه و استثمارگرانه است. این هدف نهائی در آموزه‌ها و اصول، راه و روشی که ما کمونیست‌ها در مبارزه پیشه می‌کنیم حضور و بیان دارد. یکی از آن اصول خدشه‌ناپذیر عبارتست از مبارزه علیه ستم بر زن، مبارزه علیه روابط قدرت نابرابر میان زن و مرد در میان مردم، مقابله با افکار کهنه و دینی رایج در میان مردم که از منابع اصلی تولید افکار زن ستیز در جامعه ماست. این فرآیندی است در خدمت به آنکه نیروی اجتماعی زنان تبدیل به عاملی موثر و تعیین‌کننده در فرآیند انقلاب برای سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد نظام سوسیالیستی گردد. این سیاست و حرکت بر تفاوت بنیادین و عظیم میان برنامه و عمل کمونیست‌های انقلابی با برنامه و عمل نیروهای سیاسی مرتجع درون اپوزیسیون جمهوری اسلامی پرتو می‌افکند: نیروهائی که خواهان برانداختن رژیم جمهوری اسلامی‌اند اما همزمان تلاش می‌کنند همان روابط استثمارگرانه کهن را حفاظت کرده و از جوانه زدن و بالیدن فرآیند انقلاب اجتماعی در ایران ممانعت کنند.

ما کمونیست‌ها متعهدیم که به روشنی، جسارت و با صدای بلند منافع اساسی زنان و تمام اقشار و طبقات تحت ستم و استثمار را بیان کنیم. آنان را آگاه کنیم و سازمان دهیم برای اینکه برای خود بجنگند، برای دست یافتن به آرزوها و رویاهایشان. نه در خدمت به بقای جمهوری اسلامی یا جایگزینی آن با دست‌نشانندگان امپریالیست‌های آمریکائی.

در اوضاع کنونی، بیش از هر زمان دیگر ضروری و عاجل است که جنبش کمونیستی با گرایشات سوسیالیستی دروغین مقابله کند و پرچم سرخ فام کمونیسم را در پیشاپیش نبرد برای گسستن زنجیرهای بردگی زنان، مبارزه برای نابود کردن نهاد ستم جنسیتی، به اهتزاز درآورد. ستم‌دیدگان باید ببینند که کمونیسم آفتابشان است. و این آفتاب را از ورای مه غلیظی که تبلیغات ضد کمونیستی مراکز قدرت در ایران و جهان بوجود آورده، از ورای افق‌های تنگ و حقیر گرایشات راست اکونومیستی و

رفرمیستی رایج در جنبش چپ و جنبش کارگری ببینند. کمونیسم و برنامه انقلاب کمونیستی تنها راه نجات هیچ بوده‌گان جامعه است و زنان هیچ بوده‌ترین هیچ بوده‌گان جامعه مایند که باید آگاهانه زیر پرچم طبقاتی و سیاسی خود گرد آیند. نباید سرباز پیاده‌ی نزاع ارتجاعی میان مافیای قدرت جمهوری اسلامی و مافیای قدرت جهانی شوند. بلکه برای نابودی هر دوی اینها و استقرار روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردمی یعنی سوسیالیستی بجنگند.

کمونیست‌ها برای کسب کلیه حقوق دموکراتیک مبارزه می‌کنند. آزادی زنان از زنجیر سنت و دین و برابری کامل آنان با مردان یکی از مهم‌ترین حقوق دموکراتیک است. با استقرار دولت سوسیالیستی همه‌ی این حقوق فوراً متحقق خواهند شد. در عین حال، کمونیست‌ها به این نکته نیز واقفند که دموکراسی نتوانسته و نمی‌تواند مسائل مربوط به ستم و نابرابری را حل کند. در «آزادترین» جمهوری‌ها نیز دموکراسی همواره محدود و تابع مهم‌ترین آزادی بورژوازی یعنی آزادی استثمار نیروی کار جهت کسب سود است. تا زمانی که جامعه به طبقات تقسیم می‌شود، بخش اعظم کار خانگی و بچه داری به دوش زنان خواهد افتاد. تا زمانی که میان زن و مرد تمایز اجتماعی موجود باشد الزاماً زنان به هزار و یک شکل با مردان نابرابر و تابع آنان خواهند بود. از اینجاست که جامعه سوسیالیستی به وراي تحقق حقوق دموکراتیک رفته و حرکت در راستای محو کلیه روابط اقتصادی استثمارگرانه، محو کلیه تمایزات طبقاتی و تمایزات اجتماعی و محو کلیه افکار کهنه، در سراسر جهان، را تبدیل به هستی و هدف وجودی خود می‌کند.

اگر سرنگونی دولت جمهوری اسلامی را بدون تلاش برای استقرار یک دولت نوین پیش بریم، ثمره‌ی فداکاری‌ها و جان فشانی‌های ما را دارودسته‌های جدیدی از استثمارگران خواهند ربود. ما پتانسیل آن را داریم که هم مردم را برای سرنگونی جمهوری اسلامی به حرکت درآوریم و هم طرح‌های آمریکا را برای استقرار حکومت دلخواهش درهم بشکنیم. اما برای اینکه این پتانسیل تبدیل به یک نیروی قوی و بالنده شود باید زحمت کشید. در درازمدت ما از این مرتجعین و امپریالیست‌ها بسیار قوی‌تریم زیرا ما منافع مردم را نمایندگی می‌کنیم. زیرا ما توطئه چین نیستیم. جنایتکار نیستیم. استثمارگر نیستیم. ما مردمیم. این نقطه قوت ماست. و جنایتکار بودن مرتجعین و امپریالیست‌ها، دزد زندگی و زحمت مردم بودن نقطه‌ی ضعف آنهاست. ما باید صفوف خودمان را از همه این جنایتکاران بری و منزله نگاه داریم تا نقطه قوتمان را از ما نربایند. آنان نیز نقطه ضعفشان را همیشه با خود خواهند داشت و هرگز چاقوی قصابی خود را - بخصوص علیه زنان - بر زمین نخواهند نهاد. دشمنان ما هیچ ندارند جز پول و قدرت مسلح. آنان جواب مردم را با گلوله یا دروغ و طرح‌های توطئه‌چینانه و تطمیع می‌دهند. بر خاکستر نظامشان باید دنیائی بسازیم که هر گونه ستم انسان بر انسان، منجمله ستم بر زن، تنها در موزه‌ها و اوراق تاریخ جای داشته باشد.

**زنجیرها را بگسلیم تا خشم زنان به مثابه نیروی عظیمی در خدمت رهایی بشریت جاری شود.**

**حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)**

هشت مارس 2012

## **تغییر ماهیت خانواده در چین انقلابی و رهایی زنان**

این مقاله از سلسله گفتارهای رادیویی "صدای سربداران" (1368-1370) است که با اندکی ویرایش در اینجا بازتکثیر می‌شود.

این واقعیتی است که حزب کمونیست چین خانواده را از تلاشی تحمیلی امپریالیسم و فئودالیسم و سرانجام اضمحلال رهایی و به مفهومی زندگی خانوادگی بعد از رهایی جامعه چین با ثبات شد. آیا این اقدام انقلابیون چین خلاف جهت‌گیری‌های تاریخی پرولتاریا و انقلاب پرولتری در الغای خانواده بود؟ کمونیست‌ها چه باید می‌کردند؟ نیروهای ستم‌گر قربانیان زیادی از صفوف مردم گرفته بودند. در سراسر چین آنها را به گرسنگی کشانده و خانواده‌ها را به زور از یکدیگر جدا کرده بودند و فقر و فلاکت خردکننده

بود. نظم اجتماعی آنقدر بی‌رحم بود که حتی شوهران زنان خود را و والدین فرزندان دختر خود را می‌فروختند یا گاه به دلیل ناتوانی در مراقبت و نگهداری از آنان در اوج نومیدی عرق‌شان می‌کردند. در چین قبل از انقلاب، صدهزار تن تن‌فروش وجود داشت که جز این کار راهی برای زنده ماندن نداشتند. تجاوز ملاکین و اوباشان فئودال به زنان رعیت و دختران خردسال دهقان زاده عمومیت داشت. انقلاب در برانداختن تمامی این مظاهر پستی کاملاً محق بود و بدون فوت وقت دست به کار آن شد. در تمام زمینه‌های فوق جهش‌های رادیکال به وجود آمد. آنچه انقلاب دمکراتیک نوین بلافاصله در چین انجام داد طبق استانداردهای تاریخ جهان واقعا معجزه بود.

قانون رفم ارضی مردان و زنان دهقان را صاحب زمین کرد. در مراسمی که به مناسبت تقسیم زمین برگزار می‌شد خیل عظیم زنان برای نخستین بار در زندگی می‌شنیدند که نام‌شان در ملاء عام خوانده می‌شود. قوانین مربوط به همسرگزینی تحت عنوان «قانون طلاق» یا «قانون زنان» برسر زبان‌ها افتاد. تقریباً یک میلیون مورد طلاق در طول هجده ماه صورت گرفت و زنان، از جمله نوجوانان خردسال را از قید ازدواج‌های اجباری و معامله‌گرانه رها کرد. این رخدادی بی‌سابقه در جامعه‌ای بود که چند هزار سال اسیر روابط اجتماعی کهن و افکار کهن بود. فحشاء به معنای واقعی کلمه از میان رفت. در شهر شانگهای به تنهایی 60 هزار زن تحت پوشش آموزش و اشتغال قرار گرفتند، اسکان داده شدند و به جای هتک حرمت و تجاوز مورد احترام قرار گرفتند.

کشتن نوزادان دختر متوقف شد. قانون اساسی نوین کلیه اشکال قانونی تبعیض علیه زنان را ملغی کرد. در این زمینه قانون اساسی انقلاب چین در زمان مائو، از هر قانون اساسی که تا آن زمان در دموکراسی‌های بورژوازی مانند آمریکا و انگلستان اتخاذ شده بود فراتر رفت. جامعه‌ای که یکی از عقب‌مانده‌ترین جوامع روی زمین محسوب می‌شد به سرعت پیش تاخت و به وسیله‌ی زور انقلاب توده‌ای به اندازه‌ی چندین دهه به جلو خیز برداشت. قبل از انقلاب و در تدارک انقلاب، مائو همواره تأکید می‌کرد که مبارزه علیه سلطه‌ی مردان بر زنان جزء لاینفک انقلاب دمکراتیک نوین است. او در مقاله‌ای که قبل از پیروزی انقلاب نوشته بود خاطرنشان می‌کند که در چین معمولا مرد زیر سه سیستم اقتدار قرار دارد: قدرت سیاسی، قدرت قبیله‌ای و قدرت مذهبی. اما زن علاوه بر این‌ها زیر اقتدار مرد (قدرت شوهر یا پدر) هم قرار دارد. این چهار شکل قدرت سیاسی، قبیله‌ای، مذهبی و مذکر مبین مجموعه‌ی ایدئولوژی و سیستم فئودالی پدرسالاری است و مانند چهار ریسمان کلفت، خلق چین به ویژه دهقانان را در بند کرده است.

پیروزی اولین پله انقلاب در سال 1949 یک گام بزرگ به جلو برای جامعه و نیز برای رهائی زن بود. اما فقط یک گام. هرچند انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری حزب کمونیست و پرولتاریا انجام شده بود اما کماکان دارای برنامه‌ی بورژوازی تقسیم اراضی فئودال‌ها دهقانان فقیر و بی‌زمین بود و شعار آن «زمین به کشتگر» بود و نه «اشتراکی کردن زمین». این امر ضرورت جامعه‌ی آن زمان بود زیرا بدون اجرای این برنامه، ریشه‌کن کردن فئودالیسم و راهگشائی برای سوسیالیسم ناممکن بود. اما اجرای این برنامه هم‌زمان در را به روی رشد سرمایه‌داری باز کرد. مائوتسه‌دون تناقض فوق را این طور بیان کرد: دموکراسی نوین در را به روی سرمایه داری باز می‌کند... اما بیش‌تر از آن در را به روی سوسیالیسم می‌گشاید. این امر دارای مفاهیم متناقضی در مورد موقعیت زن در جامعه نوین نیز بود.

رفم ارضی به خودی خود قادر به تضعیف مبنای خانواده و پدرسالاری در چین نبود. اما پایه‌ای شد برای حرکت بعدی و مرحله عمیق‌تر انقلاب که کارش تعیین تکلیف با سرمایه داری بود. وقتی انقلاب به این مرحله رسید عده‌ای از رهبران حزب کمونیست در مقابل پیشروی به سوی سوسیالیسم ایستادگی کردند و خواهان «تحکیم دموکراسی نوین» شدند و نه پشت سر گذاشتن آن. مائو گفت این افراد در واقع بورژوا دموکرات‌هایی هستند که به حزب پیوسته‌اند. مائو مبارزه طبقاتی را در جهت دگرگونی سوسیالیستی رهبری کرد. بدون شرکت فعال توده‌ای زنان، پیروزی در این انقلاب ناممکن بود. بدون نبرد علیه زنجیره‌هایی که انرژی انقلابی زنان را عقب نگه می‌داشت، مردان پرولتر نیز نمی‌توانستند چنان تغییر کنند که شایسته و درخور نیازهای پیشروی همه جانبه‌ی انقلاب در هر مرحله است، خواه این مرحله انقلاب دمکراتیک نوین باشد یا سوسیالیستی. به همین دلیل مائو تأکید کرد که میزان پیشرفت انقلاب چین را می‌توان به وسیله‌ی جایگاه زنان در انقلاب سنجید و گفت «انقلاب فرهنگی آتی توسط زنان و برای زنان بر پا خواهد شد» و «تا زمانی که یک زن در جهان باشد که به رهائی دست نیافته است، هیچ‌کس به واقع آزاد نیست.» و «آن‌روزی که زنان سراسر کشور به پاخیزند، آن‌روز روز پیروزی انقلاب چین

در چین سوسیالیستی، کماکان نابرابری موجود بود و آثار نظام پدرسالاری باقی مانده بود، هنوز هم تولید کالایی و عناصری از مالکیت خصوصی وجود داشت و کماکان موانع زیادی در مقابل رهائی کامل زنان موجود بود. وجود عناصر راست در رده های عالی حزب کمونیست چین که «رهروان سرمایه داری» خوانده می شدند یکی از این موانع بود.

بنابراین انقلاب چین هنوز راه درازی در پیش داشت اما تفاوتی بنیادین با گذشته داشت. پرولتاریا به رهبری حزب کمونیست به قدرت رسیده و مالکیت اجتماعی برقرار شده بود. بر این مینا و در ادامه انقلاب، حزب توده های مردم را در محدود کردن نابرابری ها و تقسیمات اجتماعی باقی مانده از گذشته رهبری می کرد. زنان جامعه، از جمله صدها میلیون زن روستائی در جریان شکستن حلقه های متعدد زنجیر ستم پیشروی های بزرگ کردند و تمایزات اجتماعی اعصار کهن را درهم شکستند.

نظر حزب کمونیست چین در مورد مقوله ی خانواده و جایگاه آن در جامعه طبقاتی و در جامعه نوین سوسیالیستی چه بود؟

حزب کمونیست چین در نشریه ی تئوریک پیرچم سیرخ به سال 1960 نوشت: «خانواده با ظهور مالکیت خصوصی تولد یافت. از همان ابتدا رابطه ی خونی اساس طبیعی و مالکیت خصوصی زیربنای اقتصادی آن را تشکیل داد. بدین سان خانواده یک واحد اقتصادی جامعه بود. خانواده مدرن نه تنها نطفه بردگی بلکه اسارت فئودالی را نیز با خود حمل می کند، چراکه از همان آغاز با خدمات کشاورزی در ارتباط قرار داشت. خانواده کلیه تخصیصاتی را که بعداً در ابعادی گسترده درون جامعه و دولت رشد یافتند را به صورت مینیاتوری در خود حمل می کند.»

حزب کمونیست چین خانواده را همزمان بخشی از زیربنا و روبنای جامعه می دید و توجه زیادی به جنبه ی ایدئولوژیک آن می کرد با این تاکید که: تفکر پدرسالارانه، یعنی ایدئولوژی نظام خانواده، کلیه ی عرصه های جامعه چین را در بر گرفته و کماکان سدی در مقابل شرکت کامل زنان در زندگی سیاسی و اقتصادی است. بر مبنای این تحلیل، حزب درک درستی از روند سیاسی انقلاب و دیالکتیک میان تحول و انقلاب در زیربنا و روبنا و موقعیت خاص خانواده را پیش گذاشت.

نقش پایه ای و ساختار خانواده در چین، وابسته به اراده حزب کمونیست چین و یا هیچ گروه یا طبقه ی دیگر نبود بلکه منطبق بر سطح کلی رشد جامعه سوسیالیستی بود. به دلیل اشتغال جمعیت کثیری از مردم در کشاورزی که عموماً غیر مکانیزه بوده و تحت مالکیت کلکتیوی و سطح نازلی از شکل تعاونی تولید دهقانان قرار داشت، خانواده کماکان به پیشبرد برخی عملکردهای اجتماعی خدمت می کرد.

حزب کمونیست چین همواره خاطر نشان می کرد که «شرکت کلیه زنان در کار اجتماعی پیش نیاز رهائی آنان است. برای نیل به این هدف ضروری است که خانواده به عنوان یک واحد اقتصادی جامعه اضمحلال یابد.» مائوتسه دون این بحث را به گونه ای عمیق تر بیان می کرد: «در سوسیالیسم هنوز مالکیت خصوصی موجود است. تجمع کوچک و خانواده هنوز وجود دارد. خانواده که در آخرین مراحل کمونیسم اولیه ایجاد شد در آینده از بین خواهد رفت. خانواده، آغازی داشته و پایانی هم خواهد داشت... طی تاریخ، خانواده یک واحد تولیدی، یک واحد مصرفی، واحدی برای بازتولید نیروی کار نسل بعدی و واحدی برای تربیت فرزندان بود. امروز کارگران خانواده را به عنوان یک واحد تولیدی در نظر نمی گیرند. دهقانان در تعاونی های تولید وسیعاً تغییر یافته اند و خانواده های دهقانی معمولاً واحدهای تولیدی نیستند. آنها صرفاً در حد معینی از تولید جانبی درگیر هستند. این امر در مورد خانواده های کارکنان دولتی و نیروهای نظامی حتی کمتر از دهقانان است. آنها صرفاً به واحدهای مصرفی و واحدهائی برای آموزش و پرورش ذخایر کار تبدیل شده اند. امروز اصلی ترین واحد آموزشی مدرسه است. خلاصه آنکه، خانواده ممکن است در آینده به عاملی نامساعد در مسیر توسعه تولید تبدیل شود.»

«تحت سیستم توزیع کنونی (توزیع سوسیالیستی) یعنی "به هرکس بر حسب کارش" خانواده هنوز مفید است. هنگامی که به مرحله ی روابط توزیعی کمونیستی یعنی "هرکس به اندازه نیازش" برسیم بسیاری از این مفاهیم تغییر خواهند یافت. ممکن است پس از چندین هزار سال یا حداقل چند صد سال خانواده

مضمحل شود. در میان ما بسیاری جرات فکر کردن در این مورد را به خود راه نمی‌دهند. آن‌ها بسیار کوتاه‌بین هستند.» (سخنرانی در کنفرانس چنگ‌تو: علیه اعتقاد کورکورانه به آموزش، مارس 1958 - از کتاب «صدر مائو با خلق سخن می‌گوید»)

ارزیابی مائو از تغییراتی که انقلاب چین در خانواده به وجود آورد درست بود. در شهرها مالکیت خصوصی و توارث از بین رفت، کودکان اکثر وقت خود را در کودکانستان‌ها و مدارس می‌گذراندند. امری که تا پیش از آن در چین کهن سابقه نداشت. طلاق به امری آسان تبدیل شد. این تغییرات و تحولاتی از این قبیل، به قول مائو به معنای این بود که خانواده دست‌خوش تحول شده و نقش آن به مثابه واحد پرورش نیروی کار و تربیت فرزندان محدود شده است.

حتی در عقب افتاده‌ترین روستاها بر پایه‌ی کلکتیویزه شدن کشاورزی تحولات عظیمی رخ داد. این امر عمدتاً توارث و زراعت کوچک خصوصی را که یکی از ستون‌های نظام خانوادگی پدرسالار بود از بین برد. تولید توسط گروه‌ها انجام می‌شد. اگرچه تولید در بعضی موارد تحت نفوذ پیوندهای خانوادگی قرار داشت اما به وراثت گروه نیز گذر کرد و به واحدهای بزرگتری که بریگادهای تولیدی خوانده می‌شدند رسید. بریگادهای تولیدی نقش تعیین‌کننده‌تری در روند تولید بر عهده گرفتند. زنان به نحو گسترده‌ای در تولید که عمدتاً کشاورزی بود بسیج شدند. البته زنان در اغلب کارگاه‌ها و کارخانه‌های کوچک نیز که جهت کمک به خودکفائی کلکتیوها طرح ریزی شده بودند فعال بودند. زنان در فعالیت سیاسی و در میلشیا نیز شرکت می‌جستند. دختران جوان به آموختن مهارت‌های نظامی می‌پرداختند که بخشی از سیاست ایجاد نیروی چریکی گسترده جهت دفاع از انقلاب چین بود. این‌ها بیان‌گر آن بود که خانواده دیگر آن جایگاه و قدرت سابق را در جامعه ندارد.

## ماهیت کلی یک دولت سوسیالیستی و قانون اساسی آن

متن زیر گزیده‌ای است از بخش اول مقاله‌ی «پرنده‌ها نمی‌توانند تماشای بزایند اما انسان می‌تواند افق‌ها را در نوردد!» نوشته‌ی باب آواکیان. ترجمه‌ی متن کامل بخش اول این مقاله به زودی منتشر می‌شود. گزیده‌ی زیر ضمیمه‌ی مناسبی برای سند «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی (طرح پیشنهادی)» است که بطور سلسله‌وار در حقیقت منتشر می‌شود.

در مقدمه‌ی این مقاله، آواکیان می‌نویسد:

«در مانیفست حزب ما (که عنوانش کمونیسم: آغاز مرحله نوین است) تغییر در جامعه‌ی بشری به تغییر و فرگشت در جهان طبیعت تشبیه شده است. مانیفست حزب می‌گوید درک دیالکتیکی از جامعه بشری و توسعه تاریخی آن پاسخی پایه‌ای فراهم می‌کند برای کسانی که می‌پرسند: شما که هستید که بگوئید جامعه چگونه بایستی سازمان یابد، شما کمونیست‌ها به چه حق دیکته می‌کنید که چه تغییری امکان پذیر است و این تغییر چگونه انجام می‌شود؟ این سئوالات در اصل اشتباه‌اند و بیان عدم درک دینامیک‌های تکامل تاریخی جامعه‌ی بشری و به طور کلی جهان مادی و مسیرهای ممکن است که بر سر راه این تکامل تاریخی قرار داشته‌اند. مانند این است که بپرسیم چرا پرندگان نمی‌توانند تماشای بزایند؟ یا بپرسیم چرا نوع بشر نمی‌تواند بچه‌هایی بزاید که دور زمین پرواز کنند، از روی بناهای بلند بچهند و چشمان پرتونگار داشته باشند که درون اشیاء جامد را ببینند؟ و سپس با اعتراض بپرسیم: شما کی هستید که تعیین کنید از درون تولید مثل انسان چه چیزی بایستی بیرون آید، شما کی هستید که بگوئید نوع بشر فقط می‌تواند فرزندان با خصائلی مشخص تولید کند؟

«اما مسئله این نیست که «ما کی هستیم!» مسئله این است که واقعیت مادی چیست و خصلت این واقعیت مادی (خصلت متناقض آن) چه امکاناتی را برای تغییر ارائه می‌دهد.»  
با این مقدمه، آواکیان وارد ماتریالیسم تاریخی سیر تحول جامعه‌ی بشری می‌شود و در بخشی از این مقاله به مقوله‌ی «قانون» و نقش آن در جامعه‌ی سرمایه‌داری و سوسیالیستی می‌رسد و فرازهایی از تفاوت ماهوی این دو نوع جامعه و لاجرم تفاوت رادیکال قوانین اساسی آن‌ها را بر می‌شمرد.

در زیر گزیده‌ی مربوط به این مبحث (قانون و قانون اساسی در جامعه‌ی سوسیالیستی) را می‌خوانیم.

با نظر به آنچه گفته شد بینیم نقش قانون اساسی و قوانین در یک دولت سوسیالیستی چیست و

تشابهات و تفاوت‌های عمیق آن با قانون اساسی دولتی که تحت حاکمیت یک طبقه استثماری یا طبقات استثماری است چیست؟

قانون اساسی سوسیالیستی باید مبتنی باشد بر درکی علمی، ماتریالیست دیالکتیکی از دینامیک‌های تکامل تاریخی جامعه بشری، پایه‌ی حکومت‌ها و نقش آن‌ها و به خصوص ظهور دولت و نقش آن. این را قبلاً بحث کردیم. قانون اساسی باید مبتنی بر درک علمی از این پدیده بوده و از آن سرچشمه بگیرد. قانون اساسی باید منطبق باشد بر این واقعیت که سوسیالیسم یک نظام اقتصادی، یک نظام حاکمیت سیاسی خاص به نام دیکتاتوری پرولتاریا و دوران گذاری است به کمونیسم. و قانون اساسی آن باید در هر فاز از این پروسه، در هر مرحله از این دوران گذار، تبلور دو چیز باشد: یکم، به طور عام روابط، اصول و اهدافی را که مناسب آن مرحله است در بر گیرد و دوم، به مبارزه جهت به جلو راندن گذار به سوی مراحل پیشرفته‌تر سوسیالیسم و اساساً به سوی کمونیسم (همراه با مبارزه برای این هدف در سراسر جهان) میدان داده و آن را بپروراند.

فرارسیدن هر گره‌گاه و «نقطه عطف» مهم در این پروسه، و پیشروی مبارزه برای جلو راندن گذار به سوی کمونیسم و چیره شدن بر تلاش‌هایی که جهت احیای نظام استثماری می‌شود می‌تواند بازبینی برخی از جوانب قانون اساسی از جمله جوانب تعیین کننده آن را ضروری کند یا حتی به تولید یک قانون اساسی کاملاً جدید بیانجامد. اما جهت‌گیری و اعمال مقامات و ابزار دولت به طور کلی و در هر مقطع باید در انطباق با قانون اساسی جاری باشد. البته تا آنجا که ممکن است این قانون اساسی باید طرق و روش بازبینی یا اصلاح (یا تکمیل) خود را فراهم کند. این نیز نکته‌ای است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

اما در اینجا مهم است که تفاوت‌های اساسی میان قانون اساسی و قوانین (و کلاً فرآیند سیاسی) جامعه سوسیالیستی با جامعه سرمایه‌داری را بیشتر بشکافیم. این تفاوت عمیق از تفاوت عمیق در ماهیت و دینامیک‌های این دو نظام، از تفاوت عمیق روابط زیربنایی اقتصادی و همچنین روابط اجتماعی این دو و ماهیت و اهداف فرآیندهای سیاسی هر یک بر می‌خیزد.

نکته‌ای که در دیباچه قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی (پیشنویس پیشنهادی) آمده بسیار مهم است: ارگان‌های حکومتی و فرآیندهای دولت سوسیالیستی در همه‌ی سطوح باید وسیله‌ی نقلیه‌ای باشند برای کمک به پیشروی انقلاب کمونیستی. این اساسی‌ترین ماهیت و هدف آن‌هاست. قانون اساسی‌های جوامع تحت حاکمیت دیکتاتوری بورژوازی در واقع وسیله‌ی نقلیه‌ای هستند برای حفظ و تقویت نظام استثمار سرمایه‌داری (به طور مثال قانون اساسی ایالات متحده آمریکا). اما این مسئله را مودیان مسکوت می‌گذارند و آن را اعلام نمی‌کنند. چه به طور تلویحی و چه به صراحت. بلکه تظاهر می‌کنند که اصول پیش‌گذارده شده در قوانین اساسی‌شان به طور مساوی همه‌ی آحاد جامعه را در برمی‌گیرد بدون اینکه ذکری از ماهیت خاص نظامشان و طبقه‌ای که حاکم بر این نظام است بکنند.

اما بر خلاف قوانین اساسی جوامع تحت حاکمیت بورژوازی، در این قانون اساسی (طرح پیشنهادی) نکته‌ی بسیار مهمی گفته می‌شود: ماهیت اساسی قوانین در یک دولت سوسیالیستی و نقش قانون اساسی آن (و تفاوت بنیادین میان این قانون و قانون اساسی‌ها و قوانین در یک جامعه سرمایه‌داری) باید نه تنها در پرتو ماهیت سوسیالیسم به مثابه دوران گذار و ضرورت مبارزه برای ادامه‌ی انقلاب علیه بقایای جامعه‌ی پیشین در زیربنای اقتصادی، روابط اجتماعی و روبنای سیاسی و ایدئولوژیک فهمیده شود بلکه همچنین باید در پرتو نقش آن در تداوم مبارزه علیه گرایش‌های خودبخودی درک شود. اما سرمایه‌داری و نظام حاکمیت سیاسی منطبق بر آن (دیکتاتوری بورژوازی) می‌تواند به درجات بسیار زیاد بر گرایش‌های خودبخودی تکیه کند -- حتی در شرایطی که کارائی جامعه منجمد اقتصاد آن دائماً نیازمند «دخالت‌گری سیاسی» آگاهانه و طرح سیاست‌های آگاهانه از سوی دولت بورژوازی و نمایندگان و کارگزاران سیاسی آن است.

مثلاً در دهه‌ی 1930 در دوره‌ی «رکود بزرگ» دولت بورژوازی و نمایندگان و کارگزاران آن نیاز به «دخالت سیاسی» را دیدند و در شرایطی که نمایندگان بورژوازی به شدت مخالف بودند، رزولت برای نجات نظام سرمایه‌داری از دست ضرباتی که خود سرمایه‌داری بر خودش زده بود از طریق دولت ابتکار تدوین سیاست‌هایی را در دست گرفت. در دوره‌ی اخیر نیز که شاهد بزرگ‌ترین بحران اقتصادی پس از «رکود بزرگ

« هستیم می‌بینیم که دولت دست به «نجات» نهادهای مالی و دیگر اقدامات زده است که با اختلافات و کشمکش‌های بزرگی درگیر بوده است. مثلاً بر سر اینکه مزایای بی‌کاری را کاهش دهند یا افزایش.

البته شاهد « دخالت سیاسی » از طریق جنگ‌هایی که دولت بورژوازی به راه می‌اندازد و امروز بسیار گسترده است هستیم. همان‌طور که پیش‌تر گفتم، آن‌ها برای عملی کردن این دخالت‌ها نه تنها قوانین جدیدی تصویب می‌کنند بلکه نمایندگان طبقه حاکمه بر مبنای درک‌شان از اینکه منافع طبقه در چیست نیز قوانین را تفسیر می‌کنند. برخی اوقات طبقه حاکمه و نمایندگانش وقتی نیاز به یک «دخالت سیاسی» را می‌بینند دست به تفسیر یا بازتفسیر قوانین می‌زنند و برخی اوقات حتا قانون اساسی دولت بورژوائی را زیر پا می‌گذارند (حداقل در عمل اگر نه در حرف). این امر امروزه به طرز برجسته در آمریکا دیده می‌شود.

اما در این زمینه نیز تفاوت بنیادین میان دولت سوسیالیستی و دولت بورژوائی هست. به خصوص در این زمینه که بورژوازی تا حدی زیادی می‌تواند بر خودروئی تکیه کند در حالی که دولت و حزب پیشاهنگی که پروسه انقلابی را در یک جامعه سوسیالیستی رهبری می‌کند نمی‌تواند بر آن تکیه کند و در واقع باید خلاف آن حرکت کند و مرتباً مردم را در مبارزه علیه خودروئی رهبری کند.

قانون اساسی یک جامعه سوسیالیستی و قوانینی که از آن نشئت می‌گیرند در هر نقطه از این فرآیند، چارچوبه و شروط عامی را برای کارکرد جامعه تنظیم می‌کند از جمله چارچوبه و شروط جریان‌یابی رقابت میان نظرات و برنامه‌های مخالف را.

همان‌طور که قبلاً گفتم ماهیت جامعه سوسیالیستی به کاربست اصل پایه‌ای «هسته مستحکم با الاستیسیته بسیار» را الزام‌آور می‌کند. به همین دلیل در پیش‌نویس پیشنهادی قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی به آن ارجاع شده و در چند جا تأکید شده است.

تبارز اصلی «هسته مستحکم» در قانون اساسی و کارکرد حکومت و به طور کلی در فرآیند سیاسی در جامعه سوسیالیستی، عبارت خواهد بود از نقش نهادینه رهبری پیشاهنگ کمونیست (حداقل تا دوران طولانی در این پروسه گذار این گونه خواهد بود). این امر در قانون اساسی آمده و نقش اصلی این پیشاهنگ و روابط آن با نهادهای کلیدی دولت و حکومت تعریف شده است. در عین حال، این قانون اساسی باید دربرگیرنده اصول پایه‌ای و «مقرراتی» باشد که در مورد کلیه افراد جامعه و نهادهای جامعه از جمله حزب پیشاهنگ کمونیست و نقش آن در دولت و حکومت به طور مساوی به کار بسته خواهد شد.

### جهشی تاریخی، ارتفاع و دورنمایی کاملاً نوین

تفاوت‌های مورد بحث بر ضرورت تشخیص (و استوارانه در دست گرفتن) این واقعیت تأکید می‌کند که کمونیسم در واقع بیان یک گسست رادیکال، یک جهش و بُرش حقیقتاً تاریخی، هم در عرصه تئوری (افکار) و هم در عرصه پراتیک (یعنی در کنش اجتماعی میان انسان‌ها در عرصه سیاست و دیگر حوزه‌های روبنا و همچنین در روابط اقتصادی و اجتماعی و بالاخره در عرصه کنش انسان با باقی طبیعت) است. در این میان به ویژه «هسته مستحکم» (حزب و بخشی از مردم که ستون فقرات جامعه سوسیالیستی را تشکیل می‌دهند - **توضیح مترجم**) باید بر مبنای علمی و به طور راسخ قانع شده باشد که دست‌یابی به کمونیسم یک ضرورت است و متعهد به مبارزه برای آن باشد. کمونیسم جهش به چیزی است که حقیقتاً و عمیقاً ارتفاع و دورنمایی کاملاً متفاوت است که از بلندای آن کل پراتیک و تئوری بشر را می‌توان و باید با چشم اندازی کاملاً نوین و تماماً علمی نگریست (و این علم باید مرتباً به کار بسته شده و تکامل یابد).

پس باید تأکید کرد که «هسته مستحکم» تماماً با بینش و رویکرد بورژوا-دموکراتیک گسست کند و یراین مینا و از این چشم انداز آن نقطه نظرات و اصول بورژوا-دموکراتیک را که می‌توانند به نظام سوسیالیستی و گذر به کمونیسم خدمت کنند در کارکرد نظام سوسیالیستی ادغام کند- هرچند با تغییر آن‌ها در جوانی مهم. می‌دانیم که لنین گفت برای توده‌های مردم سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریای آن یک میلیون بار دموکراتیک‌تر از سرمایه‌داری و دیکتاتوری بورژوازی آن است. اما مسئله به این سادگی نیست و حتا



جوهر مسئله این نیست. و رای این امر، نظام سوسیالیستی متضمن و آغازگر یک فرآیند بنیادا متفاوت است که به معنایی کیفی متفاوت و عظیم، رهائی بخش است. و اگر قرار است دوران گذار واقعا به سوی کمونیسم برود باید چنین باشد.

### تشخیص یک تضاد واقعی و مقابله با آن

در این رابطه لازم است کاملا و صادقانه با تضادی بسیار واقعی در جامعه سوسیالیستی روبرو شویم - تضادی که گاه می تواند بسیار حاد شود؛ به ویژه در شرایطی که بقایای جامعه پیشین جان سختی می کنند و هنوز دول امپریالیستی و ارتجاعی در جهان بسیار قوی هستند. تضاد را می توان به این صورت خلاصه کرد: تضاد میان اساسی ترین و جامع ترین منافع توده های مردم یعنی پیشروی به سوی کمونیسم با ماترک قدرت مادی و ایدئولوژیک روابط، طبقات و نیروهای ارتجاع منسوخ که بر افشار گوناگون مردم تاثیر گذاشته و «کشش» هایش آنان را از این جاده پیشروی دور می کند. برخی اوقات این تضاد به شکل تضاد میان نیازهای پایه ای مردم و آنچه که مردم یا حداقل بخش هایی از مردم به طور خودبخودی «می خواهند» بروز پیدا می کند. حداقل شکل بیرونی اش این طور است. تضاد یاد شده برای اتهاماتی که علیه کمونیسم اقامه می شود، که کمونیسم تکاپوتی تخیلی است برای تحمیل یک نگرش اجتماعی غیرممکن و غیرممکن بودنش کمونیست ها را مجبور می کند به بی رحمانه ترین استبدادها دست یازند، پایه عینی فراهم می کند.

در تدارک برای این سخنرانی و کارهای دیگر، دوباره سراغ جمهوری افلاطون رفته و آن را خواندم. تکان دهنده و تا حدی حیرت انگیز است که چگونه تا همین امروز فردی مانند افلاطون به عنوان ستونی از ستون های اندیشه غربی و کسی که هنوز بشدت به روز است مورد تجلیل قرار می گیرد. این در حالی است که در کتاب جمهوری افلاطون علنا و حریصانه از نخبه گرایی خشن حمایت می شود و آشکارا این نظریه تبلیغ می شود که برای اداره ی نظم جامعه و تحقق منافع مردم، پادشاهان فیلسوف (یا «نگهبانان») باید بر مردم حکومت کنند. در جمهوری به طور صریح استدلال شده است که مقرراتی باید وضع کرد و گام هایی برداشت تا این «نگهبانان» (یا شاهان فیلسوف و کارگزاران آنان) بر مبنای منافع تنگ شخصی خود عمل نکنند. در جمهوری منافع شخصی این حکام نیست که مورد حمایت قرار می گیرد. کاملا بر عکس. استدلال آن است که تنها با حاکمیت چنین افرادی می توان از منافع مردم در مقابل گرایشات تنگ و عامیانه ی مردم حفاظت کرد. این استدلال اصلی جمهوری است که در آن بارها و از زوایای گوناگون تکرار شده و برجسته می شود.

در اینجا می توان دید که چرا افرادی چون کارل پوپر (15) منشاء توتالیتریسم را در این اثر افلاطون - و در فلسفه ی افلاطون به طور کل - و فرضیات و استدلال های اصلی اش مکان یابی می کنند. البته، پوپر این را به مارکسیسم و کمونیست ها نیز تعمیم می دهد. در جواب باید گفت، کمونیسم به هزار و یک دلیل و طریق به طور ریشه ای متفاوت از اندیشه ی افلاطون است. علاوه بر این، شرایط مادی جهان امروز نیز به طور رادیکال از جامعه و جهانی که در جمهوری تصویر شده متفاوت است و اهداف و روش هایشان نیز بنیادا فرق دارند.

اما در جامعه سوسیالیستی هنوز ماترک تضادهای گذشته پابرجایند و می توانند به شکل تضاد میان آنچه نیازهای پایه ای مردم در اساسی ترین و جامع ترین معنای خود است و آنچه برخی از افشار مردم در این یا آن دوره از جامعه سوسیالیستی «به طور خودبخودی می خواهند» بروز یابد. در اینجا ضرورت نقش رهبری پیشاهنگ و کلیه ی اتهامات مرتبط با آن وارد میدان می شوند - اتهام نخبه گرایی، استبداد، اعمال دیکتاتوری به معنای منفی آن و غیره.

بعد از کنار گذاشتن تحریفاتی که این گونه اتهامات را همراهی می کند باید بگویم که در اینجا تضادی واقعی درگیر است و حل صحیح این تضاد به گونه ای که با پیشروی در جاده کمونیسم سازگار باشد و این پیشروی تداوم یابد - و در همان حال سازگار با این اصل باشد که پیشروی به سوی کمونیسم باید اساسا از طریق اتکاء بر ابتکار عمل آگاهانه ی توده های مردم بوده و بر بستر مبارزه ی عمومی جهانی برای کمونیسم توده های مردم باید به طور فزاینده ای درگیر تعیین جهت جامعه و اداره ی دولت سوسیالیستی گردند -- حل صحیح تمام این تضادها در سراسر دوران گذار سوسیالیستی چالشی بزرگ خواهد بود؛ به-

ویژه تا زمانی که وجود نیروها و تاثیرات نظم کهن و نیروهای ارتجاعی کماکان یک پدیده‌ی مهم در درون کشور سوسیالیستی و در مقیاس جهانی است. در اینجا نیز کاربست زنده‌ی اصل پایه‌ای و روش «هسته مستحکم با الاستیسته بسیار» بسیار مهم و حیاتی خواهد بود.

قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی (پیش‌نویس پیشنهادی) در جنبه‌های مهمی به این تضاد می‌پردازد. اما این تضاد به طور کلی مشکل بسیار مهمی است که باید عمیق‌تر به آن توجه کرد - هم اکنون و تا زمانی که قدرت سیاسی کسب شده و دولت سوسیالیستی نوین مستقر شود و بعد از آن.

### سوسیالیسم و سرمایه‌داری، قوانین اساسی و قوانین: تشابهات و تفاوت‌های عمیق

نکاتی که در اینجا بحث و تاکید کرده‌ایستی در تمام دوران گذار سوسیالیستی و در تمام مقاطع ام‌می هائی که امتداد قانون اساسی آن، نه تنها در قانون اساسی بلکه در قوانین و نهادهای حکومتی و فرآیند هستند بازتاب یابند.

در تمام مراحل و ی سوسیالیستی و قانون ی گذار به سوی کمونیسم، قوانین جامعه‌دوران این پروسه ی کلیه‌ی قوانین است باید بازتاب روابط اجتماعی غالب در ( و اساساً روابط اقتصادی- اساسی که شالوده تولیدی) جامعه باشند.

به این معنا، قوانین جامعه‌ی سرمایه‌داری ی سوسیالیستی دارای وجه اشتراک مهم با قوانین جامعه هستند. در هر دو مورد قانون بازتاب آن نوع روابط تولیدی و روابط مالکیت است که در جامعه سلطه دارد (باشند). میان روابط تولیدی و روابط مالکیت سوسیالیستی (روابط مالکیت، بازتاب بیرونی روابط تولیدی می‌کند) نظام اقتصادی این‌ها عمل با روابط تولیدی و روابط مالکیت سرمایه‌داری و میان فرآیند کلی و دینامیک ی جامعه است) تفاوت رادیکالی موجود است. با وجود چنین دو (با تاکید بر اینکه نظام اقتصادی شالوده تفاوت عمیقی مسئله پیچیده است. زیرا از یک طرف، روابط سوسیالیستی اساساً روابط استثمار و ستم روابط با نیست اما دارای بقایا و عناصری از آن هست و در دوران گذار سوسیالیستی دگرگونی دائم آن ی بقایای استثمار، ستم و تخاصم اجتماعی از طریق پیشروی به سوی هدف محو نهائی و کامل کلیه استثمار کمونیسم در سطح جهان ضروری است. این خصلت ویژه‌ی تضادهای اساسی در جامعه سوسیالیستی و حرکت آن تضادها، در هر مقطع از فرآیند گذار سوسیالیستی در قانون اساسی و دخیل در این فرآیند حیاتی motion قوانین آن جامعه بازتاب خواهد یافت. حل صحیح این تضاد و حرکت است. زیرا در شرایطی که جامعه از طریق مبارزات گاه شدید و گاه بسیار تیز و متلاطم، دوران گذار به ی سوسیالیستی اجازه کند حل صحیح این تضاد به جامعه‌سوی هدف نهائی کمونیسم را طی می‌دهد که ثبات نسبی خود را حفظ کرده و به کارکرد خود ادامه دهد. می‌

در این چارچوب چند کلامی هم بگویم در مورد کاربست‌پذیری - و کاربست‌پذیری - «تفکیک قوا» و ی سوسیالیستی و در ارتباط با دیکتاتوری در یک جامعه checks and balances «بازخواست و توازن» ی سوسیالیستی با ام واضح است که به دلیل تفاوت کامل جامعه‌چه تا کنون گفته‌پرولتاریا. بر مبنای آن ی سوسیالیستی و در دیکتاتوری پرولتاریا کاملاً ی سرمایه‌داری کاربست این اصل نیز در جامعه‌جامعه ی سرمایه‌داری و دیکتاتوری بورژوازی خواهد بود. در هر حال در جامعه‌متفاوت از کاربست آن در جامعه ی قدرت بیش از اندازه به هیچ یک از نهادها یا سوسیالیستی نیز این اصل کاربست دارد که نباید اجازه دهند ی سوسیالیستی را رقم می‌تری که جامعه‌ی خود از تضادهای عمیق‌گروه خاص داد. این اصل به نوبه ی سوسیالیستی نه تنها میان گیرد - تضادهائی که مبنای این واقعیت هستند که در جامعه‌نشئت می‌افشار مختلف مردم تضاد هست بلکه میان مردم و حکومت نیز تضاد وجود دارد. این واقعیت در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین آمریکای شمالی (پیش‌نویس پیشنهادی) طرح شده و برایش ی سوسیالیستی نسبت به چنین تضادی را کرد جامعه‌چاره جوئی شده است - در بخشی که روی‌ها را پیش گذاشته است. پس، این معضلی واقعی است و ای و روش حل آن روشن کرده و اصول پایه ی ی مربوط به حل صحیح تضاد میان حکومت و مردم در جامعه‌ضروری است که علاوه بر دغدغه ی قدرت در دست این یا آن نهاد یا ارگان رهبری توجه سوسیالیستی، به معضل انباشت بیش از اندازه کند. زیرا از شده و از آن ممانعت شود. این معضل حول نقش رهبری حزب پیشاهنگ بیان حادی پیدا می‌ی سوسیالیستی ضروری و حیاتی است؛ اما یک طرف رهبری حزب برای نگاه داشتن جامعه بر روی جاده

تر و تضادهای زیربنائی ی تضادهای بزرگی تمرکز بالقوه از سوی دیگر این رهبری خود کانون و نقطه ای در حال گذار) است. قانون اساسی جمهوری ی سوسیالیستی (دقیقا به مثابه جامعه جامعه سوسیالیستی نوین آمریکای شمالی (پیش نویس پیشنهادی) به این مسئله نیز با صراحت پرداخته است.

در اینجا بازهم برمی مان که: شرایط ی بسیار عمیق و تعیین کننده در مانیفست حزب گردیم به آن نکته کند و هم موانعی بر سر راه این پیشروی ی پیشروی به سوی کمونیسم را فراهم می مادی هم پایه ی سوسیالیستی در عین شود؛ جامعه می گذارد. این تناقض در ماهیت گذاری سوسیالیسم منعکس می بندی اجتماعی متمایز هست و باید باشد و به واقع باید ثبات نسبی و توان کارکرد حال که واقعا یک صورت داشته باشد؛ اما همچین و اساسا دوران گذاری است به جهان کمونیستی، بخشی از مبارزه برای به وجود آوردن یک جهان کمونیستی است و در کل تابع این مبارزه است. پس از کسب و تحکیم قدرت سیاسی و استقرار نظام سوسیالیستی چالش عبارت است از پیگیری در حل این تضادها با تمام ای که ناپذیر آن را همراهی خواهد کرد. و حل این تضادها به گونه پیچیدگی و تلاطماتی که به طور اجتناب راند. انقلابی در جهان به سوی کمونیسم می ی عریض در کنار مبارزه را در آن جاده جامعه

در این پرتو می ی سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا خواهم مختصری در مورد نقش انتخابات در جامعه صحبت کنم. قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین آمریکای شمالی (پیش نویس پیشنهادی) به ی سوسیالیستی دلایل بسیار واقعی و مهم به این موضوع در جزئیات پرداخته است. زیرا در جامعه های حکومتی و تواند به طرق و در جوانب مختلف و مهم نقشی مثبت در رابطه با ارگان انتخابات می تر از آن در تقویت مناظره و جوشش فکری حول مسائل اجتماعی مهم و موضوعات و رخدادهای اساسی المللی و امور دولتی ایفا کند. در همان حال، در جامعه سوسیالیستی، در رابطه با خصلت کلی بین راهنمای ای در حال گذار) و هدف نهائی که قطب سوسیالیسم (به خصوص خصلت آن به مثابه جامعه کند. و خطر آن هست که ی سوسیالیستی است انتخابات نقشی واقعا محدود ایفا می حرکت جامعه بینی بورژوائی داشته و آن را تقویت کند. فرآیند انتخاباتی تبدیل به مسابقه و رقابتی شود که پایه در جهان در مقابل این گرایش باید ایستاد و علیه آن مبارزه کرد. این خصلت در انتخابات جوامع سرمایه داری بارز ی تواند به درون چارچوب انتخابات در جامعه است اما همین نوع تاثیرات و تبارزات این بینش به راحتی می ی سرمایه داری متفاوت است رخنه کند. باید نسبت به این خطر آگاه سوسیالیستی که بنیادا با جامعه بود و با آن مقابله کرد.

در اینجا لازم است مجددا بر نکته ی پایه ای تاکید کنم که: اگر انتخابات را در پرتو ماهیت اساسی و اهداف تواند نقش مثبت مهمی در می ی سوسیالیستی در چشم انداز صحیحی قرار دهیم آنگاه انتخابات جامعه ی مردم یا ترین اراده ترین و اساسی ی سوسیالیستی بازی کند. با این وصف انتخابات مبین عالی جامعه ی تواند باشد. نقش انتخابات در جامعه ها نیست و نمی ترین نیاز و منافع آن ترین و اساسی بزرگ تر از آن زیربنای سوسیالیستی را باید در چارچوب خصلت و نقش روبنای سیاسی-ایدئولوژیک و اساسی توان آن را بالای این اقتصادی که این روبنا باید در نهایت با آن تطابق داشته باشد درک کرد و هرگز نمی ی استثمارگر است واضح ی سرمایه داری که تحت حاکمیت طبقه چارچوب قرار داد. این امر در مورد جامعه وجه از طریق های مردم به هیچ ای و منافع توده ای نیازهای پایه و مبرهن است. یعنی در چنین جامعه ی سوسیالیستی نیز که تواند بشود. اما این امر در مورد جامعه شود و نمی انتخابات بیان یا برآورده نمی ی باشد صادق است. در جامعه گرانه می روابط استثمارگرانه و ستم اش محو کلیه هدف نهائی سوسیالیستی، دگرگونی مستمر زیربنای اقتصادی و روبنا در سمت و جهت کمونیسم صرفا یک هدف ی های جامعه کردهای نهادهای حکومتی و به طور کلی در دینامیک انتزاعی نیست. بلکه در تمام عمل ی که ضروری است تا جامعه به آن سمت برود، یک اصل راهنما است. سوسیالیستی و رهبری

## نمونه ای از قانون اساسی یک دولت سوسیالیستی

بخش سوم

در حقیقت شماره‌های 57 و 58 دو بخش از ترجمه‌ی سند قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین برای آمریکای شمالی (طرح پیشنهادی) را خواندید. این سند که توسط حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر.سی.پی) تهیه شده است، نمونه‌ی خوبی از قانون اساسی در یک کشور سوسیالیستی است. تدوین سندی مشابه در ایران، یعنی تدوین سند قانون اساسی جامعه‌ای که بر ویرانه‌های جمهوری اسلامی باید ساخته شود، به واقع ضروری است. سندی که هرچند در اصول کلی تفاوت چندانی با این سند نخواهد داشت اما به یقین دارای ویژگی‌های مهمی خواهد بود. ویژگی‌هایی که از مختصات جامعه‌ی ایران و انقلاب در ایران بر می‌خیزد.

به طور مثال، ایالات متحده آمریکا کشوری امپریالیستی است. با سرنگونی آن و استقرار دولت سوسیالیستی در آمریکا، دولت سوسیالیستی باید کلیه‌ی پایگاه‌های نظامی‌اش را که وسیله‌ی فتوحات و غارت و سلطه‌ی جهانی آمریکاست برچیند و کلیه‌ی قراردادهای و عهدنامه‌های امپریالیستی را ملغی کند. اما دولت سوسیالیستی که در نتیجه‌ی سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران مستقر شود با چنین وظیفه‌ای روبرو نیست. برعکس، با وظیفه‌ی گسستن از شبکه‌ی روابط وابستگی به نظام سرمایه‌داری امپریالیستی مواجه است و تفاوت‌های بسیار دیگر.

در هر حال تدوین چنین سندی می‌تواند سلاح موثری باشد در آگاهی دادن به توده‌های مردم در مورد ماهیت یک جامعه‌ی واقعا انقلابی و مقابله با وعده‌های فریب‌کارانه‌ی بورژوازی در مورد «تغییر». تدوین قانون اساسی جامعه‌ی آینده در واقع ارائه‌ی اساس‌نامه و نظام‌نامه‌ی جامعه‌ی سوسیالیستی است. جامعه‌ای که اکثریت مردم جامعه را از موقعیت تحت ستم و استثمار رها می‌کند و راه را باز می‌کند برای این که اکثریت مردم تحت ستم و استثمار جامعه حاکم بر سرنویشت خویش شوند. در نتیجه، تدوین قانون اساسی جامعه‌ی آینده وسیله‌ای است که از طریق آن توده‌های مردم با اصول و کارکرد جامعه‌ای آشنا می‌شوند که تحقق عمیق‌ترین منافع آنان است و می‌تواند تبدیل به پرچم و قطب راهنمای‌شان در مبارزه شود. علاوه بر این، می‌تواند آنان را با راه، برنامه و افق حزبی که به طور جدی به دنبال انقلاب سوسیالیستی است آشنا کند. در واقع محکمی است برای سنجش این که آیا دولت و نظامی که حزب برایش مبارزه می‌کند و توده‌های مردم به خصوص پرولتاریا را دعوت به مبارزه در راه آن می‌کند ماهیتا گسست بنیادینی از دولت و نظام کنونی هست یا خیر؟

قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین برای آمریکای شمالی (طرح پیشنهادی) سند ارزشمند و مناسبی است برای عینیت بخشیدن به بحث در این باره.

این سند مشتمل بر یک مقدمه و 6 ماده است. در این فصول جوانب گوناگون اداره‌ی جامعه شرح داده شده‌اند: اصول هدایت‌کننده‌ی دولت سوسیالیستی و کارکرد ارگان‌های مختلف حکومتی، رابطه‌ی دولت و حزب کمونیست، نقش حزب کمونیست در اداره‌ی جامعه، رابطه‌ی حکومت مرکزی و ارگان‌های قدرت محلی، رابطه‌ی حکومت مرکزی و نهادهای قدرت مردم، کارکرد اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ی سوسیالیستی، حقوق مردم در مقابل دولت و ...

در شماره‌های قبل، ترجمه‌ی مقدمه، بخش اول از ماده‌ی اول (مجلس قانون‌گذار) و مقدمه‌ی بخش دوم از ماده‌ی دوم (قوه مجریه) را خواندید. در زیر فصول مختلف از بخش دوم (قوه مجریه) را می‌خوانید.

## الف. اقتصاد

1. خصلت و اهداف اساسی اقتصاد و توسعه‌ی اقتصادی در ماده‌ی چهارم قانون اساسی مطرح شده است. اما در این جا لازم است یک نکته را تاکید کنیم. شالوده‌ی پیش‌برد وظایف حکومت و امور دولت، به‌گونه‌ای که منطبق بر منافع توده‌های وسیع مردم در جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی و در سراسر جهان باشد، عبارت است از توسعه‌ی اقتصاد بر مبنای خطوط سوسیالیستی. هدف اساسی عبارت است از توسعه‌ی اقتصاد و تغییر روابط اقتصادی و روابط در جامعه و جهان به‌گونه‌ای که کلیه‌ی جوانب استثمار و ستم محو و ریشه‌کن شوند تا این که بالاخره، ابزار تولید (متمایز از ابزار مصرف شخصی) تبدیل به مالکیت و منبع همگانی برای کل جامعه و در نهایت برای کل بشریت گردد. هدف یاد شده منطبق بر واقعیت‌های جهان است زیرا این ابزار تولید، و به طور کلی ثروتی که تولید می‌شود، اساسا حاصل کار فکری و بدنی مردم سراسر جهان است. با دستیابی به کمونیسم در سراسر جهان، مالکیت همگانی ابزار تولید، شکل مستقیم به خود خواهد گرفت یعنی، دیگر نیازی به میانجی دولت نخواهد بود. (البته در آن زمان نیز حکومتی لازم خواهد بود که در زمینه‌ی اقتصاد و دیگر امور جامعه نقش ایفا کند. این نکته در دیباچه نیز آمده است). قبل از استقرار کمونیسم در مقیاس جهانی، اولیه‌ترین و مهم‌ترین شکل مالکیت جامعه بر ابزار تولید در کشورهای سوسیالیستی از طریق میانجی دولت سوسیالیستی بیان خواهد شد. به خصوص در مراحل اولیه‌ی گذار سوسیالیستی به کمونیسم. دولت سوسیالیستی به طور فزاینده نقش مسلط را در مالکیت بر ابزار تولید، و به طور کلی در اقتصادی سوسیالیستی خواهد داشت.

این در حالی است که خود دولت سوسیالیستی در جهت دستیابی به کمونیسم مرتبا دستخوش تغییر خواهد شد.

2. در این جمهوری، کار و خلاقیت توده‌های وسیع مردم و کلیه اعضای جامعه که به طور فزاینده از روابط استثماراری رها می‌شوند، نقطه‌ی اتکاء و منبع توسعه‌ی اقتصاد سوسیالیستی است. هدف اقتصاد سوسیالیستی آن است که بر کلیه بقایای روابط استثماراری غلبه کند و آثار آن را از میان ببرد. نه فقط در این جامعه بلکه در هر نقطه‌ی جهان. در تطابق با این هدف و این جهت‌گیری، دولت، عامل هدایت‌کننده در توسعه‌ی اقتصاد سوسیالیستی نوین است. مالکیت بر ابزار تولید شکل درجه اول در مالکیت اقتصادی است. برنامه‌ریزی دولتی قطب راهنمای اصلی در توسعه‌ی اقتصاد است. همان طور که در اصول و اهداف مدون در قانون اساسی یاد شده است دولت سوسیالیستی بنیادا از انواع دولت‌های پیشین متفاوت است، دولت‌هایی که تجسم و اعمال‌کننده‌ی منافع سرمایه‌داران و طبقات استثمارگر گذشته بودند. با این وصف، خود این دولت نیز باید دائما دستخوش دگرگونی شود و این، جهت دولت سوسیالیستی را رقم می‌زند. دگرگونی دولت سوسیالیستی در ارتباط و متناسب است با تغییرات جامعه سوسیالیستی و بطور کلی جهان در زمینه‌ی محو تمایزاتی که وجود دولت را در جامعه‌ی بشری ضروری کرده است. جهت‌گیری عبارت است از آفریدن شرایط و اوضاعی که دولت نیز محو شود و جای آن را تعاون اشتراکی بشریت بگیرد. بشریتی که دیگر هیچ تمایزی آن را شقه شقه نکرده است، نه تمایز طبقاتی، نه جدائی ملی و نه هیچ‌نوع رابطه‌ای که تجسم ستم و استثمار بوده یا بدر آن را در دل بپروراند.

3. در انطباق با این جهت‌گیری و با سلطه‌ی مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی دولتی در توسعه‌ی اقتصاد سوسیالیستی نوین، یکی از اهداف اصلی عبارتست از محو مالکیت سرمایه‌ی خصوصی و روابط استثماراری حاصل از آن در شکل کار مزدی. هرچند تا مدت زمانی طولانی مردم در استخدام بنگاه‌ها و دیگر واحدهای اقتصاد سوسیالیستی کار خواهند کرد و در ازای آن حقوقی به شکل پول دریافت خواهند کرد (و این ضرورت تا مدتی خود را تحمیل خواهد کرد) اما دولت سوسیالیستی در مدت زمان نسبتا کوتاه شرایط و اوضاعی که در آن افراد مجبورند برای افراد صاحب سرمایه‌ی خصوصی کار کنند از بین خواهد برد. مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و انواع دیگر سرمایه و استخدام کار مزدی توسط صاحبان سرمایه‌های خصوصی غیرقانونی خواهد شد، مگر به طور موقت در مقیاسی کوچک و طبق شرایط ویژه‌ی تعیین شده در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌های توسعه‌ی اقتصاد سوسیالیستی و در چارچوبه‌ی محدودیت‌هایی که این برنامه‌ها و سیاست‌ها می‌گذارند. فعالیت صاحبان کوچک ابزار تولید در چارچوب کلی برنامه‌ها و سیاست‌های توسعه‌ی اقتصاد سوسیالیستی ترکیب خواهد شد. جهت‌گیری آن است که این فعالیت‌ها با وظایف اقتصادی دولت هم‌جهت باشند و در مدت نسبتا کوتاه و به تناسب توسعه‌ی کلی اقتصاد و تغییر جامعه، دولت این فعالیت‌های خصوصی را خریده و دارائی آنان را درون منابع عمومی دولت ادغام کرده و صاحبان پیشین این فعالیت‌ها را در بنگاه‌های دولتی و دیگر واحدهای اقتصادی تعاونی و کلکتیو استخدام کند. مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی دولتی در چارچوبه‌ی کلی توسعه‌ی اقتصاد سوسیالیستی چیره خواهد بود اما در این چارچوب تا مدتی اشکال مالکیت و فعالیت اقتصادی تعاونی و کلکتیو در سطوح مختلف وجود خواهد داشت. این امر شامل امتزاج واحدهای مالکیت و سرمایه‌ی خصوصی سابق در درون این اشکال تعاونی و کلکتیو نیز هست. جهت‌گیری در این بخش اقتصادی نیز عبارت است از تغییر اشکال تعاونی و کلکتیو به مالکیت‌های بزرگ و ادغام آن‌ها در بخش مالکیت دولتی اقتصاد. این کار بخشی از فرآیند استقرار مالکیت همگانی جامعه بر ابزار تولید است. جهت‌گیری دولت آن است که این سیاست را در کشاورزی، صنعت و دیگر بخش‌های اقتصاد پیاده کند. اما به ویژگی‌های هر بخش و تفاوت‌های منطقه‌ای نیز توجه خواهد کرد و به طور کلی عوامل ویژه‌ای را که ممکن است بر روش‌های خاص عملی کردن این سیاست تاثیرگذار باشد به حساب خواهد آورد.

## ب. محیط زیست

1. دولت سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی در توسعه‌ی اقتصاد سوسیالیستی و در روابط بین‌المللی‌اش دارای اصول و جهت‌گیری انترناسیونالیسم پرولتری خواهد بود. این اصول و جهت‌گیری را پیوسته تبلیغ کرده و بدان عمل خواهد کرد. وقتی پای محیط زیست به میان می‌آید این سیاست نه تنها مناسب است بلکه دارای اضطرار ویژه است. استقرار دولت سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی در پی مغلوب کردن دولت ایالات متحده‌ی آمریکا بوده است. این پیروزی لاجرم با توفان خشونت و نابودی‌ای همراه بود که امپریالیسم پوسیده به راه انداخت. با این وصف استقرار این دولت گام عظیمی در رهائی

بشریت است. وجود این دولت، بشریت را قادر می‌کند که به طور قاطع و اضطراری با خطر بزرگی که بشریت و دیگر انواع و اکوسیستم‌ها را تهدید می‌کند مقابله کند. در نتیجه، خود دولت سوسیالیستی نوین در آمریکا شمالی همراه با خلاقیت، انرژی و دانش توده‌های مردم که ستون فقرات این جمهوری‌اند به این اضطرار زیست محیطی پاسخ خواهد داد؛ در ابعاد گوناگون و در زمینه‌ی توسعه‌ی اقتصاد سوسیالیستی در کلیه‌ی عرصه‌های حکومت و فعالیت‌های اجتماعی و در روابط بین‌المللی. به طرق گوناگون برای این مسئله چاره‌جویی و راه‌یابی خواهد کرد. به طرق گوناگون دانشمندان و توده‌های مردم از هر بخش جامعه و از هر نقطه‌ی جهان را گردهم خواهد آورد تا مشترکاً این مبارزه را پیش برند و بر موانعی که کارکرد سرمایه‌داری و عملکرد امپریالیست‌ها و دولت‌های ارتجاعی دیگر در این راه برپا می‌کنند چیره شوند.

2. قبل از استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکا شمالی، حزب کمونیست انقلابی آمریکا ضمن تحلیلی از وضعیت اضطراری محیط زیست و عمق و گستردگی آن، اصولی را تدوین کرده و پیش گذاشت (در نشریه انقلاب شماره 199 به تاریخ 6 آوریل 2010). این جمهوری مصمم به پیاده کردن آن اصول است. .... تا در حداکثر توان به حل بحران محیط زیست، پاک کردن آثار فاجعه بار و چند وجهی آن یاری رساند و پیام‌آور عصر نوینی باشد که بشریت و جامعه‌ی بشری حقیقتاً نگهبانان شایسته‌ی زمین گردند.

### ج. دفاع و امنیت

مولفه‌ها و ساختارهای نیروهای مسلح و میلیشیا و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی در جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکا شمالی در جریان مبارزه‌ی انقلابی برای کسب قدرت سیاسی شکل گرفتند. شرایط این مبارزه‌ی انقلابی با شکل‌گیری یک بحران عمیق انقلابی و ظهور میلیون‌ها نفر مردم انقلابی به وجود آمد که تحت رهبری یک پیشاهنگ انقلابی کمونیستی مبارزه کردند و نسبت به اهداف این انقلاب و ضرورت تغییر انقلابی جامعه آگاه و در این راه مصمم‌اند. با استقرار این جمهوری، نهادهای دفاع و امنیت عمومی طبق هدف و نقش اساسی‌شان تکامل خواهند یافت که عبارتند از: دفاع و حفاظت از جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکا شمالی و حقوق مردم آن در پیش‌برد اهداف این جمهوری و در دفاع از توده‌های مردم در عملی کردن دگرگونی‌های انقلابی جامعه و خدمت حداکثری به این نوع دگرگونی در سراسر جهان.

1. جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکا شمالی، بر مبنای این هدف و نقش و در انطباق با جهت‌گیری انترناسیونالیستی‌اش، کلیه‌ی پایگاه‌های امپریالیسم آمریکا را در کشورهای دیگر بر می‌چیند. تمام عهدنامه‌ها و قراردادهای نظامی و غیر نظامی را که دولت امپریالیستی آمریکا بر دیگر کشورها و خلق‌ها تحمیل کرده و یا به هر صورتی به تحمیل و تقویت سلطه‌ی امپریالیسم آمریکا خدمت کرده است ملغی می‌کند. این جمهوری، جنگ‌های تجاوزگرانه و سلطه‌گرانه و اشغال کشورهای دیگر را تقبیح می‌کند. نیروهای نظامی‌اش را در کشورهای دیگر مستقر نخواهد کرد و پایگاهی دایر نمی‌کند مگر در شرایطی که این امر به وضوح در انطباق با آرزو و خواست توده‌های مردم در آن کشور است و واقعاً بازتاب جهت‌گیری انترناسیونالیستی و دیگر اصول و اهداف مقرر شده در قانون اساسی است. جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکا شمالی بر مبنای این اصول و اهداف به پیشرفت مبارزه انقلابی در جهان خدمت خواهد کرد.

2. این جمهوری سلاح‌های هسته‌ای و دیگر سلاح‌های کشتار جمعی تولید نکرده و استفاده نخواهد کرد. مبارزه‌ی مصمم و همه‌جانبه خواهد کرد تا جهان از وجود این سلاح‌ها پاک شود. این مبارزه بخشی از فرآیند مبارزه برای مغلوب و از کار انداختن دولت‌های امپریالیستی، نیروها و دولت‌های ارتجاعی دیگر با هدف دستیابی به کمونیسم در سراسر جهان خواهد بود. با استقرار کمونیسم در جهان بالاخره رویای انسان‌های بی‌شماری که در طول تاریخ جهانی بدون جنگ را آرزو کرده‌اند به تحقق می‌پیوندد. امری که در نهایت به نفع کل بشریت است.

3. اصول تعیین شده در این قانون اساسی و قوانین منتج از آن (مشمول بر عهدنامه‌هایی که بر مبنای آئین‌های مقرر در قانون اساسی حکم قانون را یافته‌اند) حاکم بر کلیه عملکردها و عملیات نیروهای مسلح و میلیشیا و ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی در جمهوری سوسیالیستی نوین است. در شرایط جنگ و یا بروز اوضاع خصمانه‌ی دیگر، این اصول شامل حال رفتار با زندانیان یا بازداشتی‌های حوزه‌ی اختیارات

نیروهای مسلح و میلشیا و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی می‌شود. طبق این اصول هیچ زندانی یا غیر زندانی را نمی‌توان شکنجه کرد و یا در معرض تنبیهات بی‌رحمانه و غیرعادی قرار داد. با هیچ زندانی یا غیر زندانی نمی‌توان به گونه‌ای رفتار کرد که مغایر با استانداردهای بالا باشد. قانون اساسی استانداردهائی را در تطابق با خصلت، هدف و نقش نهادهای دفاع و امنیت عمومی تعیین کرده است. این استانداردها همیشه و در همه حال باید حفظ و طبق آن عمل شود.

4. هنگام عضوگیری برای نیروهای مسلح و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی اولویت با شهروندان (و دیگر سکنه‌ی این جمهوری که دارای اجازه اقامت هستند) داوطلب خواهد بود که بر پایه‌ی تعهدشان به آرمان انقلاب و اصول و اهداف مقرر شده در این قانون اساسی به این نهادها می‌پیوندند. هرزمان که دفاع از این جمهوری و حفظ امنیت عمومی ایجاب کند قوه مقننه می‌تواند قانون خدمت سربازی را تصویب کند. زنان و مردان جسم سالم و در سن بلوغ مشمول این قانون خواهند شد. اما درین حالت نیز اولویت عبارت است از اتکاء به داوطلبین بر طبق معیارها و استانداردهای تعیین شده در این قانون اساسی. میلشیا در سطوح مختلف جامعه و در مناطق مختلف تشکیل خواهد شد. از جمله در مناطق و نواحی خودمختار، محلات، واحدهای پایه و نهادها. اعضای میلشیا باید 18 سال به بالا باشند. هدف از تشکیل میلشیا ارائه‌ی آموزش نظامی و تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیک به صفوف گسترده‌ی مردم خواهد بود. در انطباق با اصولی که در این قانون اساسی تعیین شده است. (در مورد حق افراد به حمل سلاح به ماده سوم این قانون اساسی رجوع کنید.)

5. نیروهای مسلح، میلشیا و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی تحت یک سیستم رهبری قرار خواهند داشت که مرکب از شورای اجرائی مرکزی و حزب کمونیست انقلابی است. مسئولیت و نقش رهبری نهایتاً با حزب کمونیست انقلابی است. برای عملی کردن این سیاست، کمیسیون برای دفاع و امنیت تشکیل خواهد شد. اعضای آن از طریق مشورت میان شورای اجرائی (قوه مجریه- مترجم) و حزب کمونیست انقلابی تعیین خواهند شد. این کمیسیون بر عملیات نیروهای مسلح، میلشیا و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی نظارت خواهد کرد. از جمله در زمینه تدوین آموزه‌ها و اصول عملیاتی. این کمیسیون می‌تواند در ساختارها و سلسله مراتب فرماندهی این نهادها تغییراتی به وجود آورد، در درون این سلسله مراتب فرماندهی، مقام افراد مختلف را تغییر دهد. بخصوص در سطوح بالا. شورای اجرائی در مشورت با حزب بر کار این کمیسیون نظارت خواهد داشت. اگر در مواقعی شورای اجرائی و حزب از طریق مشورت به توافق در مورد نقش و عملکرد نیروهای مسلح و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی نرسند حرف آخر را حزب می‌زند. اما چنین مواردی باید به ندرت پیش آید.

6. این نهادها تجسم فشرده‌ی قدرت سیاسی دولتی هستند. در نتیجه، در آنها گرایش‌های بروز می‌کند که تبدیل به نیروئی در بالای سر توده‌های مردم و اصول و اهداف مقرر شده در قانون اساسی شوند و حتا در تقابل خصمانه با آنها قرار گیرند. در این میان، رهبری حزب کمونیست انقلابی در رابطه با نیروهای مسلح و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی ابزار مهمی در مقابله با این گرایش است. اما رهبری حزب تضمینی برای ممانعت از رشد این گرایش نمی‌تواند باشد زیرا حزب نیز می‌تواند به ضد ماهیت خود برگشته و از یک پیشاهنگ انقلابی تبدیل به نیروئی ضد انقلابی و ابزار احیای سرمایه‌داری و در نتیجه احیای ستم و استثمار توده‌های مردم شود. در واقع برای مقابله با رشد گرایش‌های ضد انقلابی در نیروهای مسلح، دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی و حزب باید در خود حزب و کل جامعه علیه این گرایش قهقرائی دائماً مبارزه شود. با این وصف، رهبری حزب عاملی تعیین کننده است در این‌که نیروهای مسلح و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی خصلت انقلابی خود را حفظ کنند و حافظ اساسی‌ترین و گسترده‌ترین منافع پرولتاریا، حامی امنیت و حقوق مردم، ابزاری کلیدی در پیشرفت سوسیالیسم به سوی هدف نهائی کمونیسم باشند. تا آن زمان و به این شرط که حزب نقطه نظر پایه‌ای، جهت‌گیری، برنامه و سیاست‌های انقلابی داشته باشد می‌تواند چنین نقشی را در رابطه با نیروهای مسلح، میلشیا و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی بازی کند. رهبری دولت سوسیالیستی توسط حزب کمونیست انقلابی اساساً از طریق تضمین خط انقلابی کمونیستی در خود حزب و سیاست‌ها و اعمالی که بیان فشرده و کاربست آن خط هستند تبارز یافته و به عمل در می‌آید. اگرچه رهبری حزب در نیروهای مسلح و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی به این گونه خود را نشان می‌دهد که حزب حرف آخر را در این نهادها می‌زند اما مهم تر از آن حزب از طریق گسترش نفوذ خط سیاسی و ایدئولوژیک خود، آنها را (و کل جامعه را) رهبری می‌کند. در خدمت به این هدف، حزب در مشورت و هماهنگی با رهبری سطوح

مختلف این نهادها ساز و کارهایی به وجود خواهد آورد که از طریق آنها امر آموزش و کار سیاسی و ایدئولوژیک را در تمام این نهادها و کلیه سطوح آنها پیش برد و ماهیت و هدف این نهادها را طبق آنچه در قانون اساسی (از جمله در این بخش و در دیباچه) آمده است، به مثابه‌ی دستیارهای کلیدی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی آموزش داده و ترویج کند.

7. هرچند نیروهای مسلح، میلشیا و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی، کلا و نهایتاً، زیر رهبری حزب کمونیست انقلابی هستند اما در مقابل قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی جواب گو می‌باشند. آنان تحت هیچ شرایطی مجاز به تخطی از این قانون اساسی نیستند. برعکس، همواره و تحت هر شرایطی، از جمله در شرایط فوق‌العاده باید پی‌گیرانه در انطباق با اصول و مقررات تعیین شده در این قانون اساسی و قوانینی که طبق اصول این قانون اساسی وضع شده‌اند عمل کنند. سطوح مختلف نیروهای مسلح، میلشیا و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی می‌توانند تحت رهبری کمیسیون دفاع و امنیت و رهبری حزب، مقررات و رویه‌ها و الگوهای رفتار و عدالت برای خود وضع کنند به شرطی که این‌ها در انطباق با قانون اساسی جمهوری باشند. هرچند اعضای نیروهای مسلح، میلشیا و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی تحت این مقررات، رویه‌ها، الگوهای رفتار و عدالت قابل محاکمه هستند اما در صورت هرگونه تخلف از قوانین جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی، محاکم عادی (غیر نظامی) نیز می‌توانند به تخلفات آنان رسیدگی کرده و محاکمه‌شان کنند.

8. در نیروهای مسلح، میلشیا و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی، برابری میان زن و مرد، میان ملل، فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف تبلیغ و ترویج شده و به عمل در خواهد آمد. در این نهادها و در کل جامعه تبعیض علیه افراد بر پایه‌ی گرایش جنسی‌شان ممنوع است. (به ماده‌ی سوم قانون اساسی رجوع کنید.)

9. اصول، رویه‌ها و عملکرد نیروهای مسلح، میلشیا و دیگر ارگان‌های دفاع و امنیت عمومی باید به گونه‌ای باشند که نزدیک‌ترین اتحاد ممکن را میان کسانی که در جایگاه رهبری هستند با صفوف گسترده این نهادها ایجاد و تقویت کنند. در این نیروها و نهادها رده‌بندی‌های متمایز وجود خواهد داشت. طبق اصول این نهادها و قانون اساسی جمهوری، تفاوت‌ها را باید به حداکثر ساده کرد و تبارز بیرونی این تفاوت‌ها را به حداقل رساند. مثلاً، در زمینه‌ی لباس فرم، نشانه‌های رده و مقام و همچنین رفتار افرادی که دارای مقام و اتوریته بالاتر هستند. در جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی «بله قربان» گوئی در تضاد با جهت‌گیری، هدف و روح این نهادهاست زیرا مشوق و مروج انضباط و وفاداری برده‌وار است و نه آگاهانه. انسجام و انضباط این نهادها اهمیت بسیار دارد و باید در این زمینه پی‌گیر بود و آن را گسترش داد.

10. وظیفه‌ی کلیه‌ی افراد این نهادهاست که فرمان‌ها را به موقع به اجرا گذارند، به خصوص در شرایط جنگ و حالت فوق‌العاده. اما در صفوف این نهادها باید بحث دائم در مورد ماهیت و هدف نهادها، دفاع و امنیت عمومی جاری باشد. باید فضائی ایجاد کرد که اعضای این نهادها در هر سطحی که هستند احساس کنند و تشویق بشوند که سوال کنند، قادر باشند که به سیاست‌ها و اعمال این نهادها و افرادی که در مقام‌های رهبری و اتوریته‌ی بالاتر هستند انتقاد کنند. البته به طرق مناسب و در تطابق با اصول تعیین شده در این قانون اساسی و مقررات، رویه‌ها، الگوهای رفتار و عدالت که این نهادها در انطباق با قانون اساسی اتخاذ می‌کنند. جهت‌گیری و اصول این نهادها و سیاست‌ها و اعمال ناشی از آنها باید ایجاد کننده و مشوق روابط وحدت و رفاقت نه تنها میان افراد این نهادها بلکه میان آنها و توده‌های وسیع مردم جامعه باشد.

11. اعضای نهادها، دفاع و امنیت عمومی، در هر سطح و مقامی که باشند، هرگز نباید فراموش کنند که ضرورت وجودی این نهادها عبارت است از حفظ پیروزی‌های انقلاب و دولت سوسیالیستی نوین که ثمره‌ی این انقلاب است. انقلابی که حاصل قهرمانانه‌ترین مبارزات و فداکاری‌های توده‌های مردم بوده است. ضرورت وجودی آنان خدمت به پیشرفت این انقلاب و حفاظت از امنیت و حقوق مردم است، وظیفه‌شان کمک به آفریدن اوضاع و فضائی است که توده‌های مردم به طور فزاینده قادر گردند و بتوانند فعالانه و در یک فضای سرزنده و شاداب درگیر فرآیندهای بحث و جدل در مورد مسائل مهم حکومتی و دولتی و جهت‌گیری جامعه، شرایط جامعه و آینده‌ی بشریت شوند. در مورد این وظایف باید مرتباً آموزش



داد و در سراسر این نهادها و در همه‌ی سطوح آن بحث جاری کرد تا این درک و جهت‌گیری عمیقا در آنان نفوذ کند.

## د. عدالت و حقوق مردم

1. شورای اجرائی مسئول اعمال قوانین و دفاع از قانون اساسی، با استفاده از ارگان‌های امنیت عمومی است. البته به طور کلی و در نهایت این فرآیند تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی است. شورای اجرائی مسئول ایجاد نهادهائی برای پیگیری قانونی متهمین نقض قانون و مسئول تامین مالی و منابع برای این نهادهاست. این مسئولیت شامل ایجاد نهادهای پی گیری تخطی از قانون در دیگر بخش‌های حکومت، حوزه قانونی و در کل جمهوری سوسیالیستی است (رجوع کنید به ماده دوم). در همان حال، شورای اجرائی مسئول حفاظت از حقوق مردم آن گونه که در این قانون اساسی تصریح شده می‌باشد، به ویژه در زمینه‌ی نظارت بر عملکرد ارگان‌های امنیت عمومی و مسئولین پی‌گیری جرائم. این نظارت برای تضمین آن است که سیاست و اعمال این نهادها منطبق بر قانون اساسی و منطبق بر حقوق تصریح شده‌ی مردم در این قانون اساسی باشد (به بخش سوم از این ماده و ما ده سوم رجوع کنید).

2. دایره‌ی دفاع و مساعدت حقوقی نقشی کلیدی در حفاظت کامل از حقوق مردم و آزادی‌های آنان خواهد داشت، به ویژه در دفاع از حقوق آنان در مواقعی که متهم به جرمی شده باشند و در شرایطی که طرفِ دعوایشان حکومت است و حق استفاده از وکیل را دارند. هزینه‌ی این دایره توسط حکومت و از محل بودجه‌ی عمومی شورای اجرائی تامین می‌شود. اما در کلیه‌ی جوانب دیگر مستقل از حکومت بوده و مستقلانه عمل می‌کند. این دایره شعب خود را در مناطق مختلف از جمله در مناطق و نواحی خودمختار و دیگر نواحی اداری دایر خواهد کرد. هزینه‌ی این شعب نیز از بودجه‌ی حکومت تامین می‌شود. هزینه‌ی تخصیص یافته برای این دایره و شعب آن باید حداقل برابر باشد با هزینه‌ای که حکومت به امر پیگیری جرائم اختصاص می‌دهد. این دایره و شعب آن برای اجرای وظایفی که قانون اساسی تعیین کرده است می‌تواند پرسنل، ساختارها و رویه‌های خود را داشته باشند و هزینه‌ی آن را از حکومت دریافت کند.

## ح. روابط بین‌المللی

1. ایالات متحده آمریکا طی قرن‌ها همچون یک دولت قدرتمند سرمایه‌داری- امپریالیستی از طریق برده‌داری، استیلایابی، سلطه‌گری و غارت در ابعاد نسل‌کشی رشد کرد و از این طرق نظام استثمار خود را در آمریکای شمالی و دیگر نقاط جهان گستراند. این فرآیند پیامدهای مهلک برای قربانیان مستقیم ماشین ستم‌گری‌اش و برای کل بشریت داشت. شکست دادن و از کار انداختن دولت امپریالیستی آمریکا، قطع کردن بازوهای استثمار خفقان‌آور و ماشین هولناک مرگ و نابودی‌اش پیروزی بزرگی برای رهائی مردم سراسر جهان است. این واقعه زمینه را برای پیشروی‌های جهش‌وار مبارزه انقلابی در سراسر جهان به سوی هدف نهائی کمونیسم آماده کرده است. اما هنوز کارهای بیشتری باید کرد تا پیروزی‌های بزرگتری را به دست آورد. همچنین باید از آنچه به دست آمده دفاع کرد. جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی باید با این چالش‌ها روبرو شده و مسئولیت بر دوش بگیرد.

2. اولویت جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی در روابط بین‌المللی‌اش، چیره شدن بر میراث دهشتناک استثمار و غارت توسط امپریالیسم آمریکاست. این جمهوری در حداکثر توان خود به امر پیشروی به سوی جهانی خدمت خواهد کرد که در آن هرگونه غارت، استیلا جوئی، سلطه‌گری و استثمار محو شده است. این جمهوری کلیه‌ی روابط بین‌المللی خود را بر اساس این اصول و اولویت‌ها پیش خواهد برد. مهم‌تر از همه، این جمهوری به مثابه‌ی منطقه‌ی پایگاهی انقلاب جهانی عمل خواهد کرد و برای آن منبع حمایت و الهام خواهد بود (به بخش قبل از این ماده و ماده چهارم رجوع کنید). این امر در درجه‌ی اول و بیش از هر جا در حمایت از نیروها، جنبش‌ها و مبارزات انقلابی در سراسر جهان متجلی خواهد شد و هدف پیشروی به سوی جهان کمونیستی اصل اساسی راهنمای آن در این امر خواهد بود.

3. روابط با امپریالیست‌های باقی‌مانده و دیگر دولت‌های ارتجاعی هیچ‌گاه نباید در تقابل با رشد و دگرگونی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی بر جاده‌ی سوسیالیسم قرار گیرد. مهم‌تر از همه، نباید در تقابل با پیشروی مبارزه‌ی انقلابی در سراسر جهان به سوی هدف کمونیسم قرار گیرد بلکه باید تابع این‌ها باشد. عهدنامه‌ها و قراردادهای مربوط به روابط تجاری و غیره‌ی میان این جمهوری و

دولت‌های دیگر باید در تطابق با این جهت‌گیری و اصول باشد (همان طور که در بخش اول این ماده تصریح شده است، کلیه عهدنامه‌ها و قراردادهای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکا شمالی باید به تصویب مجلس قانون‌گذار مرکزی برسد. برای تصویب آن‌ها اکثریت ساده کافی است و پس از تصویب، حکم قانون را خواهند داشت).

4. در شرایط وجود دولت‌های سوسیالیستی دیگر، جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکا شمالی وارد روابط کمک و حمایت متقابل با آنان و تلاش‌های مشترک در زمینه‌ی کمک به پیشرفت مبارزه‌ی انقلابی در سراسر جهان خواهد شد.

5. نابرابری‌های موجود میان ملل و مناطق مختلف (مانند نابرابری‌های دیگر) زاده‌ی روند رشد تاریخی و دولت امپریالیستی ایالات متحده‌ی آمریکا است. در مقابله با این نابرابری‌ها جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکا شمالی اولویت‌های مهمی را در زمینه‌ی رشد اقتصادی، ساختار و حکومت در این مناطق قائل خواهد شد. از این طریق و طرق دیگر برای چیره شدن بر این نابرابری‌ها تلاش خواهد کرد. این بخشی از فرآیند رشد دولت سوسیالیستی طبق اصول و اهداف تعیین شده در این قانون اساسی، بیان شده در این بخش و بخش‌های دیگر است.

## و. آموزش و پرورش

1. آموزش و پرورش در جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکا شمالی بر اساس اصول و اهداف گفته شده در این قانون اساسی و در خدمت آن خواهد بود. نظام آموزش و پرورش، همگانی است و هزینه‌ی آن از طریق تخصیص منابع حکومت مرکزی و حکومت‌های محلی تامین شده و تحت نظارت کلی شورای اجرائی حکومت مرکزی خواهد بود. آموزش و پرورش ابتدائی یعنی سوادآموزی، آموزش مهارت‌ها و دانستنی‌های اولیه، علوم طبیعی و اجتماعی، هنر و فرهنگ، تعلیم یافتن در زمینه‌ی تولید فکر و غیره برای همه‌ی جوانان (شهروند و غیر شهروند) اجباری است. این آموزش طبق سیاست و اصول راهنمای تدوین شده توسط نهادهای مربوطه‌ی حکومت پیش خواهد رفت. علاوه بر آموزش و پرورش ابتدائی، دولت هزینه‌ی آموزش عالی، ترکیب فراگیری تخصص با ادامه‌ی تحصیل و آموزش و پرورش همه‌جانبه را تامین می‌کند. کسانی که معیارها و استانداردهای آموزش عالی را برآورده کنند می‌توانند وارد این فاز از آموزش و پرورش شوند. این معیارها و استانداردها و اصول راهنما توسط نهادهای مربوطه‌ی حکومت و در انطباق با اصول و اهداف گفته شده در این قانون اساسی تدوین می‌شوند. جهت‌گیری دولت آن است که به موازات رشد اقتصاد سوسیالیستی و رشد کلی جامعه برای شمار فزاینده‌ای از اهالی بالغ کشور نیز امکانات آموزش عالی را فراهم کند. برای تامین این اهداف، در انطباق با اصول اساسی و اهداف مقرر شده در این‌جا، موزه‌های تاریخ، تاریخ طبیعی و علوم، هنر و حوزه‌های دیگر و همچنین انیستیتوها و برنامه‌هایی ایجاد و به طور گسترده در اختیار کل اهالی قرار خواهد گرفت.

2. در امور آموزش و پرورش باید بر گسترش دانش و تلاش‌های فکری ارزش گذاشت و فضا و موقعیت‌های مساعد برای آن فراهم کرد. اما با محیط و ذهنیت «برج عاج نشینی» نیز باید مقابله کرد. در مقابله با این گرایش، تشویق و تقویت کنش متقابل میان دانشجویان و صفوف گسترده‌ی توده‌های مردم، بر اساس اصول و سیاست‌های آموزشی ضروری است. نظام آموزشی در همه‌ی سطوح با هدف پرورش و رشد نسل‌های جدیدی از مردم که دارای تجربه، دانش و توانایی‌های همه‌جانبه باشند، تلاش‌های فکری را با انواع کار بدنی، به طرق و اشکالی که مناسب با سن و سطوح دانشجویان باشد، ترکیب خواهد کرد. این امر بخشی از فرآیند تلاش برای عوض کردن رابطه‌ی خصمانه‌ی میان کار فکری و کار بدنی است تا اینکه بالاخره به حدی از تکامل اجتماعی برسیم که این رابطه دیگر، اساسی برای تولید تخاصم اجتماعی نباشد. تخاصم برخاسته از تقسیم کار میان کار فکری و کار بدنی عمیقاً ریشه در به وجود آمدن روابط ستم‌گرانه و استثمارگرانه در جامعه بشری دارد و خودش منبع بالقوه‌ای برای رشد چنین روابطی است. این روابط در جامعه سوسیالیستی و نهایتاً در سراسر جهان باید از میان بروند. برای نیل بدین مقصود، در تمام عرصه‌های جامعه‌ی کنونی به این مسئله توجه خواهد شد.

3. دانشجویان (و کل مردم) باید شناخت عمیقی از واقعیت و اساس ستمی که به مردم وارد می‌شود بیابند (آن طور که ایالات متحده آمریکا بود و آن طور که در دیگر جوامع جهان که شالوده‌شان بر استثمار بنا شده و طبقات استثمارگر بر آن‌ها حاکم‌اند وجود دارد). باید شناخت عمیقی از واقعیت و اساس همه‌ی

ستمها و نابرابری‌ها، همچون ستم بر زن بیابند. یکی از مهمترین اهداف نظام آموزش و پرورش در این جمهوری پرورش توانائی کسب این شناخت در دانش‌آموختگان (و کل مردم) است. کسب چنین شناختی آنان را مصمم و متعهد می‌کند که برای ریشه‌کن کردن این روابط بجنگند. همین رویکرد در مقابله با تبعیض علیه افراد به صرف گرایش جنسی‌شان اتخاذ خواهد شد. تبعیضی که به شدت به نقش‌های جنسیتی سنتی و ستم بر زن گره خورده است.

4. در نظام آموزشی، زبان‌های انگلیسی و اسپانیائی به طور مساوی استفاده خواهند شد. همان طور که در بخش اول این ماده خاطر نشان شد قوانین و دیگر اسناد رسمی حکومتی نیز به هر دو زبان منتشر خواهند شد. این، تجلی خصلت چند ملیتی و چند زبانی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی، تبلور تاریخ این کشور و ترکیب کنونی اهالی این جمهوری، بازتاب جهت‌گیری انترناسیونالیستی آن و هدفش در محو کلیه ی نابرابری‌های ملی و فرهنگی است. در هر ناحیه که شمار قابل توجهی از مردم به عنوان زبان اول به زبان دیگری تکلم می‌کنند، نظام آموزشی وسایل آموزش به آن زبان را نیز فراهم خواهد کرد. بدین منظور منابع مالی و امکانات دیگر تخصیص خواهد یافت. علاوه بر این، دولت همه‌ی اهالی را تشویق خواهد کرد که تا حد امکان هر دو زبان انگلیسی و اسپانیائی را فرا بگیرند و با زبان‌های دیگر نیز آشنا شوند. به خصوص با زبان‌هایی که گویش شمار زیادی از ساکنان این جمهوری و نقاط دیگر جهان است.

5. نظام آموزشی باید چنان آموزش و تعلیماتی به مردم دهد که حقیقت‌جو باشند، از نتایج پیگیری حقیقت نهراسند، روحیه‌ی نقد فکری و کنجکاوی علمی داشته باشند و به این طریق مرتباً دانش خود را از جهان بالا برند و توانائی بیشتری برای تغییر جهان طبق منافع اساسی بشریت بیابند. برای رسیدن به این هدف، در مطالعات مربوط به جامعه بشری و رشد تاریخی آن، مطالعات مربوط به علوم طبیعی و اجتماعی، هدف و استاندارد عبارت خواهد بود از: جستجوی حقیقت از طریق جمع‌آوری واقعیات و شواهد تجربی و سنتز آن‌ها با استفاده از ابزار استدلال منطقی و گفتمان عقلانی از جمله محک زدن و آزمایش ایده‌ها بر مبنای واقعیت.

6. تئوری‌های علمی و تئوری‌های دیگر که با این معیارها آزمایش شده و توسط روش علمی مورد تأیید قرار گرفته‌اند (مانند: تکامل که یکی از اثبات شده‌ترین و مسجل‌ترین واقعیتهای علوم معاصر است) به همین صورت ارائه خواهند شد؛ یعنی به عنوان حقیقت و شناخت صحیح از واقعیت. این‌ها شالوده و نقطه‌ی عزیمت برای کسب شناخت بیشتر از جهان و تغییر آن خواهند بود. علاوه بر این، روش علمی ترویج و تقویت خواهد شد تا دانش ما از دینامیک‌های فرآیندهائی چون تکامل و جهان مادی/ طبیعی به طور کلی، کامل‌تر و گسترده‌تر شود. «هسته‌ی مستحکم» در نظام آموزشی عبارت خواهد بود از این درک ماتریالیست دیالکتیکی که کل واقعیت از ماده‌ی متحرک تشکیل شده است و بس. این ماده‌ی متحرک در اشکال گوناگون و بدیعی وجود دارد. این درک و رویکرد در کلیه‌ی حوزه‌های علوم طبیعی و اجتماعی به کار بسته خواهد شد. با داشتن این «هسته‌ی مستحکم» و بر مبنای آن، در نظام آموزشی «الاستیسیته» یا بسامدی نیز خواهد بود. یعنی بخشی از مواد درسی و آموزش عمومی به نقطه نظرات متفاوت و مخالف تخصیص خواهد یافت و برای آن مقرری تعیین خواهد شد. در این زمینه نیز جهت‌گیری، حقیقت‌یابی است. هر نظریه‌ای با این استاندارد که آیا بازتاب واقعیت عینی هست یا خیر محک خواهد خورد زیرا این تنها معیار حقیقت است. در همان حال، فضای بازی برای بیان افکار جدید و غیرعادی فراهم خواهد شد. چنین افکاری نه تنها با فضای خفقان آور روبرو نخواهند شد بلکه مورد بررسی و کنکاش جدی قرار گرفته و محل بحث خواهند شد زیرا ما از تاریخ درس می‌گیریم، تاریخی که در اکثر مواقع نشان داده که «حقیقت در ابتدای امر در دست اقلیتی است». وضعیت‌ی که در طول تاریخ چیره بود و حداقل تا آینده‌ی نزدیک برجای خواهد ماند.

7. آموزش و پرورش به طور عمومی و حوزه‌ی فرهنگ و هنر به طور ویژه باید دارای آن چنان فضائی باشند که مشوق و تقویت کننده‌ی خلاقیت، تخیل، تولیدات هنری متنوع و خلاقیت در عرصه‌های گوناگون و محل نزاع و مناقشه‌ی سالم بر سر افکار و نقطه نظرات متفاوت باشند. همان طور که گفته شد نظام آموزشی دارای شالوده و «هسته‌ی مستحکم» تعریف شده و مشخص خواهد بود. علاوه بر این، حزب کمونیست انقلابی نظرات و برنامه‌ی خود را فعالانه در سراسر جامعه تبلیغ خواهد کرد. اما در همان حال، گنجینه‌ی غنی آثار سیاسی و فلسفی، علمی، تاریخی، هنری و غیره که بیان‌گر نقطه نظرات متفاوت‌اند در دسترس دانشجویان و عموم اهالی کشور قرار خواهند گرفت. این امر بخش مهم و واجبی از تعلیم

دانش‌آموختگان و عموم اهالی کشور است و برای برانگیختن وغنی‌سازی افکار و فرهنگ‌شان و کسب مهارت فکری در زمینه‌ی حقیقت‌یابی و دنبال کردن حقیقت تا هر آنجا که فرد را در پی خود می‌کشد، تقویت روحیه‌ی نقد فکری و کنجکاوی علمی و کسب دانش مستمر در مورد جهان ضروری است. این گونه است که آنان بهتر می‌توانند به تغییر جهان بر اساس منافع بنیادین بشریت، خدمت کنند.

بقیه در شماره‌ی آینده: علم و تلاش‌های علمی، بهداشت...

## نامه : درس‌های قیام آمل مربوط به امروز است، بدون قدرت سیاسی همه چیز توهم است!

حرکت سربداران دو مشخصه اصلی داشت. یکم، اتحادیه کمونیست‌ها با این حرکت در واقع پرچم کمونیست‌ها و طبقه کارگر را به میدان آورد و به جامعه اعلام کرد که در آن مقطع حساس از زور آزمائی میان انقلاب و ضد انقلاب این کمونیست‌ها هستند که می‌توانند و باید مسئولیت رهبری توده‌های مردم را بر دوش بگیرند. و دوم، با این حرکت اعلام کرد که بدون قدرت سیاسی همه چیز منجمله حفظ دستاوردهای انقلاب ضد سلطنت توهم است. و قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید. طبقات سرمایه‌دار حاکم، ارتش و اسلحه و نقشه‌ی جنگی خود را دارند و قدرت سیاسی خود را با کمک این‌ها حفظ می‌کنند. طبقه کارگر هم تحت رهبری پیشاهنگ کمونیست خود برای سرنگونی این نظام و کسب قدرت سیاسی و استقرار نظام سوسیالیستی باید ارتش، اسلحه و نقشه جنگی خود را داشته باشد و باقی مردم را نیز در این راه متحد کند. این تنها راه پیروز شدن انقلاب است. انقلاب نه به آن معنای دروغین که یک دارودسته جای دارودسته‌ی قبلی را بگیرد و همان روابط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی را ادامه دهد. بلکه به معنای سرنگونی دولت طبقات قدرتمند اقتصادی و سیاسی و گذاشتن دولت طبقاتی متفاوت بر جای آن. دولتی کاملاً و اساساً متفاوت. دولتی که ستون فقراتش پرولتاریا، زنان، دهقانان فقیر و بی زمین، ملل تحت ستم، زحمتکش‌شان شهر و روستاست. برنامه‌ی سیاسی‌اش تحقق فوری کلیه حقوق سیاسی و اجتماعی دموکراتیک همه‌ی اقشار مردم است و اساسی‌تر از آن سرنگون کردن روابط اقتصادی استثمارگری و استقرار سوسیالیسم است. انقلاب یعنی این. به این انقلاب فقط از طریق جنگ انقلابی می‌توان رسید. و فقط برای آن جنگی باید جنگید که این برنامه‌ی سیاسی و اجتماعی‌اش باشد.

مبارزه مسلحانه‌ی انقلابی سربداران شکست خورد. کتاب پرنده نوپرواز از دلایل این شکست تحلیل می‌کند تا راه را برای اتخاذ استراتژی و خط مشی پیروز باز کند. کتاب با تکرار گفته‌ی مارکس تاکید می‌کند که "قهر انقلابی" هم باید بطور علمی سازمان یابد. قیام شکست خورد چرا که اهدافی که از آن انتظار داشت تحقق نیافت. قیام آمل به حریقی که انتظار می‌رفت تبدیل نشد. استراتژی قیام اشتباه بود. زیرا نیروی سربداران قبل از تبدیل شدن به ارتش قدرتمند و گسترده با دشمن در یکی از مراکز قدرتش وارد درگیری تعیین کننده شد و در جدال نابرابر و میدان نامساعد شکست سختی خورد.

چنانچه قیام آمل بصورت یک نبرد بزرگ از یک استراتژی جنگ درازمدت عملی می‌شد مطمئناً موفقیت بزرگی بود. طبق قوانین جنگ خلق عملیات نظامی در آمل می‌توانست جزء عملیات‌های زود فرجام و تعرضی باشد که هدفش ضربه زدن به دشمن، تأثیرات تبلیغی در بعد منطقه ای و سراسری و جذب نیرو و تأمین برخی تدارکات نظامی و مالی باشد. مائو در شش اثر نظامی بر نکته مهمی انگشت می‌گذارد. او در جمع‌بندی از شکست قیام‌های شهری گوناگونی که حزب کمونیست چین در دهه 20 و سالهای اول دهه 30 میلادی سازمان داد، اتخاذ آن استراتژی و تمایل به کسب پیروزی سریع را به پر بها دادن به نقش نیروهای بورژوا در انقلاب ربط می‌دهد. کتاب پرنده نوپرواز می‌گوید، ما شاهد چنین تمایلاتی در میان سربداران هم بودیم. انتظار کسب پیروزی سریع، ربط داشت به بهائی که به دیگر نیروهای طبقاتی چون مجاهدین در گسترش قیام در دیگر شهرها و مناطق می دادیم. حال آنکه از نظر طبقاتی این قبیل نیروها اصولاً دارای هدف سیاسی درهم شکستن دولت کهن نیستند که بخواهند مطابق بر الزامات آن توده‌ها را به میدان جنگ با نظام حاکم بکشند. اگر کمونیست‌ها خصلت طولانی بودن پروسه کسب قدرت سیاسی را نفهمند، نه می‌توانند پرولتاریا را به سطح یک طبقه آگاه و سازمان یافته‌ی رهبر انقلاب برسانند و نه این که دیگر اقشار مردم را در اتحاد با انقلاب سوسیالیستی بسیج کنند.

در جنبش چپ، اغلب کسانی که صحبت از «مبارزه مسلحانه توده‌ای» کرده و با مبارزه مسلحانه گروه‌های کوچک انقلابی مخالفت می‌کنند منظورشان آن است که توده‌ها خودبخود باید به مبارزه مسلحانه روی بیاورند. در حالی‌که مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی زاده‌ی مبارزات خودبخودی توده‌ای نیست، حتی بطور خودبخودی از دل مبارزه سیاسی انقلابی تحت رهبری یک حزب بیرون نمی‌آید. شروع جنگ خلق همواره گسستی آگاهانه از شرایط پیشین است، گسستی است از شرایط مبارزه سیاسی حتی زمانی که این مبارزه انقلابی به صورت غیر قانونی و مخفی پیش می‌رود. این گفته به معنای کم بها دادن به روند مبارزات سیاسی انقلابی نیست. برعکس، دوره تدارک سیاسی برای آغاز جنگ بسیار مهم است. نکته این است که تدارک سیاسی برای آغاز جنگ انقلابی نمی‌تواند یک تدارک رفرمیستی و اکونومیستی باشد. جنگ انقلابی ادامه سیاست انقلابی به طرق و ابزار دیگر است. بنا براین در دوره تدارک، باید فعالیت‌های سیاسی آگاه‌گرانه و سازمان‌گرانه در میان توده‌ها را بر پایه انقلابی صورت داد. از درون مبارزات توده‌ای که با هدف دست یافتن به خواست‌های قسمی جریان می‌یابد - حتی زمانی که تحت رهبری کمونیست‌ها باشد - مبارزه مسلحانه انقلابی در هیچ شکلی بیرون نمی‌آید.

حرکت سربداران و قیام 5 بهمن در تکامل اتحادیه کمونیست‌های ایران نقش تعیین کننده‌ای داشت. همان طور که کتاب پرنده نوپرواز می‌گوید، تجربه سرچشمه درس‌های مهم زندگی است. تجربه انقلاب 57 و شکست آن و تجربه قیام سربداران و جنگ‌های کردستان را باید توشه ادامه راه کنیم. متأسفانه جو غالب در جنبش چپ ایران این طور نیست که از این تجارب جمع‌بندی کنند و طرح‌های نو در بیندازند. با یک گرایش قوی رفرمیستی روبرو هستیم که نقشی برای قهر انقلابی در پیشبرد مبارزه طبقاتی و انقلاب نمی‌بیند. این گرایش در جنبش کارگری بسیار قوی است. بسیاری از گروه‌ها صحبت از سرنگونی می‌کنند اما از سرنگونی درهم شکستن ماشین دولتی منظورشان نیست. در ادبیات سیاسی آنان تبلیغ و ترویج «قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید» جائی ندارد. این بی توجهی در شرایط کنونی که در چشم انداز ایران تلاطمات سیاسی و نظامی به چشم می‌خورد بسیار خطرناک است. به کل خاورمیانه نگاه کنیم. به سوریه نگاه کنیم. همه به زبان اسلحه حرف می‌زنند.

آگاه کردن همه‌ی اقشار تحت ستم جامعه، زنان، کارگران، دهقانان به خصوص جوانان به مسئله قدرت سیاسی و ضرورت مبارزه قهرآمیز برای کسب قدرت سیاسی اضطراری است. به خصوص لازم است کارگران به این حقیقت آگاه شوند که موضوع عمده در مبارزه طبقاتی این نیست که به لحاظ اقتصادی به آنان اجحاف می‌شود. بلکه موضوع اصلی آن است که از قدرت سیاسی محروماند. با آغاز یک دوره جنگ و انقلاب در سطح جهان به خصوص در خاورمیانه روبروئیم و ایران نیز تبدیل به نقطه جوش دیگری در این منطقه خواهد شد. هیچ یک از جنبش‌های انقلابی مهم مانند مصر و تونس تبدیل به انقلاب نشدند. باید کاری کنیم که در ایران انقلاب حرف آخر را بزند ...